pdf.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

UCLA

START

UCLA Reprographic Service

pdf.tarikhema.org
tarikhema.org
tarikhema.ir

mandegar.tarikhema.org

UCLA

REEL 29

UCLA Reprographic Service

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

tarikhema.ir

mandegar.tarikhema.org

Microfilmed 1990

University of California
Reprographic Service
Los Angeles, CA 90024-151804

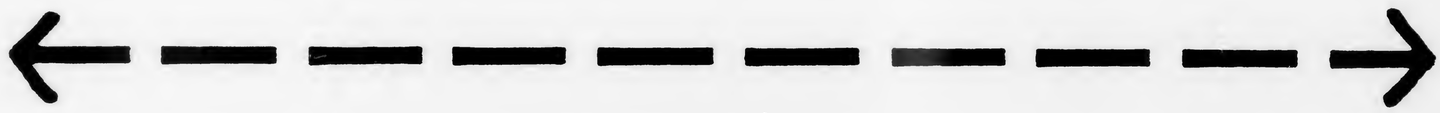

6 inches

Reduction Ratio 9:1

UCLA Reprographic Service
tarikhema.ir

National Preservation Program for Biomedical Literature:

Preservation of Persian and Arabic Medical Manuscripts

Funded in part by the
National Library of Medicine
and the
University of California at Los Angeles

(Contract Number N01-LM-9-3534)

October 1989 - September 1990

mandegar.tarikhema.org

The material on this microfilm
is of varying quality. Portions
of the material may illegible due to:

Aged paper
Foxed, stained, or insect
damaged paper
Water damaged paper
Glossy paper
Illegible script or faded ink

Red and purple within the
manuscripts may appear paler.

pdf.tarikhema.org
tarikhema.org
tarikhema.org
tarikhema.ir

mandegar.tarikhema.org

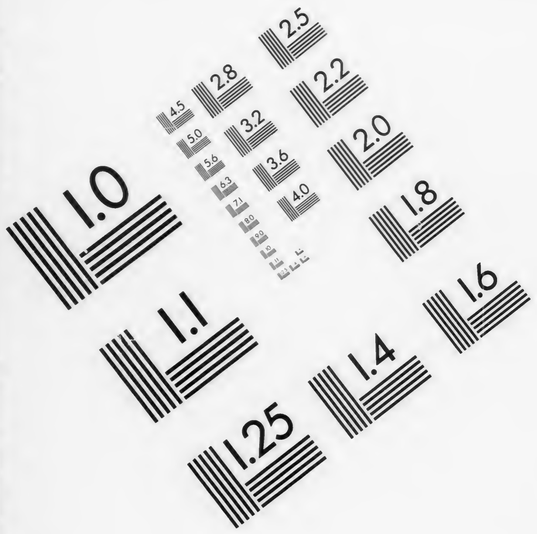

Association for Information and Image Management
1100 Wayne Avenue, Suite 1100
Silver Spring, Maryland 20910
301/587-8202

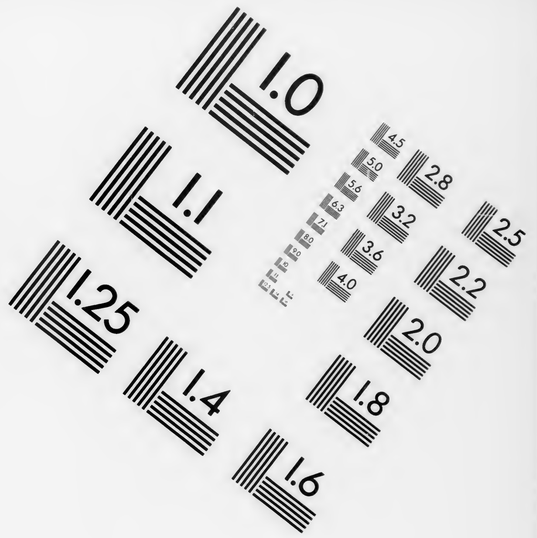

MS303-1980

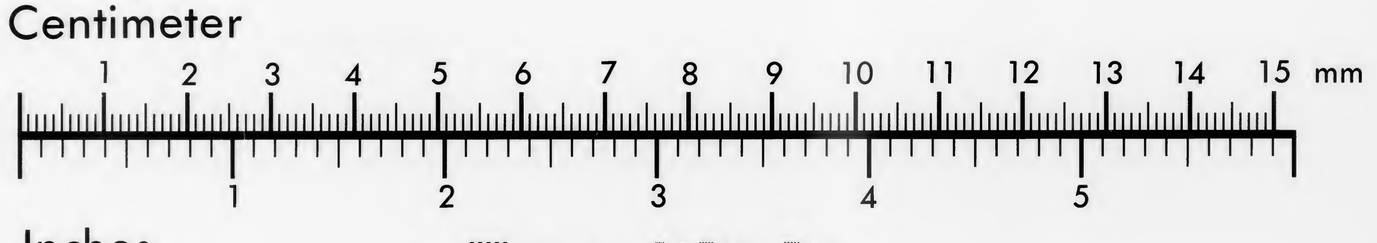

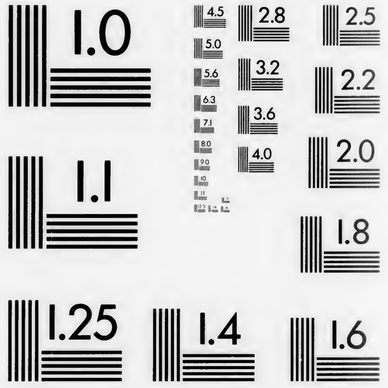

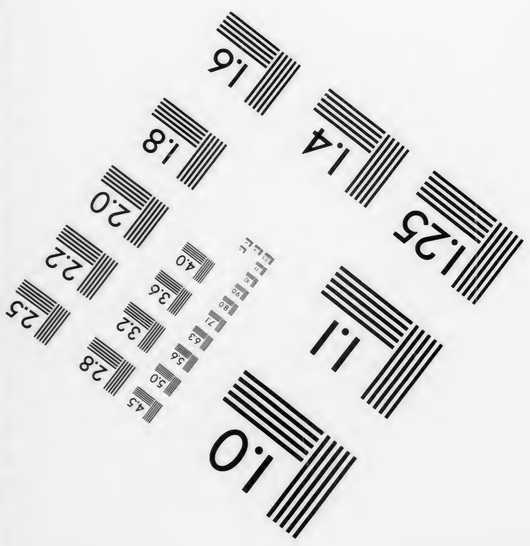

MANUFACTURED TO AIIM STANDARDS
BY APPLIED IMAGE, INC.

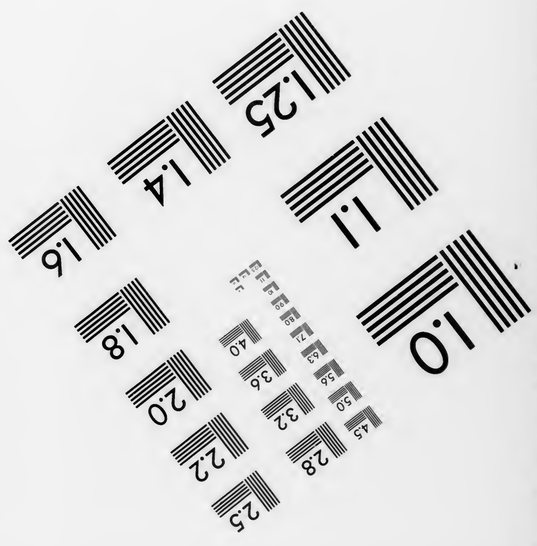

tarikhema.ir

mandegar.tarikhema.org

Los Angeles,
University of California

Louise M. Darling Biomedical Library

History and Special Collections Division

Persian Medical Manuscript Collection

(Shelved as Ms Collection 60)

For permission to publish, or obtain
copies of microfilm, write to:

History and Special Collections Division
Louise M. Darling Biomedical Library
University of California, Los Angeles
Los Angeles, CA 90024-1798
U.S.A.

pdf.tarikhema.org
tarikhema.org
tarikhema.ir

mandegar.tarikhema.org

*Ms.
coll.
no.60
RARE

Persian medical manuscripts. -- ca. 1100-ca. 1900.
150 v. ; 15 x 8-38 x 24 cm.

Entire collection microfilmed as part of a National Library of Medicine preservation project: the preservation master negative is at NLM; the printing master negative is at the University of California's Southern Regional Library Facility; a positive copy is housed in the UCLA Biomedical Library's History Division.

Formerly a part of: Near Eastern manuscript collection, Dept. of Special Collections, University Library, University of Califonia, Los Angeles, and assigned accession no. 1117. Transferred to the History Division of the UCLA Biomedical Library in

CLU-M ejf 891113 CLUHsl SEE NEXT CRD

*Ms.
coll.
no.60
RARE

Persian medical manuscripts. ... ca. 1100-ca. 1900. (Card 2)
March, 1986.

Finding aids: Annotated and indexed list available in library: Richter-Bernburg, Lutz, Persian medical manuscripts at the University of California, Los Angeles : a descriptive catalogue (Malibu : Undena Publications, 1978)

1. Medicine, Arabic. 2. Manuscripts, Medical. I. University of California, Los Angeles. Louise M. Darling Biomedical Library. History and Special Collections Division. II. Series: Near Eastern manuscript collection ; no. 1117.

CLU-M ejf 891113 CLUHsl

tarikhema.ir

Persian Medical Manuscript Collection

Ms. 29

(Richter-Bernburg No. 79)

Author: Yūsof b. Moḥammad b. Yūsof "Yūsofī"

Title: Dalāyelo n-nabż

(Richter-Bernburg No. 82)

Author: Yūsof b. Moḥammad b. Yūsof "Yūsofī"

Title: Dalāyelo l-bowl

(Richter-Bernburg No. 65)

Author: Yūsof b. Moḥammad b. Yūsof "Yūsofī"

Title: Jāmeᶜo l-favāyed

(Richter-Bernburg No. 84)

Author: Yūsof b. Moḥammad b. Yūsof "Yūsofī"

Title: Settä-ye żarūrīyä

(Richter-Bernburg No. 57)

Author: Yūsof b. Moḥammad b. Yūsof "Yūsofī"

Title: Favāyed-e akhyār

(Richter-Bernburg No. 52)

Author: Yūsof b. Moḥammad b. Yūsof "Yūsofī"

Title: Tadbīr-e maʾkūl va-mashrūb

Yūsofī's Monājāt dar ṭalab-e ʿeshq va-maḥabbat, of non-medical contents not catalogued in Richter-Bernburg.

(Richter-Bernburg No. 173)

Author: Anonymous

Title: [Qeṭᶜä dar ṭaᶜm-e bad]

(Richter-Bernburg No. 209)

Author: Roknoddīn

Title: [Noskhejāt]

(Richter-Bernburg No. 151)

Author: abū Bakr Muḥammad
b. Zakarīyāᵓ ar-Rāzī

Title: Borᵓo s-sāᶜä

119 fols., 200 x 135 mm

tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.org
pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

کیفیت نبض والسلام

در معرفة جزئیات ازاین طب که فرضه اولی اول اوقات و بالجمله واقع
فی الواسط سنت حاجت است بسوی تروی گردانیده طبیب را
بانکه حرکت کند در وقت غیر حرکت دولایی نفس در سر عت و بطء
وقت وصف و تواتر و تفاوت وغیرها نزدیکت بدلایل
نبض برحاب بدن والله اعلم خاتمه روز قسم خامه رام دلایل
نبض نظری کنج تاملی فرمای تا شود نبض سار تاریخش
نبض کبیر ولوذ بر و افزای والله اعلم بالصواب

DR. CARO
19 ISFAHAN 35
MINASIAN

والشافی قبول

هذا کتاب دلایل ابوال

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد از سپاس حکیم مطلق جل ذکره و پس از درود بر رسول
برحق صلی الله علیه وآله واصحابه مخفی نماند که چون رساله
دلایل النبض بانجام انجامید بکاظر بعضی از مجادیم داعره
چنان رسید که در ادله بول نیز کلیه چند نوشته شود و حرفی
چند نگاشته گردد لاجرم این محقر که بدلایل البول موسوم است

1001/-

tarikhema.ir

معلوم شدن مرض از بول

در خیر عبارت و قید کتابه آمد والتوفیق من الله الاحد بدانکه اول اخلاط
آب بطعام در معده است تا ترقیق ان کند و کیلوس کوله او را پس جاری شود
با کیلوس ارماء ربقای که در جمله معده کبد است و از عروق ثریه که در محدب اوست
بسوی کبد جاری شود و اکثرش در کبد بسوی کلیتین بور مثانه و اندکی که در جگر
بماند جاری شود با دام در عروق پس رجعت کند قدمقوی بسوی مثانه
و از جمله منضج شود بول اکر که خضاب کف شود بحمرا و کم کرد و بول اکر که
عرق بسیار کند و بسیار کرد و بول اکر که عرق کم کند و بعد از اجتماع بجوع
آب در مثانه مشتمل شود از و بسوی احلیل یا فرج و از احلیل یا فرج بسوی خارج
و معلوم شود از جهیر که مذکور شد و امر اول آنکه در بول چیزی است مائیة
منفصله که اکثرش در کبد است و فضله هضم ثانیه است و ثقل که مصاحب اوست
در عروق با اقل مائیة و فضله هضم ثالثست و این جمله زیست مستعمل بر سبب
امر دوم آنکه دلالة بول بر احوال کبد و مثانه او صحت از دلالتش
بر آلات غذا لخمیه انفصال اکثر او در کبد و کثرت مکث او در مثانه
و اجناس آدة بول یعنی چیزهای که بول بتوسط انها دلالت میکند
بر حال بدن هفت است جنس جنس و اصول بولست و اصول این

جنس

شناختن بول سفید

جنس سفیدی اصل اول از اصول بول است و محتوی است
بر پنج طبقه طبقه اول مبتنی است که صفتش چون آب بتن است
و مائیت به بیاض دلالة کننده است بر برد از برای آنکه بول مبتنی
یا از جهت کثرت مائیة است یا از جهت قلة حرارت و هر یک از این هر دو علت
برد است و ایضا کم اکثری است از برای آنکه امکان دارد که بول مبتنی
از جهة میل صفرا بجانبی دیگر باشد طبقه دوم اترجی است که
صفت او شبیه است بصفت قشور انترج و حادث میشود از
مخالطت صفرای زاید بر چیزی که در بتنی است و دلیل اعتدال
طبقه سیم اشقر است که صفرش مائیت بحرارت و دلالة کننده
است بر حرارت و طبقه چهارم ناری است که صفت
او شبیه است بون نار دلالة کننده بر حرارت زاید بر چیزی که در
اشقر است طبقه پنجم احمر ناصع است که مسمی است
بزعفرانی به لون مشابه بشعر زعفرانست بخلاف ناری که مشابه بصفیح
زعفرانست و دلالة کننده است بر حرارت زاید بر
حرارت زاید بر چیزی که در ناری است اصل دوم

شناختن بول

شناختن بول

در بیان شناختن رنگ دل

در رنگ دل

از اصول لون احمر است و منطوی بر سه طبقه طبقه اول احمر است
که اقرب آنرا اندک صفرتی است و نزدیکست به بیاض و دمی
که موجب آنست لابد است از آنکه رقیقی باشد طبقه دوم
در دلیست که اقرب آن زایده است به حمرت احمر دمی
که موجب آنست لابد است از آنکه غلیظ طبقه سیم اقتم است
که اقرب آن صفرتیست مایل به تیرگی آدمی که موجب آنست لابد است از آنکه
مخلوط باشد و سبب جمع این طبقات ثلاثه طبقه دم و حرارتست
علی مراتبها و کای اول بوجود احمر میباشد چنانکه وسط العینیه بسبب
ضعف کبد و قلت تمیز مائیه از دم و لون ناری از طبقات صفرت
اولست بر حرارت از طبقات حمرت برای آنکه صفرت

در بیان اخلاط اربعه

از جهة اختلاط دم و حرارت صفرا شدت است از حرارت دم
و ایضا غالبست بر صفرا جزاه ناری و بر دم جزاه هوای و حرارت
نار اشد است از حرارت هوا اصل سیم اصل لون
اخضر است و مشتمل است بر چهار طبقه طبقه اول قتمست
که اقرب اخضرتی است مایل بزردی و دلالة میکند بر برد مجمد از برای

در بیان اخلاط اربعه

که این لون حاصل میشود از اختلاط سودا بصفرت بغالب
است که سودا از برد مجمد حاصل شود و فرلیسی در شرح کلیات
آورده که لون فستقی نزدیک میکند بر احتراق صفرا
از برای آنکه سودائی که از برد حاصل میشود بکودت مشابه
است بصفرت طبقه دوم نیلی است و آن لونی است که اقرب
او فوق حضرتی فستقی است و مائل به نیلی بود که در آب
حل کرده باشند و این لون نیز دلالت میکند بر برد مجمد اما
برد درین اقوی است و فستقی و نیلی نمیدهد در صبیان بعالج
یا تسخ از برای آنکه در بدنهای ایشان رطوبت غالب است
طبقه سیم زنگاری است و طبقه چهارم کمرنگی و این هر دو لون
دلالت میکند بر افراط حرارت محرق و فرق پنهان است که زنگاری
مایلست به بیاض از جهة شدت حرارت در بخلاف کمرنگی
اصل پنجم از اصول لون اسودست و انواع بسبب اول
فرط احتراق است باینطریق که یابس شود و در بدن
صفرای ماده پس احتراق کند چیزیرا که مخالط مایلست بود

مقالهٔ شانزدهم در مرض

از اختلاط و سبب سودا و محترق بحرارت آنست که چیزی باقی ماند
در رو بعد از احتراق از رطوبت مائیه از تشبث متوجه سطح ظاهر او
شود پس نفوذ نکند ضوء در رو پس سودا عارض شود از برای آنکه کثافت سبب سوداست
چنانکه در آنکشت محسوس شود و علامت سودای که حاصل شود بسبب احتراق
یکی از دو چیز است اوّل آنست که باصفرا باشد که بزعفرانی زند
دوم آنکه متقدم باشد اورا بول قوی الرائحه یا احمر بسبب حمو
حمو است باین نوع که یافت شود در بدن مائیه باروده که
بتحلیل چیزی را که مخالط مائیت بولست از اختلاط حمو سودا است
از برای آنکه انجزه متراکم شود در صفح ظاهر او پس کثیف کند
جسم را پس عارض شود اسوداد و از غلبهٔ حادث شود خفقان سودا و شره را
که در ابر درسد و علامت سودا که حاصل شود بسبب حمو یکی از دو
امر است امر اوّل آنست که باکمودت باشد امر دوم
آنکه متقدم باشد اورا بول اخضر عدیم الرائحه یا خوریه
که دلالت کند بر برد چون حموضت مائیه سودا و یه است
که تحریک کند بیعت انزا بر سیل تثفیه و بحران واقع شود

از طریق

در مقالهٔ شانزدهم در مرض

از طریق بول هم که در حمیات سوداویه و علامتش آنست که در
روز بحران مثل بحران اوّل و از عقبش خفت حاصل شود و متقدم شود
او را علامات که دلالت کند بر نضج مائیه سبب چهارم شاول
شئی ثانی است چون شراب اسود که طبیعت تصرف کند
در رو پس بیرون آید کالت مع بول و عدم تصرف طبیعت
در رو از جهة ثبوت قوت کبد است و این در غایت
ردائست پا از جهة بودن او ست زاید بر قدر کفایت
و درین خطری نیست اصل پنجم از اصول ابیض است
و منقسم شود بدو قسم قسم اوّل لونیست که مغرق بحمرت
چون بول لبن و عیر مشق است و نفوذ نمیکند در رو بصر یعنی
باز میدارد ما ورای خود را از ابصار و یافت نمیشود در بول
مگر با غلظ و اطلاق بیاض بر و حقیقت است و دلالت
میکند بر غلبهٔ بلغم و بر و یا بر و بان شحم یا اعضای اصلیه
و علامت رو بان شحم آنست که بول با بیاض و سیمی شد
و سبب شدت حرارت قوی است اذابه و سوماث بدن کند

معلوم کردن مرض از بول

واین زایب میشود در غاروره وعلامت زبان اعضای
اصلیه چون عصب وعظم است که بول شدید ابیض
بود واین در آخر دق می باشد وعلامتش زبول وحموض
قوی است قسم دوم لونیت که کثف است واین
بر دو نوعست نوع اول از کثف چیزیست که آنرا مطعم
لونی نیست چون هوا واجرام فلکیه دیگر نمیدارد ما ورای خودرا
اصلا از ابصار نوع دوم از کثف چیزیست که آنرا لونیت
چون عاصد واین نیز باز نمیدارد ما ورای خودرا از ابصار مگر
اندکی ولونج او را ابیض نمیگویند از برای انکه بیاض عدم
جمل انهاست ولونج ماء را اطلاق ابیض میکنند
اطلاق برجوی راست از برای انکه او را غیر بیاض
نفسه لونیست واین جهته ممکن است رویة او بخلاف
هوا مثلا ومنعکس میشود شعاعی از و منعکس نمیشود از هوا وجه
مجاز است از برای انکه چون مثل این کثف را عارض
شود تکاثف یا تفرقه بسوی اجزا صغار بسیار شود بسبب این اجزا

مذکور

معلوم شدن مرض از بول

مذکور بطرحی که مرئی شود ابیض اما تکاثف چون چیزی که عارض شود آبرا
وقتیکه منجمد شود واما تفرق چون چیزی که حادث شود آبرا وقتیکه کثف
کند ومردم که گمان برند که بیاض موجود است در آب در مظهر کدورت
تکاثف وتفرق واین غلطست واین قسم از بیاض در بول بدلالت
کند بر عدم تصرف در آب جهته بطلان هضم کبد از ایتدای برودت بر سیده
که منع کند نفوذ صالح پس بیرون آید بر نگ جنس دوم قوام
بولست وبول کیموس قوام رقیق است یا غلیظ یا معتدل بیان ما قال
برای انکه خالی از آن نیست که او را قوام محسوس نیست از زاید
بر قوام مائیت یا هست اگر نیست که رقیق است واگر
هست میرسد بحصل بعسر سلان یا نمیرسد اگر میرسد غلیظ
واگر نمیرسد معتدل بینهما وسبب رقیق عدم نضج است یا کثرت
شرب آب یا سده وشناخته میشود موضوعه بتقبل وتمدد
وسبب غلیظ عدم نضج است یا نضج خلط مفرط الف ظ وعلائش
تقدم افراط غلیظ است وسبب معتدل بینهما نضج خلط است
جنس سیم صفا وکدورت بولست وصفای آنرا گویند که مشابه

در بول بیان کند مرض ها

الاجزا باشد و منع بصر کند از نفوذ و کدر آنرا که مرکب به الاجزا
نباشد و بعضی از اجزای منع بصر کند از نفوذ و صفای از علامات
نضج و سکون مواد است و کدر از امارات عدم نضج
و بتوان احتراز و کدر اندکی از جهته سقوط قوت واز
جهته وریم باطن مپ شد و غلیظ مفارق کدر است و استوا
قوام جنس چهارم رایحه بول است و بول کسب رایحه یا منتن است
یا غدیم الرایحه یا معتدل اما منتن دلالت کند است
بر یکی از دو امر اول از اسباب عفونت احتراق امر دوم
قروح یا چرب در آلات و این اکثر در مثانه باشد
از برای انکه احتباس بول بیشتر در و بود پس تاثیر قروح مثانه
در او در رایحه اکثر باشد و فرق در میان امرین
مذکورین بوجود است اول انکه این از قروح آلات
بول مپ شد و اوجع در عضوی متقرح بخلاف کاین از
عفونت احتراق دوم انکه کاین از قروح یا قیح و قشوری
مپ شد در عفونت سیم انکه کاین از عفونت کسب قوت میدهد

الیف در بول بیان کند مرض ها

و ضعف او بیش و کم میشود بخلاف کاین از قروح و اما عدیم الرایحه
دالست بر احتراق و فی حبت او دانند که از جهته سقوط قوت
مپ شد و این وقتیست که عاری شود طبیعت از احتراق مادی
البول پس اگر شد این در عقب بول شدید الفتن دلالت
کند بر اعراض طبیعت از مقاومت مرض پس نا چار باشد
از انتظار رموت و اما معتدل دلالت کند بر نضج مادی
جنس چهارم زبد بولست و زبد در بول حاصل میشود از رطوبات
لذجه که مخالط اوست ریح خارجه مع البول رد شود از راست
بر این که حرق کند از رطوبات او پیرون آید پس متعلق
شود بول را از زبد و عیب که امتداد رطوبت لذجه حول ریح
غلیظ است و هر چند این رطوبات لذجه او فر و ریح
ممدوده او را اکثر باشد بول از زبد بیشتر بود و کثرت زبد
دکبر و بطوا انقی روزوال او دلالت کند بر کثرت مادی
غلیظ لذجه و غلبه ریاح جنس سوم رسوبست در بول
در لغه استقرار اجزای غلیظ در اسفل مایعات است

tarikhema.ir

در امراض مول سنا فصل نهم

و در اصطلاح هر جوهر اغلظ از مائیت و متمیز باشد از آن و
برابر بود این که در اسفل باشد یا اوسط یا در فوق و او را ورب
راست گویند و حوم را متعلق و سیم را عام و اطلاق میکنند رسوب بر آب
عام و متعلق تمیز برای انکه چیزی که از شان اوست رسوب متعلق
میشود و در وسط هیباشد و تیکس منع کند مائی از رسوب پس نخته
این صفت که بالقوة در دست گفته میشود او را رسوب و در سوب مجمود
میگویند تست بر نضج و از رسوب مجمود گویند یا غیر دال بر و او را رسوب
ردی خوانند و رسوب مجمود را اوصاف است اول ابیضاض
بیاض از برای انکه نضج بهاضه است و فضل هاضه تشبیه باعضاست
و اعضا ابیض است پس مشابهة در لون تابع باشد نضج او فضلات
مضم کبدی احمر بود و لیکن مشابهة و غیر ان از عجازی تغییر میکنند
حمرت را پس ظاهر نمیشود در رسوب دویم ملاست
از برای آنکه دلالت میکند برای انکه تمامی اجزای رسوب قبول
کردند نضج را ستیم استوا که مقابله الاجزا باشد یعنی
بعضی اغلظ نباشد از بعضی چهارم اجتماع اجزا از برای

انکه

DR. CARO
19 ISFAHAN 35
MINASIAN

در امراض مول سنا فصل نهم

انکه تشتت اجزا از ریاح عالقه از اتصال البعض بعضی باشد
و منی لطت ریاح بسول از فی جبت بود در رسوب مجمود و تشتت
افضل او رسوب را سبب پس متعلق پس عام بدو وجه وجه اول
انکه غالب بر اعضا اجزای ارضیه است تا صلب و قوی بود
و فضول مدفعه بسول و قتی نضج بود که شبیه باشد باعضا و غالب
باشد بر و ارضیه پس شان آن بود که متعلق شود پس چیزی
که متعلق شود نزد کیتر بود بنضج وجه دوم انکه اکثر سبب تعلق
ریح بود و هر چند که ریح پیشتر باشد تعلق پیشتر شود و
کثرت ریح دلالت کند بر عجز قوت از دفع مالیه و در سوت
مذموم انست که یافت نشود در او صاف مذکوره
نیز سه قسمت او فضل و عام پس متعلق پس اسباب
و این واقع است که طفو از جهة حرارت مصعده باشد
از برای انکه همچنان که حرارت مصعد است ملطف نیز
هست و قیکه که طفو از منی لطت ریح قاهره اجزای ارضیه
را که از شان اوست متعلق باشد از جهة میل ریح

بیان کردن مرض ست

بیوی فوق را سبب افضل از متعلق و متعلق او فضل از غمام بود از
برای انکه بمکام ریح از متقل کمتر باشد و فضولی مند فعه در
رسوب ردی یا از اعضا باشد یا از رطوبات چه مینت
در بدن جسمی که باشد که از و رسوب غیر این هر دو و کاین
از اعضای یا باشد از اعضای اصلیه و انرا اخراطی گویند
یا نباشد پس اگر از اعضای اصلیه نباشد یا در دو هیئت
باشد و انرا ادسمی خوانند یا نباشد پس اگر در دو نباشد انرا
لحمی گویند و خراطی یا از ظاهر عضوی باشد یا از باطن عضو باشد
پس این منفصل اگر از ای کبد عراض یابس باشد انرا صفاوی
گویند و ابیض از مثانه و احمر از کلیه یا کبد باشد و اگر از
ابوای کبد عراض پس اگر باشد احمر انرا اگر سنی خوانند
و اگر احمر نباشد تی لی گویند و کاین از رطوبات بعضی مایل
بحمرت و دلالت کند بر احراق دم و بعضی کمداست
و دلالت کند بر احراق بلغم و بعضی اصفر است و دلالت کند
بر غلبه صفرا و بعضی اسود است دلالت کند بر احتراق سوده

امامی

8

اسباب ازدیاد نضج رسوم سبب

اسباب ازدیاد نضج رسوم سبب

و تمامی انها که مذکور شد در بول است که انواع رسوب بود
اما عدم رسوب از اصلی کمتر باشد از جهت خلو عروق انها از خلط
واجب الاندفاع ببول و اگر باشد رسوب عدیم الهضم بود یا شد
از فضل غذا و مهزول را نیز رسوب کمتر بود از جهت قلت
فضول انها فضوها و قتی که مرتاض باشند از جهت کثرت
تحلل بسبب ریاضت و مریض و فربهی و اگر که تارک ریاضت
باشد رسوب بسیار بود از انواع رسوب است رسوب عجزی
که نقل در وی زده بود رسوب بی خلطی که نقل در و خلط خارج
غلبه باشد و بسیار باشد که بافت شود در عروق انسان و
وجع المفاصل و فرق بینها بسبب ازمنه کلت هر دو در بول
و بیان آنست که مدی منتن بود و متقدم بشد اورا
درم و اسان بواسطه نقل و تفرق درد بخلاف مخاطی
در بین اخلاط جنسی هفت مقدار بولت و بول یا امتلا از طبیعی
یا اکثر از و یا مساوی او و اسباب بکثرت بول بسیار است
و از جمله اسباب بسیار خوردن آب تنها یا ممزوج بمشروب

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.org
tarikhema.ir

در شناختن بول

وعلم وزن مخرج بمشروب دارد وجز وزن بیشتر مه والنجله
الت دو بالن اعضا و مزوج دانست بطریق بول چنانکه در حیات
محرقه وار النجله الت استفراغ عاده بحقنه در بدن چنانکه در کبران
ادویار و فرق میان کبرانی دو دو بالنی ان بحوکه بیمار در کبران
بعوت بعود از غلبه ان راحت باید بخلاف دو بالنی و ایضا
در دو بالنی حرارت قویه بود و بول ملوکیه حاره باشد و در روز
کبرانی باشند و الم بول ردی چون الوده و غلیظ چری بحوکه
اخراج شد یعنی استفراغ کرده شود دفعه کثیرا منقطعا قلیلا الی حین
اخر اول و ثالث کمتر بر قوت طبیعت و ثانی بر ضعف طبیعت
و اسباب قلت بول بیشتر بسیار الت و النجله الت فرط تحلیل طو
بات از جهت شدت تحلل بدن و التهاب ع مسام او بحرکت
مفرطه و از النجله الت قضاء رطوبات بدن از جهه فرط حرارت
و این اسباب غیر سبب اولست از برای انکه اول زوال رطوبت
بلست بعد از وجود او و ثانی انتفاء اوست ابتدا و از النجله الت
سده که در مجاری بول مفضیه بسوی مثانه الت پس بیرون
نیاید

نباید منکر رقیق قلیل و باقی ماند غلیظ کثیر و از النجله الت
اسهال چه اسهال موجب انصراف مایعیت بجانب معده و امعا
و افرات قلت بول با قلت تحلل مغدرت بیشتر
و دلایل بر از دیاد صفرت و سواد و بیاض و غیرها نیز دیگر الت باید
دلایل بول شامل خاتمه احکام بول و رزه فکیه یوسف
قارورة بهر بوتجع برادران تاریخ سال تاکه شود در شب بکمر
قارورة وجهل صد بی فزایران تمت الکتاب بعون الله
الملک الوهاب تمام شد در روز سه شنبه دهم شهر ربیع الاول
سنه ۱۲۳۳ رقم من بنده گنه کار ص
هر که خواند دعا طمع دارم

در عمل شش مثقال اول

شش مثقال را بیخ را در بوطه کند
و بعد یکمثقال کوکرد طلای در بوطه
در عمل شش مثقال را بیخ زنند تا کوکرد
شش مثقال را بیخ را در بوطه دارد
یکمثقال کوکرد در بوطه کند و با بیخ
شش مثقال کوکرد را بیخ را در بوطه دارد
یکمثقال کوکرد را بیخ را

۳۱۷۲

هذا الکتاب طب بسم الله الرحمن الرحیم کفار حکیم یوسف زده
حمد بیحد حکیمی را که بقانون حکمت و کامل الصناعة رحمیت دافع انواع
امراض محبت جلبت الآوه و بلغاوه و در رفع ناعدد و رسوط را
بکای رسالت وزبدهٔ نبوت طبیب عیوب استشفا اصدر ملت
صلعم اجمعین الیوم الدین اما بعد چنین گوید بنده ضعیف المتعة
بفضل الله النافع المجیب یوسف بن محمد بن یوسف الطبیب ستر الله
عیوبه وغفر ذنوبه که چون بتوفیق معبود فیاض رساله علاج الامراض
که علاج هر مرض و عرض و حوایش مرطور و مذکور است صورت
التیام و انتظام یافت و بشرف مطالعه بعض از فضلای
نامدار که لایق بزابن ضعیف بمقدار البضاعة بود مشرف گردانیده
فرمودند که کتابا در شرح مشکلات و طریق تربیت هر کتابا در آن
رساله مبین و معین شده باز واید فرمایید و فواید فواید از علامات
امراض و امارات اعراض و غیرها باید نوشت تا از مطالعه کنندگان

کام

10

کافه انام از خواص و عوام مستفید گردد لاجرم عنان قلم بصوب این مرقوم
که بجامع الفواید موسوم است معطوف گشت امیدواری به
عنایت بعلت باری تعالی است که بفزاید صفا و عین رضا منوّر و
منور گرداند بر زمان وقت الشروع فی المقصود بون المعبود علاج
امراض مطلق
صفت پاشوبهٔ مذکوره کل خطمی و بنفشه از هر یک مشت پوست گشت
جمله را در یخ کاسه آب بجوشانند تا به نیمه آید نیم گرم پاشوبه
صداع دموی لیفه در دسری که از خون باشد علامتش سرخی چشم
و روی و سرخینی دانست ساعیتی در سر بوکشد از خون
بیدا شد گر تبو لازم سر ترا گیرد شربت زنگلاب و قدری آب لیمو
ترتیب کن ماش و عدس سا زغذا صفت ترتیب مذکور
قند سفید ده مثقال در وقت تا شوق عمل کند خاص نماید و نیم تا شوق
گلاب و یک تا شوق آب لیمو اضافه کنند بداشتن رغبت نماید

دفع ضرر دردسر

صداع صفراوی یعنی دردسری که از صفرا بود علامتش تلخی دهان
و زردی چشم و رویست **سعیه** دردسر تو اگر بود از صفرا
صندل یکمثقال **با** آب کشنیز طلا ۵ از اثر به میطلبد تراشهٔ ناریخ
و راغذا به کشک جو ماش اگر از صفت طلای مذکور
صندل سفید نیم مثقال و در نیم پیاله آب کشنیز تر زده حل کهم
پارچه کتان کهنه زمان زمان طلا کند صفت ناریخ
قند سفید هشتاد مثقال کف کوفته بقوام آورند چون یک غلیظ
شود فرو گیرند و بیست آب ناریخ اضافه نموده هر صباح یک
بند نوق در نهار قاشق آب خل کهم و نهاشتا میل فرمایند
اشاره بمهملاتی که در امراض صفراوی گذارش یافته داده
آن از صفای قاروره و غیره صفت مفرح و برنده صفرا بنفشه
و گل سرخ و تخم کاسنی نیم کوفته از هر یک ۵ مثقال آلوچه را
۵ عدد سپستان ۲۰ عدد همه را در یک پیاله آب جوشانند تا
بنیمه آید صاف کنند و قند سفید شرین کهم نیم کرم پیاشامد
و غذا آب نخودی نیم کوفته و ماش مقشر و مرغ جوان یا گوشت
تقاو کشنیز تر با اسفناج و قوقی آب ترهندی کنند

و در روزی که زار و یا قوقی خورند سابقیه
مهل سنائی مکی خاصه ۵ معه — پوست هلیله زرد ۳ معه — تخم کاسنی کوفته نیم مثقال
و گل بنفشه و گل نیلوفری دریائی از هر یک ۵ مثقال ترهندی
ده مثقال سپستان ۳۰ عدد همه را یکروز در یکپاو آب که از بالایش یکروز خیانده صاف کنند پنج مثقال
سیر بخشت سیر دار در آب تخم خل کهم و صاف نمهم نیم کرم کهم رغبت نمایند

دفع درد سر

صفت ترتیب آب انار شیرین خیشت بیست مثقال ریبت مختار
کلاب حل کرده صاف نماید و چهل مثقال آب انار بمخوش که بمخم آن
افشرده شیشه اضافه نمایند و سحر بنم کرم بیاشامند **صداع بلغم**
یعنی درد سری که از بلغم حادث شود و علامتش گرانی سر و بسیار بخواب
رفتن است **اعتدال** آنرا که صداع بلغمی شده باشد آلوچه رومی قسط دو فربیون
سادج طلا از شربت زنجبیل بادیان سازج کشند طیار کنند کبوتر از بهر غذا
صفت رومی قسط قسط چهار مثقال سلیخه و طغل و عاقرقرحا دو فربیون
از هر یک سه مثقال جند بیدستر ده مثقال همه را نیم کوفته در یک پیاله
آب جوش بزنند تا بیدمشک آید صاف نمایند و هشت مثقال روغن زیت
با نکجه اضافه نموده بجوشانند تا روغن بماند **صفت روغن فربیون**
فربیون و قسط دیودینه کوهی از هر یک دو مثقال جند
بیدستر و عاقرقرحا از هر یک مثقال با کندش دو برج از هر یک
نیم مثقال همه را نیم کوب ساخته در یک پیاله شراب
یا آب جوش بزنند تا بیدمشک آید صاف کنند و هشتاد مثقال روغن زیت
با نکجه اضاف نموده بجوشانند تا روغن بماند **صفت طبخ بادیان**

روغن قسط

روغن فربیون

12

صفت مسهل بلغم

نیم مشت بادیان در یک پیاله دیم آب بجوش بزنند تا بنیم
پیاله آید صاف کنند و بده مثقال عسل شیرین کرده نیم گرم
بیاشامند **صفت مسهلی که در سرسام بلغمی بعد از نضج بلغم**
و ظهور آثار آن آن اعتدال قوام قاورده و غیره منضج دهد
نده بلغم بادیان بنج انجبوبر و انیسون دو برسیاوشان از هر یک
دو مثقال انگبر نیجبد و همه را در یک پیاله آب جوش بزنند تا بنیم
آید صاف کنند دیم گرم بنوشند و غذا نخورد آب **صفت کلقند**
عسل برگ گل سرخ تازه نیم منی کوفته بیک من عسل
بیامیزد و چهل روز در آفتاب نهند یا برگ گل خشک
نیم مشت بکوبند و بگلاب تر کرده نزدیک بدون علت
بلکه از بدو یک پیاله عسل آمیخته دوستا جوش دهند

کلقند عسل

صفت حب اصطیخقون یعنی از بلغم اگر ترا مرض شد پیدا از آن پیش کرا
افکند تنت را از پا در آورد اخراج کنش بحب اصطیخقون یا حب
اباره پاکه حب غوغا **صفت حب اصطیخقون** نیز بد و صبر سقوطری
و حب النیل از هر یک نیم درم سفاج و پوست هلیله زرد

حب اصطیخقون

صفت حب ایارج

از هر یک نیم درم حنظل و نمود از هر یک سیر انگ عاریقون
سنم درم همه را کوفته و بیخته بآب کرفس یا بادیان بسرشند و چهار ساعته
فرو برند صفت حب ایارج بگیرند یک درم حب النیل و انیسون از هر یک
نیم درم تخم حنظل دانگ نمک هندی دو دانگ همه را کوفته
و بیخته بمیزند غاریقون سه نیم دانگ در افیذه و یک درم ایارج
فیقرا اضافه نموده بآب بادیان خمیر کنند و چهار ساعته فرو برند
صفت حب مقل و حب مصطکی و زعفران و سنبل و حب بلسان و اسارون
و سنبل و دارچین از هر یک مثقالی صبر سقوطری نیم مثقال مثقا
ل و بعضی ها نیز وه مثقال میکنند همه را کوفته و بیخته در شیشه
نگه دارند صفت حب قتو قیا صبر سقوطری و عصاره افسنتین یا برگ
او و مصطکی از هر یک درمی محدوده و تخم حنظل از هر یک دا
نگ همه را کوفته و بیخته بآب کرفس یا بادیان بسرشند و چهار
ساعته فرو برند صفت حب آویزی هودی که از سودا باشد
علامتش تیرگی رنگ روی و فکر فاسد است بقیه که در سر گیرد
الوهتو را سبب شود سودا از دست مده شربت افتیمون را

شربت افتیمون

از شرح واکرا و نخود از هر یک دو درم روغن بابونه و
بادام طلا صفت شربت افتیمون هفت مثقال
فتیمون در خریطه کرده در یک پیاله آب جوشان بمانند
تا مزه حنظل باز دهند پس برهنه و مثقال قند سفید
صاف کرده آنچنانه بقوام آرند و هر صباح یک مثقال
در هفت مثقال آب حل کرده رغبت فرمایند صفت
روغن بابونه روغن بابونه تازه سی مثقال روغن کنجد صد
مثقال در شیشه کنند و چهل روز در آفتاب نهند
یا بابونه خشک نیم مشت در یک پیاله آب جوشانند
تا به نیمه آید صاف کنند و نیم پیاله روغن کنجد
ضم ساخته بجوشانند تا روغن بماند صفت روغن
بادام مغز بادام مغزه سی مثقال قند سفید پنجمثقال
بکوبند و قطره چند آب گرم مروی باشند و در
طبق بمیزان که بروی آتش گذاشته باشند بجا
لند تا روغن که داشته باشند بیرون آید

مسهل سودا

دفع صداع

اشاره بمسهلات که در علتهای سودا وی نافعند

دفع سودا

بعد از تنقیح سودا و ظهور اثر ان از اجتماع
در قاروره وغیره صفت تنقیح و بردن سودا اسطو
خودوس و بادرنجبویه و کاوزبان و بزرگ بنفشه
و بادیان و اصل سوسن مقشر نیم کوفته از هریک
دو مثقال همه را در یک پیاله آب جوشانند تا به
نیمه اینها صاف کنند و بقند سفید سترین کرده نیم
گرم رغبت نمایند غذا آب خوردنیم کوفته و گوشت
ماکیان فربه و دارچینی و زعفران و اسفناج

دفع سودا

کند بقیه کرد مرض بتوان رسانید باید که علت یکی شود
از سوداسجون بخیار یا حب افتیمون یا حب اسطوخودوس
تناول فرماید صفت معجون هلیله سیاه و بوست هلیله کابله و بوست

دفع صداع

بلیله و آمله از هریک سه مثقال و بم و همه را
دو اسفناج و تربد از هریک سه مثقال و بم و همه را
بکوبند و بیزند و با نخود دانه شیره و عاریقون بمویز بیز کرده

رمنده

حب افتیمون دفع سودا و صداع

و بدن چندان عسل سرشند سترشی از سه
مثقال تا پنج مثقال علی الدوام صحیح

14

نیمده از هریک ۲ درم اضافه نمایند کرده فرو برند صفت
حب افتیمون یک مثقال اسفناج پنج درم خربق سیاه
و نمک هندی از هریک ربع درمی اسطوخودوس ۲ دانگ ایارج

حب اسطوخودوس

فیقرا که ۲ درم شش در صداع بلعم گذشت و عاریقون بمویز بیز
کرده ازهریک نیم درم اضافه نموده بآب جیز کنند و حبها شش
فرو برند صفت حب اسطوخودوس اسطوخودوس و افتیمون و اسفناج
از هریک ربع درمی تربد و بوست هلیله کابلی ۲ دانگ
دو برسوطری از هریک نیم درم شصم خطمی دانگ همه را بکوبند و بیز
برند و ۲ دانگ عاریقون بمویز بیز کرده اضافه نموده

دفع صداع

بآب جیز نخود جها ساخته فرو برند صداعی که در گرمی
آفتاب زیاد شود علامتش تقدم مقارنت آفتاب و گرمی
سر و خنکی و مالیخولیا بقیه اگر گرمی آفتاب هر که که تراه بگیر
گفت بمزاج و داده بمسرشند تراب کل خطمی و لعاب بهدانه
آمیزند یکدیگر و بمیسا رطلا صفت صداعی که در سردی حادث

دفع صداع

سوداء علامتش تقدم ملاقات برودت هوا و سردی

دفع صداع

سرد سعیدی پوت بولیت ساعه کردی متاثر چو سردی هوا
زانسان کز انشود حدا ثت پیدا ٭ مرتکب دعنبر لادن و مشک

علاج صداع

و در روغن زیت حل کن دساز طلا صفت طلای مذکور
مرتکب کوفته یم مثقال عنبر لادن کداشته یک مثقال روغن
زیت یا کنجد کرم کرده ده مثقال بهم آمیزند دصلایه طلا
کنند علامت تنکی دصداع باعیه هر کس که صدا
ع بخه دارد او ٭ بر سر قطرات درد بارد او ٭
از بینی او چو ریم آید بیرون ٭ البته صداع دا کدارد او ٭

صداع
علاج

علامت ریم وخون از بینی در صداع از علامات
نیکوئیت بسبب آنکه دلالت کنند بر نضج ماده و

دفع صداع

دفع کردن طبیعت آن ٭ ثقیله یعنی در دیم سر ساعیه
از دردی ثقیله آنکه بینی بعذاب ٭ بکند رنج علاج وبند
بسر لعاب ٭ بصمغ بکوب زعفران افیون ٭ وزبهر طلا چو
سازیش بکلاب ٭ صفت طلای مذکور صمغ عربی
یکمثقال افیون یم مثقال زعفران یم دانک همه کوفته بیخته

بکلاب

دفع صداع وسرسام

15

بکلاب چمر کنند وبروی کاغذ تنک ساخته بر شقیقه
سرسام یعنی اماس یک از پرده یا هر دو که در روی
مغز سر کشیده شده علامتش درد موی تب دایمی
دهد یان وخفته وسرخی زبانست ساعیه سرسام کس
که بود از اصحاب ٭ بکند چو رخون بده شرابش
عناب ٭ از ماش وجوش عدا کن لخلخ ساز از صندل

شراب عناب

آب سیب دکشنیز وکلاب ٭ صفت شراب عناب
یم مشت عناب در یک پیاله آب بجوشانیده تا بنیمه آید صاف نمه
دو سر مثقال قند سفید بجوشانند تا بتوام آید صفت لخلخه مذکوره

دفع سرسام

صندل سفید یم مثقال در هفت مثقال آب سیب دوده مثقال آب
کشنیز وپنجمثقال کلاب حل کهم در شته کنند وزمان زمان
بدماغ دارند هم در علاج سرسام علامتش تب دایمی وهذیان
وبدخوئی است ساعیه سرسام چو عارض نشود
از صفرایت ٭ صفرا وعفونتش بر دارز حالت ٭
باید که حزوری تقوع الوزنند ٭ در آب کل بنفشه دعنابت ٭

دفع مرض سرسام

نوع آنوعبارت از آنست بود که اگر راست دران کداشته
باشند وصاف کهنه بنوشند ومراد بآب کل بنفشه
آنست که کل بنفشه را در وجوشانیده باشند هم در علاج
سرسام چون از بلغم بود علامتش تب نرم دایمی وهذیان

دفع سرسام

تدبیر تب بلغمی در علاج تنها خواهد آمد ان شاء الله

علامت

مائیت بول در سرسام دالست بر موت بواسطه آنکه
دالست بر تمامی توجه ماده بجانب دماغ علامت نیک

16

دفع سرسام و نسیان

از سرسام ناقیه سرسام که شد چو رخت غلبه کند
بنهند چو پرتش ن پرتش ن کویت ه کمر مشخ آید
عروق مقعد ه بهبود همان نان نماید رویت ه

نسیان

نسیان بفتح فراموشی علامتش در بلغمی کرانه سر
در رطوبت بفتح واب رفتن دان و بسیار می خوابیدن

معجون فلاسفه

ماده اکیوتی

صفت آنکه آنرا معجون فلاسفه گویند مغز جلبوزه و مغز
جوز هندی از هر یک ده مثقال مویز دانه بیرون کرده
۲۰ مثقال بکوبند و در سه صد مثقال عسل کداخته حل کنند و فلفل
و دار فلفل و زنجبیل و دار چینی و پوست بیدمشک و آمله و شاهتره
و زراوند مدحرج و زنجبیل هر یک بوزنه از هر یک ده مثقال بکوبند

در بیان مرض حمق

بکوبند و ببیزند و همه را باهم سرشته هر صباح دو مثقال تا چهار مثقال عسل کهنه دفر و ببزند غذا کباب با قلیه خشک خورند حمق و رعونت که عبارت از بطلان دانش است چون از ماله سرد تر بود علامتش کمر لنگر و نابینا خواب و ضرر یافتن از چیزهای سرد است

معجون بلادر

صفت معجون بلادر

این است فلفل و دارفلفل و قسط و بوج و شونیز از هریک ده مثقال سداب و حنظل نادزراوند مدحرج و حب القار و جندبیدستر و شیطرج و مرزنجوش از هریک پنجمثقال همه را کوفته و بیخته بدولیت پنجاه مثقال عسل گداخته و ده مثقال روغن جوز و چهار مثقال

عسل

در علاج جمود

عسل بلادر سرشته هر صباح یکدرم علوله کنند و فربیه غذا قلیه خشک با کباب خورند صفت روغن جوز مقرر خور سی مثقال قند سفید پنجمثقال بکوبند و قطره قطره آب گرم بر آن چکانند تا شربتی پاشد و بدستوری روغن بادام که گذشت صدای سودا و روغنی گیرند و کیفیت کرفتن عسل بلادر چنانست که طرف بلادر را که از چوب درخت بود ببرند چنانکه عسل شما پاک نشود چون باسر بند گرم کرده بگیرند بلادر را سر نگون داشته دست را دست رافشرده دارند تا عسلی که داشته باشد بیرون آید

جمود که کنایت است از باطل شدن حس و حرکه بیمار و باز ماندن وی بر کاری که قبل ازین حال بدان میکرد

چون بفرمان جمود گرفتار شد

الحی که نابینا بود گردد حادث

کسانیکه مداوا عمل (نابینا) کردند

سبب عمده

هم در علاج جمود

هم آنکه بر وجمود از جسم رواج از وی شود متباع

کشیدن روغن جوز

بیان ادویه که مکرر نمیشود بیار ادویه که مکرر میشود جزایر تا منتهای مالند تا عصیره کن تا خشک شود تا هم تا کنند (؟)

علاج جمود

بیان مرض سبات

صحت مزاج ایشان که مباشر علاج تو شوند باید که شرایط
سودا را اخراج اخراج سودا در چین شوری بقشه کند
که مذکور میشود در چین شوری یکی از مهلات که در صداع
سودا اولی صفت حقنه شبانی مکی حاضه
بنفاج نیم کوفته و بنفشه و بادیان و بیدمشک معلق
و بابونه ۳ معلق و ساق نیلوفر از هر یک دو مثقال بستان
سه عدد همه را در یک کاسه آب جوشانیده تا به نیمه
آید صاف کنند و شکر سرخ و مغز فلوس لذ هر یکه
مثقال و در آب آن حل کنه و صاف نموده حو مثقال
روغن بادام دسته مثقال روغن بابونه که صفت
هر یک در صداع سودا گذشت اضافه نموده نیم گرم
حقنه کنند سبات که خواب در غایت گرانی
علامتش در بلغمی آب رفتن از دهن و رطوبت بینی و نرمی
نبض و سفید بولست علاجش هر کس که بود سباتش
از راه صلاح باید که با تمام درشت صاح که از بوره مقل
شاف سازد که بود کمارد زهرای باب محث مفتاح

صفت

18

در علاج سبات

صفت شاف مذکور مقل ازرق یکمثقال بادرنجبویه یکمثقال
کوفته نیم مثقال یکجا بسایند آب بادیان سرشته شاف کند

سبر در علاج سبات
ارزعاروضه سبات سرد و یبوست مزاج
سنبله
سعوده و بیت فرزده بجهت تنقیح مزاج
سنبله
بنفشه
بیدمشک
بادیان
بابونه
بیخ نیلوفر
بیخ بنفشه
بیخ بادرنجبویه
بیخ بادیان
بیخ بابونه
بیخ بیدمشک

بیان معرفی سوداء

لطول عبارت از آبا بود که آن شش را در آن جوشانند
و بر عضو ریزند هم در علاج سوداء بیجو ابا تو چونکه فزون
شد از حد هم افیون که بود نپسندد اهل خرد با در دین
نبقه حل کن بهر علاج هر شب قدری بمال از آن بر خود
صفت روغن بنفشه کل بنفشه تازه روغن بادام که
صمغش در جمود گذشت صد مثقال در شیشه کند و
چهل روز در آفتاب نهند یا کل خشک نیم مشت در یک
پاپه آب جوشانند تا نصف شود صاف کنند و نیم پاپه
روغن بادام اضافه نموده بجوشانند تا روغن بماند

علاج سوداء بیجو ابا

بیجو ابا اگر بیمار تو هر وقت بخواهد
بگذار که تخم او بخورد با خلت
بیجو ابا اگر بخورد افیون
بگذار که تخم او بخورد با خلت
جنون یعنی دیوانگی که سوداوی شود و در ورطهٔ دیوانگی افتد

19

علاج مرض جنون

اول باید مهل سودا پیش داد و آنگه ز معدلات باید داد
چیزهای که برد غم ز دل و سازد شاد معدلات مفرحه
سردی مزاجرا عود و عبر است و کبری مزاج انظیر
صندل و کافور هم در علاج جنون باشد ترین که از و بدیده
عقل نمود و آثار علامات جنون باید بود چشمش حمره بر صورت
زشتی جمال و کوشش همه بر صدای جیک وز و دعوه ش

جنون سوداء زرد شده

همه در علاج جنون تو خلط سودا را از آن سبب دوی نمود
جنون در بدن تو خلط سودا را از آن سبب دوی نمود
همه در علاج جنون تو خلط سودا را از آن سبب دوی نمود

علاج جنون و مالیخولیا

عشق که مرضیست دسواسی شبه بمالیخولیا که مردم نوند و بکار را
بواسطهٔ کثرت اخلاط بجوانان و افراط فکر در حسن شمایل
بر ایشان عارض شود علامتش زردی رنگ روی و خشکی
و بیخوابی و گریه و آه و اختلاف نبض خاصه وقتیکه معشوق را بیند

واگر وصل میسر نشود لکن نزا بر کارند که از جانب معشوق
بسمعشان زشت ناپسندیده که عاشق را از آن تنفر شود و روایت
کنند یا عاشق را بقید بقید تا مل مقید سازند که مباشرت
وی موجب مزید عشق و دواعی انوسیه معشوقه است و تدبیرا
کرا یمرض حادث گردد که در آینه صورت خوبان مشاهده
حجاب منع کند و جمیرا عارض شود که صورتر انیز در میان
نه بیند سدر یعنی تاریکیدن چشم بوقت برخواستن
از تبخر ربیعی بود علامتش سستی اعضا و کاهلی و مزاموشرات

در بیماری مرض سدر

بیان مرض صرع

علامتش گرانی سر و رطوبتی بینی و نزمی نبض است سابقه

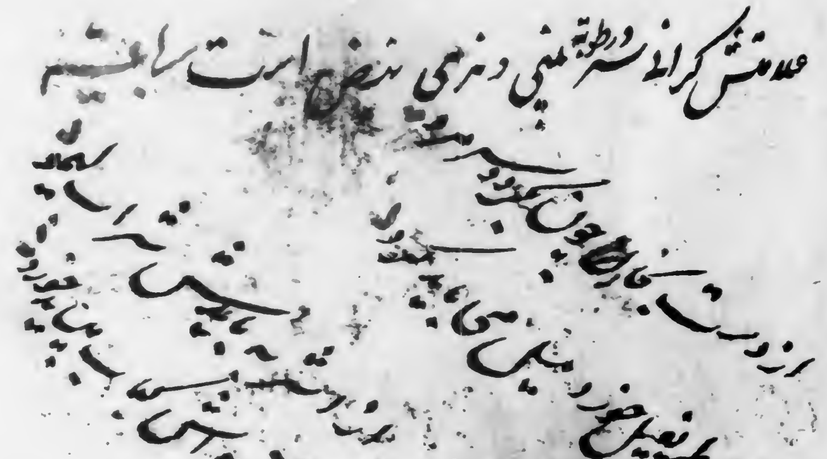

صفت اطریفل

صفت اطریفل خورد کردن هر اطریفل صغیر کویند هلیله
سیاه بامله و بلوط هلیله کابلی و بلوط هلیله زرد و بلوط
بلیله از هر یک ده مثقال کوفته و بخته با بیست مثقال روغن
بادام که صفتش در سر لکد شت خم ساخته دریت بمالند
و بعد پنجاه مثقال عسل سرشته هر روز نو مثقال علاوه کنند

صفت شراب لیمو

و فرو برند صفت شراب لیمو قند سفید مثقال صاف
کنه بجوشانند تا نیک غلیظ شود و دیکی را فرو کیرند و بیت
مثقال آب لیمو اضافه نمایند صرع که معروف
و مشهور است علامتش در جمیع اقسام کرانی سر و سبزی
رکهای سر زبان است علاجش آن را که قبض
علت صرع انکیزد باید که زمینهای تر پرهیز دنکر خوردن

دوا صرع

دفع مرض صرع

لحم بر کند قطع نظر بکند در گردن خود عود صلیب آویزد

[illegible]

سکته که عبارت است از بطل شدن حس و حرکت جمیع اعضا چون از خون باشد علامتش پیری رگهاست

بر علامت قلیه خونست

[illegible]

علامت صاحب سکته را نفس بند شود از انکونه که در حالت اوشبهه شود که کس تو نگاه نظر افکندن بر دیده او دیده سود زنده شود کابوس که عوام عبد الخنه گویند

علاجش

در دفع مرض کابوس

علامتش در دیده او دیده شود فرشته و او کابوس که عوام عبد الخنه گویند

لحمه در دوی سر حی چشم و بسیار خواب در بر رکهات

در بلغمی فراموشی و کاهلی و در سودا وی خشک چشم و بلغمی

و تر یا زنگ افکرد فاسد باعیه چون رقت کابوس شود

عارض مرد و آب بینی خواب بر انش کرد در سودا و

هر ماده که موجب آن شده است آن ماده را ورزش بیرون

باید کرد یعنی اگر ماده خون بود فصد باید کرد و اگر طبی

دیگر بنابر مناسب آن مسهل باید داد علامت بود در کابوس

باعیه هر کس که بسیار کابوس بود و زکام خوردی

بی علاجش نگذارد و در آخر کار دیوانه یا صرع

کند بدید با سکته شود حذر یعنی گرفتن اعضا چو

ن از باده سرد تر بود و علامتش سردی ملمس در رطوبت

دهان و کاهلی و فراموشی باعیه چون عضو کبیر را

گرفتن روی نماید از روی علاج باید شش را فرمود

باید داد بعد از آن روغ بنفشه بچند انکه رفتنش

دواقی

برآید معروف است صفوف دارد که بلغم را قی و دفع کند

تخم ترب و شبت و تخم خرفه تراشیده بیم کوفته و بیاز نرگس

ریزه کهه از هر یک ده مثقال همه را در یک من آب جوشانیده

تا بنصف رسد و صاف کنند و پانزده مثقال عسل و یکدرم بورهٔ ارمنی

یا نمک و آب تمر هندی حل کرده و صاف نموده و یک مثقال آب سرکه

اضافه نموده بیم گرم بیاشامند و چشم و شکم را بسته مدد کنند که

صفت دواقی

صفت دواقی دیگر قطع شود صفت دواقی دیگر صداع بلغمی مذکور شده

حس و حرکت نفس بدن در طول علامتش در بلغمی سفید رو

و رطوبت بینی و فراموشی

صفت ماء العسل

صفت ماء العسل و عسل عسل ده مثقال و صد مثقال آب

جوشانند تا هفتاد مثقال بماند صاف کنند و هر روز یکبار

بمختاری کلاب تازه بیم گرم بیاشامند در علاج فالج

22

دفع فالج

صفت ماء الاصول پولت بیخ بادیان و پولت

بیخ کرفس و پولت بیخ کبر و بیخ ازخراز هر یک ده مثقال همه

را در یک سه آب جوشانند تا بنصف رسد صاف کنند و بیده

مثقال عسل شیرین کرده بیم گرم رغبت نمایند بیم در علاج

دفع فالج

ذکر عملی که فالج و جمیع مرضهای باغی را نافع بود دانسته باشی

خاصه بیخ مقل بسفایج بیم کوفته و قنطوریون دقیق

از هر یک سه مثقال تخم کرفس و انیسون دو پاپونه و شبت

از هر یک دو مثقال شیخ حنظل دو درم همه را در یک کاسه آب

در بیان معالجه فالج

جوشانده تمامیه آید ضماد کند و مقشر درم بورق آرمنی یا نمک
و پانزده درم عسل در آب آهک حل کرده صاف نموده یک مثقال روغن
بابونه که صمغش در حمود تحریر یافت اضافه نماید و نیم گرم عمل کنند
مسهل در علاج فالج مقلوج سوی شفا چون نزدیک رسید
در تنقیح و مسهل عمل نماید و بدانند در روغن قسط و فرفیون و شونیز
چندانکه زیاده بهتر باید مالید و نعم الصفت صفت روغن قسط دو حصه و صفت
روغن فرفیون در صداع بلغمی دانسته سه صفت روغن شونیز
و شونیز سیاه دانه را کویند بسیار نافع است از دهی پیست مثقال
مغز بادام تلخ مقشر شش مثقال قند سفید چهار مثقال همه را بکوبند
و بهستور روغن جوز که در نسیان گذشت روغن کشند
لقوه یعنی کج شدن چشم و روی و لب بعلامیه

ابی دیوان نسیان نوعی از لقوه پیدا
نافع مفرحش دوام ایشان را بیرد
لبخند بیوا در دهن خود بشناسد
دارد نگاه و تواند داد بیوند
هم در علاج لقوه بعلامیه

لقوه

23

در بیان مرض لقوه

لقوه چو بجانب کسی روی نهد صحت رود از دست مرض روی نهد

صفت جوارش ایارج

مدن کوبند

هم در علاج لقوه بعلامیه آنرا که رسد از مرض لقوه گزند
باید که بپاید دارد از من این پند آنینه چینی بنظر اورد
در خانه تاریک نشیند بکند آنینه چینی عبرت از اینه است
که از تمثال ساخته باشند مرعشه نیفتد لرزیدن عضو چون لذ
عادة سرد و تر بود علامتش نسیان و کم از اعضا و عدم تشنگی است
و چون از شرب شراب یا از کثرت یا جماع بود علامتش وجود تب

بعلامیه

از کثرت لقوه در عرقه

بنام ایزد پاک شیرازی

می کبود نیکش بود بپاید داد

احتلاط یعنی بپرمین عضو چون دایمی شود اگر در روی بود

دفع مرض تشنج

معده سر خود بسته و اگر در پهلو بود معده تا خود را آب سیل کند و اندام سینه است و اگر در جمیع بدن بود معده قمه سکنه باشد

صفت چیزی که بدن را پاک کند از خلطهای غلیظ صبر سقوطری یکمیثقال ترید یکدرم حب الیل و انیسون از هر یک درمی و نیم شحم حنظل نمک هندی و مقل ازرق و کتیرا از هر یک دانگ همه را بکوبند و بیزند و در دوغ غار بقول بعضی بغیر کند زاینده اضافه نماید و با آب کرفس دیوانی سرشته جهاک کنند و فرو برند

مرض تشنج

تشنج یعنی راست ماندن عضو چون از ماده سرد و خشک بود علامتش سر و گردن کشیدن و کرانه اعضا و بزمی نیض است باعیه

علاج امراض چشم باید دانست که چشم مرکبست از هفت طبقه و سه رطوبی به ترتیبی که مذکور شد تواند کرده میشود اندیپلی که بماس هوا است طبقه ملتحمه طبقه قرنیه طبقه عنبیه رطوبت بیضیه طبقه عنکبوتیه رطوبت جلدیه رطوبت زجاجیه طبقه شبکیه طبقه مشیمیه طبقه اصلیه والله اعلم بر دکه دانا لیست در اندرون بلک بموضعی که مژه روید باعیه ای پسر چشم تو مبتلای تشویش برد تدبیر تو نزدیک تبد پیر مرده شیخ وطلیست داشق بسر که بر دیده اگر نهی بجد بر دا بیرد شوره مغلب وشوره زاید که بمغز کج ابر آمدن مژه و مژه زیادیست باعیه کر شعر بر د منقلب و کرز اید در مشیمیه دماغ

در بیان امراض چشم

24

در بیان مرض تشنج

امروز بنی نوع بشر کرفتار تشنج اند

علاج امراض چشم

در بیان امراض چشم

شعر

امراض چشم

هر بند بجذ چون شعبه تمام حاصل کرد دستگیر کن ای تراخداوند عقد
تشبیه هیلان پلک را گویند چنانکه گذشت دانند سلاق که کنایت
از غلظت وحرت کرانه پلک وزخمی مزه است و عیبه
در پلک تو آنکه کرده غلظت پیدا و از مخ سخی مفید میدار یاد
انوده تخم مرغ و برگ خرفه آمیز بروغن گل و ساز ضماد
صفت روغن گل برگ گل تازه پانزده مثقال روغن
گنجد صد مثقال در شیشه کند و چهل روز در افتاب بدارند یکدل
سرخ خشک نیم مثقال در یک پاله آب بجوشانند با آنیه آید
صاف کنند و نیم پاله روغن کهنه اضافه نموده بجوشانند تا روغن
بماند شش مثقال که زیاد و پیه کند در پلک بالا علامتش کران
پلک در وقت باز کردن چشم است باعیه در پلک تو شش مثقال
چو پیدا کردد غم زادل غم خوار تقاوا کردد تا آن وقت که بیماری
نکند باور نخفته اکر مداوا کرد ذ عزب پیر بود در کوشه
چشم از جانب بینی علامتش آن بود که چین انکشت بر موضع اش
فشارند ریم پیرون آید پیچ کردرم کوشه چشم و بکشود و

دفع برق غرب

چشم
تا شش عزب آمد ای دولت معدل جود کریمش بخوانید و بهر و
بکذارید امید بود که رو نماید بعزب که پیه است در پلک است
وسبل که پرده است شبه بر کهای دیده باشد بر سفیدی چشم روحدوث
عزب از رطوبت رقیقه که تولد سبل از امتلای دماغ و بزرکی رکهای چشم
باعیه در دفع عزب بنیاف اخضر باید و زاب سبل شیاف اصفر باید
بایستد عزب و سبل چو با یکدیکر تا نفع دهد نور و زر انیز باید صفت شیاف اصفر
زنجار سه درم اقیمیا یک نقره وصمغ عربی و سفیدطرز نیز از هر یک دو درم
همه را بکوبند و بیزند و با آب سداب که دو درم و نیم اشق در روحل
کرده بسایند و صاف کرده بسته شیافها کنند صفت شیاف اصفر
شاذنج مغسول شش درم صمغ عربی پنج درم روی سوخته و اک
زرنیخ سوخته از هر یک دو درم زنجار دو درم و نیم زعفران و مرکا
از هر یک از هر یک یک دانک و نیم صبر سقوطری و افیون از هر یک نیم
درم همه را بکوبند و بیزند و با آب سداب سرشته شیافها کنند صفت نرم دواغر
توتیای شسته و شیخ سوخته از هر یک دو درم نبات مصری
پنجدرم همه را کوفته و بیخته صلایه کنند تا هم چون غبار شود رمد
بکویند با روغن بنفشه بر سر مالند موی دواز

در امراض درد چشم

درد چشم با غیه چینی ازرمد تو بگذرد روزی چند تا آنوی صحت در آید بکنید ۵
چشنی م نبات مصری و مامیران ۵ باید و غبار کرده در چشم افکنده ۵

صفت ترتیب ادویه مذکوره چشنی م مقرر منقیات
مصری و مامیران چیزی باندازوت که یکنیمانه روز در شیر خرکداشته
باشند و در سایه خشک ساخته از هر یک منقلا همه را کوفته
و بیخته و صلایه کنند تا چنین غبار شود طرفه که نقطه سرخ یا کبودی
هم نماند ۵ **چشم با غیه** دچشم تو ای کور طرفه ظالم شده ۵ زین کنه
تر اغبار خاطر شده ۵ چیز دیده خود بدو دکند مرد اد کر دفع نکرد
دار نواد رسیده ۵ **طرفه یقع** ناخنه با غیه دچشم تو ناخنه
چو پیدا شد ۵ از بهر تو تشویش میباشد ۵ چرا یکه در بیخ بود
فایده مند ۵ نزدیک حکیم روشنایی باشد ۵ **صفت ترتیب** پاید پس
سوخته وش دیخ معمول از هر یک دو درم فلفل ۵ دار فلفل و زعفران
و شم حنظل از هر یک ربع درم زنگار صبر سقوطری و بوره از هر یک
نیم درم اقلیمیای زرد یکدرم همه را کوفته و بیخته صلایه کنند تا هم چو غبار شود
دمعه یعنی آب فلان چشم چیزی از کرم بود علامتش سرخی چشم است

دفع درد چشم

وچون از سردی بود سفید آن با غیه و اما مرض دمعه چنان
کرمی دید دالست که بهر آن حمر بود سرخ سفید و در دید کر
سردی مزاجش سبب است و در دیده پنیر با سیقون نکنید ۵
صفت با سیقون سوخته پانزده درم کف دریا اقلیمیا ورز
و نمک لنت بورس وش دیخ معمول دچند پدستر دسرمه و سنبل
از هر یک ۵ درم قرنفل دانشه از هر یک در صبر سقوطری و
بلسان از هر یک پنج درم مرمکی دو درم و زعفران دو درم مروارید سوده از هر یک
سه درم پوست هلیله زرد چهار درم همه را کوفته
دیخته صلایه کنند تا چون غبار شود **قرصه الوین یقع**
ریش چشم ۵ قرصه که بود چشم تر اموجب درد از درد
کند عارض کلکوت زرد چون پاک شود زمدة از بهر علاج
ترتیب شیاف کندری باید کرد **صفت شیاف کندری**
مدة بکسیم و تشدید دال بنقطه رسیم و زرد لت
صفت شیاف کندری اندرزوت که یکنیمانه
دو نیم در شیر خرکدانشته بنهند و در سایه خشک ساخته

۱۱۸۵
۰۱۸۰۱۴۱۹۲

دفع بیاض چشم

وافیون وکبر از هریک درم کندر و ریائ نیم درم سفیده
آرد زیره نصف درم صمغ عربی چهار درم همه را بکوبند و بپزند
و سفیدهٔ و نخم مرغ بسرشته شیافها کنند بیاض که سفیدی
بود بر سیاهی چشم ۔ رباعیه ۔ در چشم تو چون
بیاض پیدا کردد ۔ دفعش بدواتر اتمنا کردد ۔ کر آب
شقایق بگلاب نعنع ۔ چشم بهم زنی مداوا کردد ۔ و شقایق
لالهٔ دختر انرا کویند انتشار یعنی کشاده شدن ثقبه عینیه
که موضع روشنای چشم است چون اکثر رطوبت بیضیه بود
علامتش ثقل یا فتور از جوع در ریاضت مالیخولیا ربط دردیده
چوانتشار پیدا کرد ۔ اسباب غم والم مجیا کرد ۔ کر کثرت
بیضیه بود موجب آن ۔ چون مشقیه رود مداوا همکا کرد ۔
صفت جبی مشقیه دماغ کند صبر سقوطری یک مثقال تربد
بدست ملیله روز از هریک درم شیخ خنطل مقل ازرق
و مصطکی و کبر از هریک دانکی نمک هندی یکدانک نیم
همه را بکویند و بپزند و بیخ درم غاریقون بموته بپزند کذا
در کذه

منشرح شدن چشم

کذرانیده اضافه نمایند و باب بادیان جیر کنند و جهت ثقبه
هر ند ضیق احدقه یعنی تنک شدن ثقبه عینیه چون از غلبه
رطوبت بود علامتش رطوبت بینی و عدم ظهور دکه
سر چشم و بت رباعیه ضیق حدقه اکر شود ز رطوبت مرد کر غلبه
رطوبت نیز و باعث اکثر ۔ رفع بشیاق و غران باید کرد ۔
صفت بشیاق و غران ۔ زنکار ما بشیاق کل
سرخ و صبر سقوطری و مرکا دل شسته و صمغ عربی از هریک دو
دانک همه را کوفته و بیخته با یک که و درم اشق در وحل کرده
ده بهند بر برشند و شافها سازند خیالات که نمودن
چیزهاست مثل مکس و پشه در پیش چشم چون
از اسهال معده بود و علامتش زیاده شدن از امتلای
معده و قصور هضم بت رباعیه چشم که خیالات قیر بینش
بهند ۔ صداقت وقته در بکیش بهند ۔ هر که که بخار معده
بهند پیش مستهل بطبیب دوا همنش بهند ۔ صفت مسهل
که معده را از اخلاط مجتمعه خفیف پاک کرداند

آب آمدن چشم

مصبر سقوطری کوفته و بیخته نیم مثقال عاریقون بمویز بپز گذرانیده
یک مثقال الطریفل صغیر کرصفش در دوا نرسته شده مثقال
همه را بهم بسرشته حبوبها کنند و فرو برند تا نزول الماء
فرود آمد آب در موضع گردشنائی چشم اگر رفیق دوائی باشد
در ابتدا در انتها بدو او بدستکاری دفع نشود اما اگر سیاه
و سرخ و سبز و زرد و کبود و غلیظ و تیره برنگ کج بود نه
بدو اعلاج پذیرد و نه بدستکاری

رباعیه

[illegible]

صفت جامع مصبر سقوطری یک مثقال لوبیا سفید زنجبیل
و کنیر او محمود و زعفران از هر یک دانگ کحل سرخ و
دانگ همه را کوفته و بیخته با آب خیسانیده و جهانیده فرو
برند تا یعنی شبکوری پشتی دمی را حادث گردد
و چشمان سیاه شود

رباعیه

[illegible]

روز کوری چشم

جهر یعنی روز کوری اکثر مردمی عارض شود که چشم
آشیان ازرق بود و رباعیه چون عارض شود چهره
با مرمعبود باز رافت روح باصره روی نمود از روی
علاج صاحب عارضه را الحمد بقدر میسر باید فرمود ضعف

کوری چشم

ابصر یعنی نقصان پذیرفتن قوت بینائی چون از رطوبت
بلغمی بود علامتش سفیدی با سایر علامات غلبه بلغم است

رباعیه

[illegible]

ضعف کحل روشنائی مروارید نا سفته یکمثقال مامیران چینی یکمثقال و نیم بوره ارمنی قرنفل و زعفران
هر یکمثقال و نیم مشک فیراطی همه را کوفته و بیخته صلایه کنند و سرمه از هم
تا بموجب رشود علاج امراض کوفتنی یعنی کوشش کرانه چون از بلغم
باشد علامتش کدورت حواس و گرانی سر و پی رخوابست

رباعیه

ای آنکه گرانی کوشش بود کویم سخنی اگر نه لوشش بود
باشد سببش چو بلغم از بهر علاج کن زاروی دافشن خوری دوشش بود

صفت داروی کرواقع بلغم

در امراض گردنیکه و اورکوش

صفت روغن سیاه

لو نمه که دافع بلغم بود صبر سقوطری نیم مثقال شحم حنظل و تربد
مجموده و معلل از هریک دانگ همه را بکوبند و بپیزند و بیندرم
غاریقون بمونیه بپیز گذرانیده اضافه نمایند و باب گردش میز کنند
و جهاسا خته فرو برند و بعد از دفع بلغم روغن ترب را بشام میکرام در
کوبش جگا بنده صفت روغن نرآب ترب سیاه یا سفید ۱۰ مثقال
روغن زیت یا کنجد ۴ مثقال بهم آمیخته بجوشانند تا روغن بماند یکم
ترب را بدستور کنجد روغن کشند طنین یعنی آواز کوش چون

طنین اورکوش

از فوت حس بود علامتش صفای حواس است و چون از ضعف
دماغ باشد کدورت آن

رباعیه

از فوت حس اگر طنین کوش پدید
نزدیک فرود معلقات است بعید
دان آنطبا بگیر تا کی ضعف دماغ
از امر زمونیات باید مالید

امراض کوش

مغلظ چیزها گویند که ماده را غلیظ گرداند کاهو و مقوی
خربزه گویند که ماده را غلیظ گرداند چون خشخاش و کاهو
و مقوی چیزی که مزاج عضو را باعتدال آرد تا قبول فضول نکند

چون

در امراض گوش

چون روغن گل و مورد صفت روغن گل در سلاق
مذکور شد صفت روغن مورد آب برگ مورد
تازه سی مثقال روغن کنجد ده مثقال بجوشانند تا روغن

رفع درد گوش

بماند یا برگ مورد خشک نیم منت در یک پیاله آب
بجوشانند تا به نیمه آید صاف کنند و نیم پیاله روغن
کنجد ضم ساخته بجوشانند تا روغن بماند و جمع الأ
ذن یعنی درد گوش رباعیه درد گوش آکبر
رضفراوی شد تر زرد رنگ و چشم لوزبیدا شد
گر حب بنفشه بعد منضج بخوری از زوری علاج خوب
پیدا شد صفت بنفشه و منضج صفرا

درمان امراض گوش

درصداع صفراوی گذشت قرحة الأذن یعنی
ایش کوکوش رباعیه ای آنکه بود قرحه گوش تو جدید
گر مرهم ابیض طلبی بنت بعید واندم که بود قرحه مذکور
قدیم چه ضرری نبود چو ظاهره کاد مقید صفت مرهم

مرهم کافوری

بیضه موم کافور ۵ درم در چهار درم

در امراض در گوش

رفع کلب که صقلش و رطبش داشته باشد حل کرده بشش
درم سپند سه کاجزر شته اضافه نمایند و صلایه کنند تا
نرم شود کیفیت استعمال زهره کاو است
از زهره کاو و اجزو عسل کداخته یک جزو بالکد یکر آمیخته تلته
کنند و کهنه شسته بر قبله کنند و بدن آن آلوده ساخته
صبح شام در گوش نهند دخول الحیوان فی الاذن
و تولد دیدها یعنی در آمدن جانور در گوش و پیدا
شدن کرم درد و علامت مشترکه میان هر قسم
اجناس پنج گانه وی یکی و علامت خاصه قسم ناخرو
جش احیانا رمایه در گوش تو بر که که بقه بره و
آید بیرون یا که بدید آید در د کر صبر با آب سیر یا آب کبر
تعطر کنی روی نماید بهبود دخول الماالاذن
وهذا علاجهما یعنی در آمدن آب در گوش علامتش
تقدم ملاقات آب و درد عظیم است رمایه چون آب
درون رود با امر معبود در گوش تو ای دل تو سر چشمه جود

در گوش رفتن حیوان

آمدن آب در گوش

رفتن و در آمدن حشرات در گوش

در امراض گوش

در گوش تو چوب با دیان کرده شند و انگه بکنند آب بیرون آید زود
علاج امراض پنی شم یعنی باطل شدن حسی که بوی را دریابد چون
از سواد غلیظ باشد علامتش کدورت حواس دگر از سر و
غلیظ بودست رمایه

صفت مسهل که احلاط غلیظه را دفع کند صبر سقوطری
یکدرم شم خیطل دارچینی سنبل و زعفران دو درچینی وانیس رومی دو جب
ن دمصطکی و افتیمون و محمودة و تربد و سلیخه از هر یک نیم دانک
همه را کوفته با آب خمیر کنند و جهت ساخته و فرو بردن قرص الالف
یعنی بدبوی پنی چون از نقص خلط بود که در مجرای پنی باشد
علامتش آنست که در گرسنگی زیری زیده و کم نشود
رمایه

مرتبه کطرنبل کوفته نیم درم کی از زوی آن
از زوی آن در دو دیدان کرم کی از دو دیدان کرم کی از زوی آن
بباید دانست که در قرص الالف آنچه در پنی دمنه بعد از آن

در امراض بینی

دفع کند پنی

خلط بینی و درد دندان

باید دمید که بینی را نجر یا بول حمار شسته باشند جعاف الالف
یغه خشک بینی چون از گرمی صفرا باشد علامتش سوزش دماغ
و پچواب بسیار میل تر با غیای عیش زگرمی شده بر طبع کوشش
در خشکی بینی زجوشش آمده فرزد بر پیش سر تواب بر گ خرفه
با روغن بادام طلا باید کرد صفت روغن بادام تر روغن بادام کوشش
فرحة الالف یغه پیش بینی خواه مبد و تولدش نفس دماغ بود
دخواه عیزه

مرهم اپیس ارقرحة الاذن مرقوم شد

رعاف یغه خون رفتن بینی چون از بحران باشد علامتش
آنی بود که در روز بحران چون چهارم و یا و ۱۱ و ۱۴ امراض
حاره عارض شود رعاف خون رفتن بینی چو ز بحران باشد
گویند کسی زان خطر جان نباشد و اندم که ز بحران بود
تر دحکیم نبستن بدقاق کندر استان باشد

بستن خون بینی در بیماری امراض انف

بدقاق کندر وغیره ازادویه رعافیه که بعد ازین خواهد آمد چنان
باشد که کوفته وبیخته در بینی دمند یا در آب کشنیز تر حل کرده بکاغذ
یا پنبه تکه تکه تر آغشته کنند و سفیده تخم مرغ تر کرده بکاغذ بدان آلوده
سازند و در سوراخ بینی نهند

تعداد ادویه رعافیه

ربا ایرسا
لبان دی رعاف
افیون ازرقاق کندر ز اکاقیا
کلنار روناقیا دکافور
دکام یعنی فرود آمدن رطوبت از دماغ بجانب
کلویا بینی و بعضی آنرا که بجانب حلق فرود آید نزله گویند چون
از گرمی بود علامتش گرمی آنچه از دماغ فرود آید زشورش کلیه
و بینی است

آمدن خون بینی
رعاف یغه خون رفتن بینی
دماغ
دکام

بیان مرض دکام

علاج دکام

صاف کنه بامیزند و بجوشانند تا بتوام آید هم در علاج
زکام چون اورسرد مزاج شده علامتش سردی آنچه از دماغ فرود آید
و کرلنا سر و لویت رعایه دانا چو زکام را رشتردی نگرد
از اشربه جز شربت زوفا نخورد و از اغذیه تربیت نماید
نخود آب تا نفع دهنده این مرض را بیرد اصفت شربت
زوفا خوهقال پوست پنج بادام دو پوست پنج کرفس
دو ایرسا دو پرسیاوشان از هر یک مثقالی انجیر ده عدد
همه را در نیم سایه آب جوشانند تا به نیمه آید صاف کنند
و دو مثقال قند سفید صاف کنه امیزند و بجوشانند تا توام
آید علاج امراض رئوی یا آماس سرخ که تمام روی را فرو
گیرد علامتش تشنگی تب واندوت

ربا لیم

بالنه کرکس چوبهار شیرا نیکا نوشیده
خون کم کن مهل خود را تا زار نیم
پس زطلا رفتن ل کس دو لیمه

صفت طلا مذکور صندل سرخ وسفید از هر یک نیم مثقال

علاج باد سرخ

م س ل 32

در بیان امراض باد سرخ

در پلیت مثقال آب کشنیز تر حل کرده بلیته کتان کهنه زمان
زمان طلا کنند صفت مسهل که شرا دجمع مرضهای
صفراوی سودا مفید باشد و معروف بود بچهار شربت تمر
هندی و الوی بخارا از هر یک سی مثقال نبت در چندان آب کدانه
که از بالایش بکذرد دسر صاف کنند و بهفت مثقال شیر
خشت که در ده مثقال کلاب حل کرده بکند صاف
کرده اضافه نمایند و نیم کرم بیاشامند یا دشنام

مرض باد سرخ

یعنی سرخ کرمایل بکدورت رنگ که عارض
شود و حدوث این مرض از خدوث خون سوخته
و رطوبت رئیه آنها که کرفتار بادشا مند کثروک تر بیند
در خوردشا مند مطبوخ هلیله بعد از آن که بخورند و بطور
طریق پخته کاری خامند صفت مطبوخ هلیله هلیله
سیاه نیم کوفته و پوست هلیله زرد و پوست هلیله کابلی
از هر یک چهار درم بنفشه و کل سرخ و تخم کوفس و تخم
کاسنی نیم کوفته از هر یک ۵ درم عناب سپستان از هر

در بیان امراض دهان

از هریک پنت عدد تمرهندی والوی بخارا از هریک پانزده درم همه را در یک کاسه آب جوش نند تا به نیم کمتر آید صاف کنند و پنت مثقال شیر خشت در آب آن حل کرده وصاف نموده نیم گرم بیاشامند و غذا آب بخورند و نیم کوفته و ماش مغز و مرغ جوان و کشنیز تر کنند علاج امراض تشقق الشفه یعنی شقاق لب چون لب صفرا بود علامتش تلخی دهان و خشکی لب و زبان است علاج آنکه شقاق بر لب ظاهر شد باید بعلاج آن تر احاضر شد که مادهٔ صفرا بود از مسهل آن بر رفع چنین مرض توان قاد رشد تا مدت یعنی که شقاق لب را نافع بود

دفع شقاق لب

امراض لب

سایر عیبه هر کسی که تشقق لبش از آرد هر خوردنی خشک زیانش دارد باید که زیبه مرغ و اسفیدروی مرهم کند بر لب خود بگذارد و ورم الشفه یعنی آماس لب و آن این است چون از خون باشد علامتش

باب علاج دهان و صفرا

33

در بیان ورم لب

خیازه و شیرین دهان و پر رکهات سایعیه هر یکی از خون لبش ورم خواهد کرد، صد گونه شکایت از الم خواهد کرد، اگر کم نکند خون فطیان نخورد، بر خویش در این مرض خواهد کرد صفت ملتینی که جمیع مرضهای دموی و صفراوی را نافع بود تمرهندی پنجاه مثقال عناب پنجاه عدد تب در آب کداشته صباح صاف کنند و تعبد سفید شیرین کرده با نیمجان بنفشه میل فرمایند و غذایش مغز و کشنیز تر مایق آب تمرهندی کنند علاج امراض دهان قلاع یعنی جوشش دهان چون کرمی بود علامتش در دو موی سرخی و جوشش لب و در صفراوی زردی آن مرتبه از کرم اگر قلاع کردید بدید، از راه علاج بر نیاید کردید، کلنار کل سرخ و شقاق بوده بروی که دشکاه نیاید پاشید، هم در علاج قلاع چون از سردی باشد علامتش در بلغمی سفیدی جوشش لب و در سوداوی

میان جوشش دهان

دفع قلاع دهان

در بیان امراض دماغ

سبب هر آن ماده که از سردی اگر قلاع پیدا کرده و سبب
فردی مهیا کرده باشی چون برد صاف و شیب سوده مانند و علاجی اگر مدد دا
هدا کرده سیلان الماء من الفم یعنی آب رفتن دهان
چون از غلبه بلغم بود علامتش عدم تشنگی با سیری علامات
غلبه بلغم است علاجیه چون آب زنجبیل از دهان
بگیرد چیزی که بود سردی مفیدت بود باید که خوری
چوارش زیره وعود تا آن وقت که این مرض دفع شود صفت
چوارش زیره دو سفید یا نبات صاف کرده صد مثقال
بکوبند تا نیک غلیظ شود دیگ را فروگیرند و ده مثقال
زیره که یکشبانه روزی در سرکه گذاشته باشد و در سایه خشک
ساخته نعنا هندی چهار مثقال زنجبیل و سه مثقال فلفل و یکمثقال
بورهٔ ارمنی همه را کوفته و بیخته اضافه نمایند و لت کنند تا بهم
سرشته شود پس بروی سنگ ریزند و به هر سند و کوارش عود را مثل
چوارش زیره سازند و اجزایش این است عود قماری یکدرم پوست
ترنج چهار درم و فلفل و بسباسه تصطکی از هر یک سه درم قاقله
کبار

آب بیرون دهان

علاج آب رفتن دهان

34

در بیان بسیار دهان

کبار و سنبل و زعفران از هر یک دو درم زنجبیل و دارفلفل و جوزبوا
از هر یک درهم قند سفید یا نبات صد مثقال مجر یعنی بدبوی
دهان علامتش در صفراوی تشنگی و سرعت نبض است و در بلغم
رطوبت بینی و بسیاری بول علاجیه چون بوی بد از دهان انسان آید
از همه پیش خلق هراسان آید از خوردن مسهلی که خلط غالب
اخراج کند علاج آن نماید و بعد از آن اخراج خلط غالب حبب
المسک راصح وشم در دهان کرده و آب آن را فرو برند صفت حب
المسک کبابه و سنبل و پوست ترنج و دارفلفل از هر یک مثقال
قرنفل بعدد قرفه از هر یک دو مثقال زنجبیل یکمثقال نیم مثقال
سه دانگ همه را کوفته و بیخته هفت مثقال آب بیخ مثقال
گلاب دو مثقال صمغ عربی را در آب حل کرده شبانه بسپارند و بهم کنند
هر یک مقدار نخودی در سایه خشک سازند نوعی دیگر حب
المسک نزدیک بلعدال مجرب و محبوب مولف است مصطکی دو مثقال
پنج مثقال مشک از هر نیم مثقال نبات مصری هفده مثقال همه را
جدا جدا کوفته و بیخته بهم آمیزند و صلابه کرده بگلابی که کبره سفید یا صمغ

دفع دهان

حب المسک

در بیان درد دندان

نیم مثقال نشاسته را در کاسه شسته بشویند و صاف کرده بسرشند و چهار
کرده در سایه خشک سازند علاج امراض دندان و جمع التش
یعنی درد دندان چیزی از کرمی بود علامتش راحت یافتن از آب
سرد است و علاجه دندان تراجه گردد از کرمی درد است که کلاب مضمضه
باید کرد و از اغذیه آب سرد باید خورد و از اغذیه آلیتش
کدو باید کرد گوشت خورد صفت سکنجبین دندان سفید صاف کرده
صد مثقال بجوشانند تا نیک غلیظ شود دو مثقال آب سرکه اضافه
نموده دو سه جوشش دیگر دهند و هر صباح یک نیم مثقال وزن
عرق آب حل کرده میل کنند و چیزی از سردی نباشد علاجش نفع
یافتن از چیزهای گرم و متضرر شدن از چیزهای سرد است علاج
آش زنجبیت با فلفل یا عاقرقرحا یا خردل کوفته پخته و ملتش نمک
سود و اضافه نموده بر دندان نهند با زنجبیل و فلفل را با لتوبه نیم کوب
ساخته بجوشانند و صاف کنند و قدری سرکه و مقداری کلاب اضافه
نموده نیم گرم مضمضه کنند و غذا تورباي کبوتر بچه یا تهموی یا دراج یا کبک
بدار چینی و زعفران خورند تا نفع کند شکر دندان

کندن شدن گوشت دندان

کرم دندان

دندان

35

در بیان سوزش دندان

دندان تو چون کند شود دمی نخورد و با سرد سخن نشنیدن
از خلا بود از خوردن تخم خرفه کن زود علاج هر دانه که بدست آید
اگر مرض متمادی شد در دالبس یعنی کرم دندان و حدوث
این مرض از نقص رطوبت دندان تو را رسد چون تشویش زدود

بقیه

بگزمید میاشش از شفا بخش و دود تا هر چه بود در خور قطع
کرد و تیه بزدا تخم کندنه یا مکس خود استر خاء اللثه یعنی سست
شدن گوشت بیخ دندان چون از رطوبت خالی بود علاجش

سست شدن بیخ دندان

رطوبت دان و سرخی زبان و تیز رگ نبض است

بقیه

الشر قرحی که بیرون کلنار زان آن
و صاحب او باکه گردد تمیز

آمدن خون بینی دندان

للثه دمید خلاصه نعلبش خون از گوشت
بیخ دندانست و تولد این علت از کثرت رطوبت
رباعیه چون لثه دمیده شود عارض مرد از زهر سنون بدست
باید آورد غضروعدس و اقاقیا و کندر و کلنار شب بهم در زالود

مسکون دندان

مسکن دارویی و مداوایی است که غرض از او دفع یا تسکین درد دندان است

مسکن دندان

مسکن دندان

در بیان دوم از زبان

تا هفت شده پس بهشت من آن سیر که کهنه آمیخته دو ماه در آفتاب
گرم بگذارند یا ریزه کرده در سرکه جوشانند تا مهرا شود صاف
کنند و در شیشه نگهدارند علاج امراض زبان ابطلان الدوق
یعنی باطل شدن حسی که مزه چیزها را دریابد چون از ماکه سرد
و تر بود علامتش رطوبت دهان و سفیدی زبان است

ثقل زبان

ثقل اللسان

کرختی زبان

در امراض زبان

در امراض زبان

در یک پیاله آب جوشانند تا نیمه آید صاف کنند و یک مثقال آب سرکه اضافه نموده زمان زمان غرغره کنند و غذا شوربای کبوتر بچه با آب بخورد و از چیزهای ترش و غلیظ احتراز نماید

امراض زبان

مثقوب

یعنی مثقوب شدن زبان چون از زیادی کرم

و خشک بود علامتش خشکی دهان و تشنگی بسیار است

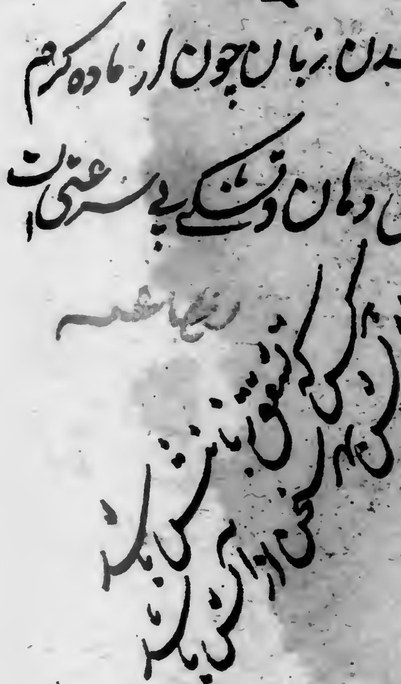

مثقوب شدن زبان

سوزش زبان

یعنی سوزش زبان چون از غلبهٔ

صفرا باشد علامتش تلخی دهان و درشتی زبان و سرعت

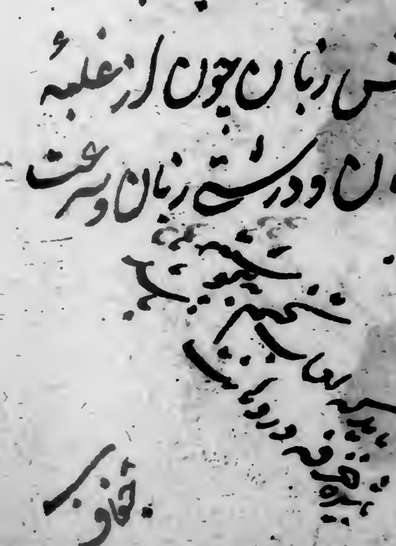

تخاور

37

تشنگی زبان

خوف اللسان یعنی خشکی زبان چون از گرمی و خشکی

بود علامتش بسیاری میل بآب و تشنگی نبض و زردی

مارواره است

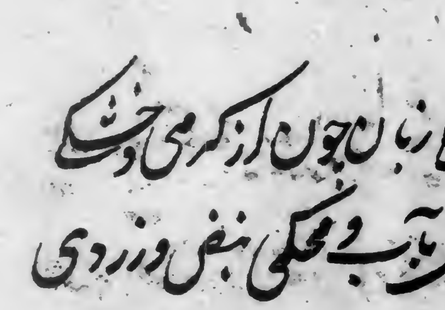

امراض متفرقه زبان

برادر زخلق فضایلت که در واقعات

دو نوع بنی دمری قصه شش بود ورم اللهات یعنی

آماس ملاذه اللهات و آلج جسم از بالای حلق آویخته

شبیه بپرده

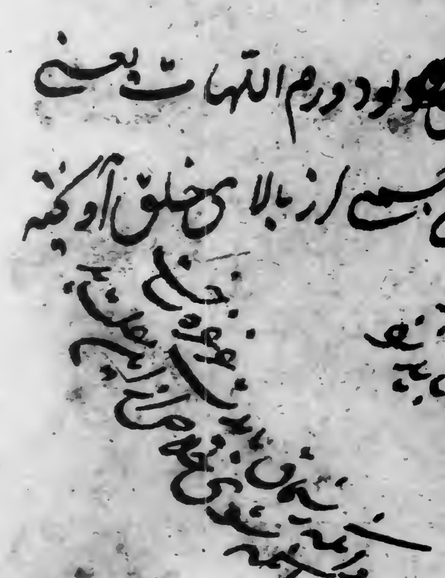

ورم اللهات

غرغره مسدد کوره سماق نیم مشت در یک پیاله آب

جوشانند تا نیمه آید صاف کنند و قدری کلاب ضم نمایند

سست شدن ملاژه

رفع سست شدن ملاژه

نیم کرم عزغزه کند استرخاء اللهات یعنی سست شدن ملاژه

[illegible]

صفت عزغزه مذکور مخروط بمقدار یک مثقال بگلوبا ساخته در یک پیاله آب جوش بندند تا به چهار پیمانه صاف کنند و سه مثقال سکنجبین که صفت در وجع اللسان گذشت آمیخته نیم کرم عزغزه کند استرخاء اللهوة یعنی سست شدن ملاژه چون مسدود گردد دهان ربا علیه چون مستی او یعنی حالت گردد احوال تو از حدوث فی آن کبود دید کرعزغزه سازی از گلاب و مازو

[illegible]

نظایر شود فایده بیند و عدد صفت عزغزه مذکوره مازو دو عدد دیگر در یک پیاله آب جوش بندند تا به چهار پیمانه صاف کنند و عدد گلاب اضافه نموده نیم کرم عزغزه کند

وجع برفق حناق

حناق یعنی درد در گلو چون از خون باشد علامتش سرخی چشم و پیری رگهاست

ربا علیه

[illegible]

صفت سرب ستیلو و قرنز کام کرم مذکور شد بیاید دانست که در حناق

38

در بیان مرض حناق

واجب است کرد مفاسد فصد کند تا موجب زیادتی ضعف نشود و باید نکند فصد رگی که در زیر زبان است و در ابتدا و قبل از فصد از غزغزه حذر کند که غزغزه در ابتدا مولمست و الم جذب مادّه زیاده کند و بعد از فصد آب نمک و امثالها از آب شکر و شربت بنفشه و غوره و سرکه و انار ترش و غرغره کرم غزغزه کند و غذا اما شی متقشر و رشته پلو کرا

[illegible] کشنیز با آب نمک هندی یا آب آلو یا آب نارنج خورند و تیتین طبیعت کهنه که در شوصد خوانده آمد و نزد یک باشهاده مثقال مغز فلوس را در یک پیاله شیر گاو یا شیره سپوس کنند حل کرده و صاف نموده دو مثقال روغن بادام که صفتش در صداع سودایی مذکور شد اضافه نموده زمان زمان نیم کرم غزغزه کند و غذا آب نخود و نیم کوفته و آبمرغ جوان و ماهی مقشر و اسفناج بی قیق خورند دخول العامة الدقیق در آمدن زود در گلو علامتش اندوه و خروج خون رقیق از حلق است ربا علیه ای خون گلویت از زود داده جزء خون آمد بدم از گلوی تو بدر کر غزغزه سازی آخر دل بنمک چیزی نبود از آن ترا

دفع مرض حلق

بیرون شدن زود در حلق

الحلق

نافتر

در بیان رخم حلق

صلب عرغوه مذکوره مغز دل بیکبوته ده مثقال در یک پیاله
آب جوشانند تا بنیمه آید صاف کنند و بمثقال نمک در
آب آن حل کرده بیکدم عرغوه کشد فرخ الحاق بعد ریش کلو
علامتش درد و بیرون آمدن ریم بر تنخ است

در بیان رخم حلق

زیانجبین

چون رسد شکوی او تریاقی ای بعد ترش
فلفل اندرون تریاقی ای بعد ترش
میدهد از آن روغن موم روغنیست که از موم کافوری
روغن گل ساخته باشند و طریق حشش آنست که بگیرم
پنیم موم کافوری را در سه درم پنیم روغن گل که صفتش در قرحة
الاذن مذکور شد حل کرده دو درم اندروت و بگیرم
تخم خیار شنبر را بزرگه
تخم خرفه و پنجه اضافه نمایند و غلولها کرده یکیک را
تخم مرغ آلوده سازند و فرو پیچند و غذا زرده تخم
مرغ نیمپخت کنند تا العظم والثوک یعنی بستن

در بیان شستن گلو

چون ریزه استخوان
بلغ الابیه یعنی فرو بردن گلو علاج اینمرض خاصه تا ظلمت

در بیان شستن گلو

زیانجبین

طریق اختیار کردن مقناطیس آنست که مقناطیس را که سنگ
آهن ربا گویند بگدرم بکوبند و بپیزند و صلایه کنند بپک مثقال آب انگوری
امیزند و بنا شتا میل کنند و چون تر دیک بپنیم ساعت بخوری
بگدرد سنای مکی پنجمثقال و گل سرخ دو نیمه از هر یک چهار مثقال

سپستان

سپستان سی عدد همه را در یک پیاله آب جوشانند
تا بنیمه آید صاف کنند و سیر خشت شیر دار پانزده مثقال
در آب آن حل کنند و صاف نمایند نیم گرم بیاشامند

در امراض اماس حلق

تا چند مجلس طبیعت تجاوب کند و سودمند آید که تقاطیس سودمند آید و بگرداند
کرده باشد و اطراف جوانش را گرفته باشد که تنفس نتواند کرد
و بعد از خروج سودن شربت قند و گلاب و تخم ریحان رغبت نماید
و غذا نخود آب بکند و دلم مرغی یعنی اماس مجری طعام از حلق بیرده
عیاشش در جمیع اقسام در همان حرکت نه است و در پیری
پیری رگها و نبض نبض و در صفراوی تب و سرعت نبض و نبض
و در بلغمی سفیدی نبل و در طوبت بینی و در سوداوی خشکی دهان و تیرگی رنگ

چون نبض اماس کم نبض
تیم میکن تنگی دال
یخنا الصوت یعنی گرفتگی او آزمون از گرمی و خشکی بود علامتش
سیاهی میل، آب خشکی دهان و درشتی زبانست ربا یعیه
آواز تو چون گرفت پدید
سعال یعنی سرفه ربا یعیه

در سرفه حدو

همین طبیب طبیخ ... و خشک بود سرفه تر اخشخاش
ترتیب کن و بخورانش ... صفت طبیخ ... و ... بزند
و بیخ مویز ترا استیده نیم کوفته از هر یک دو درم پیر سیاوشان
و تخم کرفس و پوست بیخ بادیان و تخم اجزره دفر اسیون از
از هر یک دو می همه را در یک ساله آب جوشانند تا بنیه ایدصاف کنند
و بده مثقال نبات مصری شربتی بکنم یا سکنجبین و غذا نخود آب
صفت سراخشخاش پوست خشخاش تخم خشخاش
هر یک دو مثقال نیم کرم در یک پاله آب جوشانند تا بنیه ایدصاف
صاف کنند و بسی مثقال قند سفید صاف آمیزند و بخورانند
بتوام آید هر روز از بعد مثقال تره مثقال نیم کرم بیضه
و غذا مرغ جوان و عدس مقشر دارد آو کشنیز تر و قتق شیره خشخاش
کند ربو یعنی تنگی نفس حرون از بلغم باشد علامتش
عدم خشکی و متضرر شدن از هوای سرد و نفع یافتن از هوای گرم
علاجیه تنگی نفس اگر خون نفاذ کند باید از روی احتیاط رگ بزنند
از بلغم اگر بود بده آنچه شد صحت ... در عارضه زکام یاد مذکور

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

در بیان ضیق النفس و لفث الدم

سبب

اثر مادهٔ بلغمی که تقویهٔ عضو تنفس کند گرد و بار و خشن بودش
بوی بد گوید و غبار از بوی بد برود و غبارش بنوشش آب
خشک و متصل نوم و دهار لفث الدم یعنی ظاهر شدن
خون بسرفه یا شیخ یا آخ یا نفاد در

رباعیه

از نفخ دل آن سبب بجوی و ملکی
تا علت آن بداند و چاره کند او
صفت شربت انجبار ریم کوفته خشخاش مثقال در یک پیاله
آب جوشانده تا به نیمه آید صاف کند و بسکر متقال تخم
مسفیدج صاف کنه آمیزد و بکوشاند تا بقوام آید
علاج امراض سپرز یعنی جراحت شق علاقش تب دایمی تل
در امراض سل و ذرق

در امراض سل و ذرق

شربت انجبار

در ذات الریه

هرچند که ایغرض مداوا نشود از بهر تسلی زود دست مدار
ذات الریه یعنی آماس شش علاقش تب تیز دایمی و سلی نفس
وعدم قدرت بر تنفس کردن الا بر پشت

رباعیه

ذات الجنب

از آب جو و ملکی علاقش تب دایمی و سلی نفس
صفت شربت بنفشه شقاقل قند سپید سی مثقال
انجبار که حشش در لفث الدم گذشت به نیم ذات الجنب
ذات الجنب گویند یعنی آماس پرده که در نواحی پهلو
علاقش تب دایمی و سلی نفس و خفقه پهلو است

رباعیه

ذات الصدر

رگ باشد یکی رگیر گویند که از رگ لفث الدم خیزد
وصفت شربت بنفشه فرفیون در حاق مذکور شد ذات الصدر
یعنی آماس پرده که در نواحی سینه است علاقش تب دایمی و سرفه

دات الریه

مرض سرفه

حفقان وطبیدن دل

دع مرض خفقان

مرض خفقان

دع مرض خفقان

صفت غالیه

صفت روغن حب البان

عنبر یکمثقال بکوبند با قند سفید و مشک از هر یک نیم مثقال بیامیزند
دلمه را بچهار مثقال روغن حب البان یا روغن بلوفر بچرب
صلایه کنند صفت روغن حب ایبان که به بسته غالیه مشهور است
سه مثقال روغن سفید یکمثقال یکچی هندی و بدستور روغن جوز بکوبند از
حق و عود مذکور شده روغن کنند صفت روغن بلوفر

صفت روغن بلوفر

دریای بازه روغن بادام که صفتش بر دوام گذشت مدت معالجه
از شصت کنند و چهل روز در آفتاب نهند یا برگ گل بلوفر جنگ
نیم مشت در یک پیاله آب جوش نهند تا بهنه آید صاف کنند
و نیم پیاله روغن بادام اضافه نموده بکوبند تا روغنی بماند

در امراض عشق

عشقی که بعشق مشهور است یا غیبه در علت عشق و دیگر
انس کن بازدیگر بسی عشق مکن حذر و در ازنه کز خون بست
مانند صفرا یا مادهٔ دیگر و به نفس پرداز نه در علاج

عشق

دریا بگذار عشق دل کس مکند چون نکند آغاز نه بپرداز نه
کیش ز خط کرده و بزنار بدید کز نمی کفر بسر حسن بروی
بایسته که حوا نمی بگیرد آید بارنه علاج امراض بسیار مانند درم الیه

بقیه انگلیسان

43

در امراض نسیان و زبان

یعنی آماس نسیان علامتش در دماغی و صرعی و سوئی و زردی رنگ
آماس است در بلغم و سودا وی سفیدی و سه گوید ریاضیه

نسیان

فراموشی یا فلان را نمیداند

صفت سکنجبین نارنج

سکنجبین نارنج در بستر طبرزد گذشت

قوة النسیان یعنی کمی شنیدن چون کم شود بسیار بود
طعش نیز سستی معمای در طریق پرهیز از آب جو خوردن شربت بلوفر
و زخوردن هرم کرم با شکر بگیرد صفه شربة بنیوفر ذات الصدر نفعه شد

علاج امراض معده وجع المعدة یعنی درد معده چون از باد بود علامتش
اشتعال درد از موضعی بموضعی است

معده

از باد بود در معده

لبوبه بقرب

پرهیز از انکه

صفت شربة بنیوفر

پرست بخ گاسنی

شربت دینار

پیاله آب جوشانیده تا به پنجه آید صاف کنند و بر مثقال قند سفید صاف کرده بیامیزند و بخورند تا توانم ایکه در صبح چهار ده مثقال در آب و گلاب حل کنند بمثقال ایوند چنی کوفته اضافه نمایند و بمثقال زعفران فرمایند مفته اکوواب کنند و بدین تکنی از زیر مجون کوفته مداومت نمایند صفت معجون مکوی که یک نه روز در کهکذاشته باشند و در سایه خشک کنند بعد مثقال مغفل مثقال زنجبیل و سداب بابونه باقی از هر یک چهار مثقال بوده ارمنی با نمک ده مثقال همه را کوفته و بیخته بعسل کداخته بپزند وزن ادویه بگیرند و از یک مثقال تا دو مثقال علوفه کرده فرو برند

صفت معجون

علاج در دو معده

علاج درد معده چون از غلبه صفرا باشد علامتش تشنگی و تلخی دهان است و چون از غلبه سودا بیفهم بعد از آب رفتن دهان و عدم تشنگی

صفت معجون

صفت حرارت المعده

علاج در دو معده

و تیز برج از هر یک مثقال و نیم مثقال و بعضی بیش یک مثقال و زنجبیل و مغفل از هر یک دو مثقال بیامیزند و بخورند تا توانم ایکه در صبح چهار ده مثقال در آب و گلاب حل کنند بمثقال ایوند چنی کوفته اضافه نمایند و بمثقال زعفران فرمایند مفته اکوواب کنند و بدین تکنی از زیر مجون کوفته مداومت نمایند صفت معجون مکوی که یک نه روز در کهکذاشته باشند و در سایه خشک کنند بعد مثقال مغفل مثقال زنجبیل و سداب بابونه باقی از هر یک چهار مثقال بوده ارمنی با نمک ده مثقال همه را کوفته و بیخته بعسل کداخته بپزند وزن ادویه بگیرند و از یک مثقال تا دو مثقال علوفه کرده فرو برند

44

علاج در دو معده

و تیز برج از هر یک مثقال و نیم مثقال و بعضی بیش یک مثقال و زنجبیل و مغفل از هر یک دو مثقال بیامیزند و بخورند تا توانم ایکه در صبح چهار ده مثقال در آب و گلاب حل کنند بمثقال ایوند چنی کوفته اضافه نمایند و بمثقال زعفران فرمایند مفته اکوواب کنند و بدین تکنی از زیر مجون کوفته مداومت نمایند صفت معجون مکوی که یک نه روز در کهکذاشته باشند و در سایه خشک کنند بعد مثقال مغفل مثقال زنجبیل و سداب بابونه باقی از هر یک چهار مثقال بوده ارمنی با نمک ده مثقال همه را کوفته و بیخته بعسل کداخته بپزند وزن ادویه بگیرند و از یک مثقال تا دو مثقال علوفه کرده فرو برند

علاج در دو معده

علاج درد معده چون از غلبه صفرا باشد علامتش تشنگی و تلخی دهان است و چون از غلبه سودا باشد علامتش ترشی زبان و ترشی فم معده است

صفت حرارت المعده

و بعد از شقیقه تعدیل مزاج بدواء المسک حلوا یا نوشدارو کنند

صفت دواء المسک حلو مروارید فلسفه و کهربا و زبرجد هر یک سفید و ابریشم متقرض و در زنبار و درونج عقربی از هر یک مثقال نیم سرخ سفید و سنبل کشمر غالیه و قرنفل و سادج هندی از هر یک دو مثقال پوست دار مغفل و زنجبیل از هر یک نیم مثقال مسک دانگ همه را کوفته و بیخته و عسل خام کداخته بدو وزن ادویه

مفرح لو شداره

مفرح ورم المعده

بسرشند واز نیم مثقال تا یک مثقال بخورند فی الحال ورم معده فرو نشیند

لو شداره و شیرة لعابه که بعد رطبه از آبه است یک مثقال

دو وزن در شیر گاو یا بز باشند و در سایه خشک چون خشک شد مثقال

نهصد مثقال آب جوشانیده تا سیصد مثقال بماند صاف کنند

و بدو بیست مثقال قند بیفزایند و صاف کرده و شصت مثقال عسل کرده

سنگ بقوام آرند و هر یک کلیرج شش مثقال سعد کوفته پنج مثقال قرنفل

واسارون از هر یک سه مثقال قافله صعتر و کبابه از دو فرفه

دهور لوا و سنبل و زرنب از هر یک سه مثقال کوفته و بیخته همه را

آمیزند بیخ زعفران و نیم مثقال مشک را که یک یک قند صلابه

کرده باشند قدری گلاب حل کنند و اضافه کنند شربتی

از انگبین متهب تا سه مثقال مثقال بیامیزند ورم المعده

قبل از آنکه طعام خورد و بعد از طعام شربتی ذهبیت

بود و صفراوی را شربتی فانیذی و بلغمی را شربتی عاقرقرحا

و در سوداوی محکم آن را علیه چون معده کند از نبات چون

آماس نخوانند کم کمی ورم معده بخود پیوندد و هر آماس

ورم

45

غلط در بیان شراب

در ماده ورم بود اگر با چیزهای دیگر مداوا نشناسند فی گفته است

از آنکه معده مع دفع چیزی بسوی خارج از طریق فم عادتش در صفراوی زردی

آنچه بقی دفع شود و در بلغمی سفیدی و در سوداوی سیاهی آنست طبیعت

شراب لیمو

شراب لیمو

صفت شراب لیمو که ابه چهل مثقال قند سفید را صاف کنند

و به بیست مثقال رب لیمو آمیخته بقوام آرند صفات رب آب انگبین

بجوشانند تا صاف یکی باشد صفت شراب لیمو در علاج دوار گذشت

صفت شراب سیب ترش بخیسانند دقاقله و قرنفل از هر یک

ساخته و له پزند دو صد مثقال آب به آن بیامیزند تا سیصد مثقال شراب

تا به بینند صاف کنند و بهشت مثقال قند سفید بقوام آنچه پس

مصطکی و مشک و زعفران از هر یکی دانگ در گلاب یا آب

اضافه نمایند و سر جوش دیگر دهند صفت شراب حب الاس

که پارسی از آن را مورد انه گویند بیست مثقال آن در یک پاره نیم آب

جوشانیده

در بیان فی الدم

صفت سرشت

صفت الاس

عدام حکمه

ضعف المعده

شهوت کلب

بپوشانند

بوشش دکر نهند و در رحم کرده کرم تجویف الله و از بوشش زاید

شهوت الکلب که عبارت از رب است میل لذت او عدم سیری

از آنست چون از لذت سیری نکنیش خود الضم معده باشد

حاصلش تیرگی رنگ و خشکی بدان و ترشش از روی عفت

باعث

میل کردن بچیزی

فساد و تلوث که کنایت از میل کردن بکل و امثال آن است

بی جره مرض

هیضه یعنی حرکت مواد سده که تقی و اسهال دفع نشود

زیاده غیثه از هضه کسی که سدقی و اسهالش شد اقی و اسهال

دوا گرگون حالش در مزاجش در بحران و مرضش ده و سازه از رحمت این

47

علاج حکه

عارضه فاریا علاجش علاج حکه است بدانکه حکه بر دو گونه است یکی

آماس حکه علامتش زردی رنگ و تب و ریمی و درد و گرانی سر و فربه

خشک و حکه ایست زرد صفراوی تب تیز و زردی زبان

برآمدن صفرا بقی و اسهال بقی بر آمدن آماس و اسهال سودا وی

محکمی آن

دفع عطش مفرط

عطش مفرط یعنی تشنگی که از حد اعتدال در گذرد و چون

از گرمی معده یا جگر باشد علامتش آنست که آب سرد

زیاده از خواهی سرد راست باید و چون از گرمی ملایم

سهو آسرد زیاده از آب سرد منقع شود بقیه

از گرمی اگر بود تشنگی

از غلبه صفرا

صفت شربت انار

صفت رب انار

48

دفع استسقاء و سوء القنیه

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.org
tarikhema.ir

دفع استسقاء

وصفت شربت
زرد ریب

وبرست بیخ کرفس از هریک دو مثقال مرد را در یک کاسه آب جوش نهند تا کمتر از نیمه آید صاف کنند و مقدار دو مثقال قند سفید صاف کرده بعوام آرند هر صبح یک قاشق در نهار قاشق عرق کاسنی حل کرده میل کنند صفت شربت بزوری سرو تخم کاسنی نیم کوفته و تخم خیارین نیم کوفته و تخم خربوزه نیم کوفته تخم بادرنبک نیم کوفته از هریک پنج مثقال پوست بیخ کاسنی و مثقال قند سفید استه مثقال بدستور بروزگرم بپزند و یک قاشق در نهار قاشق عرق بادیان حل کرده رغبت نمایند و اگر قی خواهند نیم قاشق از بروزگرم و نیم قاشق از بزودی بسرد در شربت و نیم عرق کاسنی و سه قاشق و نیم عرق بادیان حل کرده اختیار فرمایند هم در علاج استسقاء باعیه یا علت سردی که بود علامت استسقاء آبش بدهد و شیر خر آبش دهند از روی دوا اگر میسر گردد

دوام

دفع مرض برقان

دوام بمیان دشتران کن جایش برقان صفرا یا
یعنی زود بسیل کشرت صفرا یا متاع اسهال صفرا
باعیه هرکس برقان ربود صبر از جانش اسهال وق
وعرق موافق دانش همروز زلبی آب انار بین جده

علاج برقان

خرع وکوفته وقیق حب امانش هم در علاج برقان
صفرا باعیه یا علت سردی چو عوام او
چه خواص جویند باب کاسنی داده خلاص
صی نفود صاصل ازاد نوشند سکنجبین دنیاری خلاص

دفع برص

صف سکنجبین دنیاری زرشک وبزرالو ده نیم کوفته ازند
یک هفته دو هم تخم کاسنی نیم کوفته پنج درم بدست
بیخ کاسنی و پوست بیخ کرفس و پوست بیخ بادیان از
هریک سه درم نه شب کذاشته بجوشانند تا به پنجه
آید صاف کنند و بیصد مثقال قند سفید صاف کرده

خواص دفع برص بسکنجبین اسکنجبین
خاکستر خرچنگ
خاکستر ماهی
خاکستر کبوتر
خاکستر کنجد
خاکستر کاه
خاکستر کل ارمنی
خاکستر کل سرخ
خاکستر کل سفید
خاکستر کل ارمنی
خاکستر کل سرخ
خاکستر کل سفید
خاکستر کل ارمنی
خاکستر کل سرخ
خاکستر کل سفید
خاکستر کل ارمنی
خاکستر کل سرخ
خاکستر کل سفید

مرض یرقان

آمیزند و بسحق نشانند یا بلوام بدهند هر صباح یک فانیذ در
هفت فانیذ عرق کاسنی یا آب حل کرده رغبت
فرمایند و غذا آب کوفته و مزع جوال دوشش
مغز سوکنیز تر و فانیذ آب زرک یا انار یا مرغ فلفلی
کنند و بباید دانست که یرقان از سوداوی بیشتر می‌شود
و بیش کثرت سودا یا امتناع استفراغ سودا بعلامتش
اخراج سودا و تعدیل مزاج بروجهی که دانسته شد
علاج امراض سپرز و رم الصحان یعنی آماس
پسرز علامت وی آنست که چون دلت بر موضع
فشارند در زیاده شود بعلاج آماس پسرز اگر تراشد
نارضه پر یافر نماند هر چه بشد قابض خاصه قرص کبر
سکنجبین خورده که شود مرجان لؤلؤ نیض شد دستی قابض
صفت قرص کبر پوست بیخ کبر بیخ بذر رم زرادند
طویل دو درم فنجنگشت و فلفل سیاه از هر یک
شش درم همه را کوفته و بیخته سی درم سرکه کهنه که چهار

صفت قرص کبر

درم

50

درمان امراض سپرز

درم آنرا در آن حل کرده بنشند سرشند و قرصها کنند
و هر صباح یک مثقال در ده مثقال شربت سکنجبین که
صفتش در استسقا تحریر یافت و بیست مثقال عرق
بادیان یا آب بادیان حل کرده میل نمایند و غذا خود
آب و فتق سرکه کمتر کنند نفخ الطحال یعنی
باد پسرز علامت وی آنست که چون دست بر
موضعش فشارند در گم شود بجای خود چون باد پسرز شد
دلت را فشار ضعف دهد زیرا باد نرا بقرار آید غایطه
باید که خوری شربت دینار نراه زال پیش از
قوت لوکه در ساقطه صفتش در استسقا یافتی
در علاج در معده مذکور شد علاج امراض امعا
و امعا جمع معاست و معا دوده راکوینه و عدد امعا
شش است اول معاء اثنی عشری که طولش بمقدار
دوازده انگشت صاحب اولست و متصل بآخر بعضو
معده و دوم رقیق است نزدیک بمعده که بواب

درمان امراض معده

در بیان اسهال صفراوی

دفع اسهال صفراوی

کوبند منوفع می شود غایط از معده لذا دویم معاوصایم
که اکثر اوقات غذا نالت و متصل است بمعاء اثنی
عشری سیم صعاء دقاق که متصل است بمعا صایم
چهارم معاء اعور که اعوجاجات و کجیها دارد و نیت
اورا جز فم واحدی پنجم معاء قولون که متصل است
بمعاء اعور و منفعتش تدریج دفع فضلات است
ششم معاء مستقیم که از جانب فوق بمعاء اعور متصل
است و از جانب تحت بدبیر و منفعتش منفعت معاء
قولون است والله اعلم مطلق اسهال مداد خواهش
صفرا بود و خواه خلطی دیگر و علیه داری چون در اسهال
مداد المحوظه میداز د یا در سرد خورا المحوظه از
غل یا آب سرد هم دوری جوی ه بشد که بهبت شود
رضحت محوظه اسهال صفراوی یعنی بسیار اخابات
طبیعت که از صفرا بود علامتش زردی آنچه با اسهال
دفع شود تشنگی و سوزاندرون است و علیه اسهال تر اکه شد

دفع اسهال صفراوی

51

منضم واقع ه بهتر شراب رزک بنود واقع ه ارزا
غذا به کر بریخ تف داده خوارے ممزوج ه برب رزک
باشد نافع صوصا شربت زرشک ورنت
زرشک در علاج ضعف جگر گذشت بباید دانت
که اسهال صفرا نیز می باشد دان آن معلم کیدی که دو
سنطاریای کبدی کبند و علامتش انست که اکثر
در شب واقع شود و مقدارش بسیار بود و قوی
که اورا دوسنطاریای صفوی کوبند و علامتش او
انست که بیشتر در روز واقع شود و مقدار اندک
بود علاج هر دو قسم مذکور انست که هر صباح بیخ
مثقال تخم خرفه قف داده شیره کشیده و بدو مثقا
ل شربت صندل شربن کرده و آبی که بیک و مثقا
ل انجبار بایخ مثقال حب الاس در وجوشانیده
باشد صاف کرده اضافه نموده دهند و غذا بریخ
نارشته تف داده یا لته کی تف داده و کشنیز خشک

اسهال کبدی

دفع اسهال دوسنطاریای

در بیان اسهال سیچ

نفث الدم

نف دارد و قیق آب رزشک یا سماق یا مازو
کاد چکیده سیچ یعنی دیش رود و علامتش ظاهر
شدن خون با جایات طبیعت دور و حوا ناف

صفت شربت انجبار

است ریاعیه صفت شربت انجبار
در علاج نفث الدم

در قرحه رود ای زدانش ده لاف بختمش
بجوشان و نکو بسازش صاف

در بیان قی و اسهال

شربت سیب

شربت سیب که در منقعش نیلوفر خلاف
صفت شراب السس در علاج قی مذکور شد صفت
سیب آب سیب شیرین صد منقال قند
سفید سی منقال بجوشانند تا بتوام آید معض
یعنی در رود ده و کرد ناف علامتش در بیحی قرا
قرشکم و انتفاخ بخروج ریح است و در صفرادی

در بیان بخشم و اسهال

تشنگی و شدت حدود در بلغمی خروج بلغم و در سوداوی
ظهور سوداوی باشد ریاعیه

صفت شربت دبنا در تحفه الطحال مذکور شد

دفع درد قولنج

قولنج یعنی در رود ده که باقبض طبیعت

مسهل قولنج

دیادیان دستنبو کرفس دشنبت دحلبه از هریک سه
مثقال بنفشه دگل خطمی از هریک دو مثقال مغز کاهو پنج
بیم کوفته ده مثقال آب چقندر بیم پیاله همه را در یک

دم در وقی لیح

چاله کاسه آب جوشیده تا به پنجه آید صاف کند و شکر سرخ و مغز
فلوس از هر یک ده مثقال بوره ارمنی یا نمک هفده درم در آب
آن حل کند صاف نمایند در روغنی بادام که صفتش در جفاف
الانف نوشته شد دو مثقال اضافه نموده پیگرم حقنه
کنند و شوربای خردسی پیرخورند و چون قولنج نکبت دید

دم در معده

استعمال نموده بمبون خیارچنبر کند صفت معجون
خیارشنبر تربد سعید هر مثقال نمک هندی ورب سوسن

صفت معجون خیارشنبر

از هر یک نصف مثقال باریان رسمی بادیان رومی
مصطکی از هر یک پنجمثقال عصاره را کوبند و بیزند و بیست
نقل کنند پنجمثقال محمودهٔ شوی صلابه کرده باشد امیزند
و بحهل مثقال روغنی بادام که صفتش در عمل جفاف الانف
گذشت چرب کنند و صد مثقال خیارشنبر سرشته

دم کرم معده

صد مثقال عسل کداخته ضم سازند و لت کنند باهم سرشته شود
از پنجمثقال تا نصف مثقال غولهٔ کلهٔ فرو برند حیات که از
کرم معده گویند علامتش تنور از طعام چرب و دلشور او بجدن

دلخکی

دلخکی لبها در پید از می داد آب رفتن دهان در خوابست

دم کرم معده

صفت ترتیب ادویه مذکوره قنبل و برنک و سرخس
تبرمس از هر یک درمی حب نیل و تربد و سیح درمنه از هر یک
پنج درم عصاره را کوفته و بیخته و یک پیاله شیر گاو آمیخته شیرگرم
پیش مذحب القرع که اثرا کدودانه گویند علامت خوردنش
باجابت طبیعت و غیر السنت باید از پهر کدودانه بدست بسکوب
خرما و برنک و مغز جوز از هر یک معجون کن وقت خواب
میل فرمایند این ادویه را در مرض نیست خلف صفت
ترتیب ادویه مذکوره برنک ۲ مثقال مغز جوزده مثقال خرمای خشک

ترتیب دم کرم معده

بیرون کنند پنجمثقال و این حقیر یکمثقال تربد بدستوری که از
استاد خود زده دیده اضافه مینماید و نفع عظیمی می بخشد
جدا جدا کوفته بهم امیزد و در وقت خواب میل کند الدواء

دفع کرم عبنه که در مقعد بهم رسد

خاریدن مقعد

الذی یشبه خود القتل یعنی گرمیکه شبیه بود بکرم سر که علامتش خاریدن سر سفره و طاهر دی باجابت طبیعت است باجابه

صفت از شعاط

ساجیه صادق یعنی کمک راستین علامتش آنست که از لین طبیعت عارض شود وچون تخم ریحان وکوجه تاسبقل وبارتنگ وامثال ایها بشربت قند وکلاب دهند بزودی

صفت مجون

وغذا ابرنج تنف دلخم بزیره تف داده کند مزخیر کاذب یعنی کمک که در دفع علامتش آنست که بعد از قبض طبیعت عارض گردد وچون تخم ریحان وکوجه سبغول وبارتنگ وامثال وشربت قند وکلاب دهند زود دفع شود باجابه

54

دفع مرض مزخیر کاذب

صفت مجون بنفشه

عارض جمع شود در بیرون طبیعت عارض

مداوا آنکه بنفشه وکیک طبیعت عارض

از خوردن معجون بنفشج بنفشه ۵ مثقال

صفت مجون بنفشج بنفشه ۵ مثقال تربد ۵ مثقال زنجبیل

۵ مثقال مجموعه نکرم بادیان واسپیون از هریک بقدرم

همه رابکوبند وبیزند دده مثقال عسل وبقوام قدیم

صاف کنند بقوام اورده بسرشند شربت کاسنی

غوله کنند فرو برند ومقدار ارآب گرم از عقب آن

وغذا اماش مقشر واکراو مفتج کند

امراض مقعد وبواسیر

معالجه امراض مقعد وبواسیر

بواسیر که دانه چند بود بر سر عوره در رنج بواسیر طبیب

حاذق ۵ هم تربزه هم انار دانه لایق ۵ قدر صاف کند نمایند تربزه

در معالجه علاج بواسیر

مرغ اگر از آب زرشک قاتق نیچه صافی در آماس رحم
خوابانده تمام در علاج کوفتگی است در رنج بواسیر غلیل حاقنه
چون کشش کند قول طبیب حاذق ه محفوظ بکبت مقل چندان
کوفته کرندین خال کرچنانی شوند صفت حب مقیل اوست
هلیله کابلی هلیله سیاه از هر یک ده درم سکنج سه درم مرزنجوش
سعید دودرم همه را کوفته و بخته بسه درم آب کشند تا که پانزده درم
مقل ازرق دران حل کنند باشند سرشته جهانند دو
صباح دودرم فرو برند وغذا آب مرغ خوان وماش مقشر
واگر از استفراغ کشد باید دانست که همچنان که حب مقیل در لواباب
نافعست اطریفل مقیل نیز نافعتر از مرد و بزغم پس پرهیز
از خوردن بماء آلبن صفت اطریفل مقیل سی مثقال دراب
گرم حل کنند وصاف نموده بشتاد مثقال عسل کداخته بقوام آورند دیوست
هلیله کابلی دیوست هلیله زرد و آمله منقی از هر یک ده مثقال کوفته
وبخته بدان آمیخته شود واز یکمثقال تا دو مثقال عود کرده فرو برند
صفت خوشقان آنچنان است که بمثقال افتیمون را در خریطه کهنه

علاج بواسیر
خوشه سرخ بواسیر را که خارش دارد
روان شود هماه با واسطه بماید
سبزه با شفه آن خوشه بماید
چون با شفه را با انگبه
از سفیدار در سرکه
خیسانده بماله با بماید
بماله بماید
صفت اطریفل

شفاق المقعد

در مقاله مقال مداوای این کرم ساخته چنان بماند که مزاج خود را
تمام باز دهد پس بست مقل شیر خشت را در دو حل کهنه
صاف نموده سه قاشق آب آلوبخارا اضافه نمایند چکرم
باشد مذاب گردد و اگر فوتیر خواهد پنجاه سنگ را بجوشاند و صاف
نموده اضافه آن نماید و مداوای این را چنان کنند که سه شبانه روز
از رق چشم را کرم کهنه سه قاشق سرکه کهنه شیر امیخته نوش کنند
تا زرد ابش از پنجره الشعه صاف کنند تشقق المقعده
یعنی شق شدن هر سفره

مرهم شفاق مقعد

بیاید که رقاقیض برهم کننده
چون بیاید اهل درد کبوتر سیاه قاشق ۵ راه
پس مرهمی صرشقاق مقعد رفع مقعد کند باعیته

مرهم مقعد

هر که که سر بیرون کرده شق کوان شتر باید مقل ازرق
هر روز بموم زرم کردن صحت ه پس ازان طلب نمودن
از حق صفت مرهم مذکور موم زرد یکمثقال روغن کوان

در بیان اساس معده و اسپرس

شسته پانزده مثقال حل کهه و بده مثقال آب کندنا که سه مثقال
معتبل لذرق در وحل کهه باشند آمیخته صلایه کند تا مرهم شود

در ورم معده

ورم المعده یعنی آماس سر سفره علامتش درد موی درد و گرانی
معده است و در صوداوی خلیدن و تبرک زدن ریاضیه

معده چو ورم کند بسی کن کفته
در خوردن مهیل چه جوان شده
تیم ملن بتوتیا زال شوشته
صفت مهیل که تهلک صفرا کند سنی مکی سه مثقال
تمرهندی ده مثقال بنفشه و کل سرخ و تخم کاسنی بکوفته از هر یک
چو مثقال سپستان سی عدد عنبه را در یک کاسه آب جوشانده
تا به نیمه کمتر آید صاف کرده و بیست مثقال شیر خشت در آب آن
حل کهه بار دیگر صاف نخفه نیم گرم بیاشامند کهه خصلت

در بیان سکنجه و مناسب سودا

کلیه یعنی سنگ کرده علامتش لهور رنگهای سرخ
یا زرد یا سبز در بولست باعیه چون درون کرده گردد
از دردزند کرده چو ناوک تیرک ه باید که بانگ خورد صاحب

خاکستر

56

در بیان مرض سودا

خاکستر چوب تاک در آب جسک ریح الکلیه یعنی باده
کرده علامتش اثقال درد و از هموصفی بموضعی است و عدم گرانی

در بیان صفت کلیه

صفت کلیه الصفراوی و علاج فلج گذشت ضعف الکلیه
یعنی ضعف کهه علامتش آنست که رنگ بول مشابه آب بود که
گوشت تازه در وی شسته باشند باعیه

صفت فلونیا

صفت فلونیا فلفل و بزر البنج از هر یک بیست درم افیون ده درم
زعفران پنجدرم سنبل و عاقرقرحا و فرفیون از هر یک چهار درم خوزدم جند
بیدستر یکدرم زنبار و در دیج عقربا از هر یک نیم مثقال همه را بکوبند
مشک و مروارید هشته از هر یک نیم مثقال همه را بکوبند

در بیان مرض سوریک

و به پیزند و به نود مثقال عسل سرشته هر روزه و انکه غلوله کرده
فرو برند و غذا ازرده تخم مرغ نیم برشت بضیع عربی سوده خورند
ورم الکلیه یعنی اماس کرده علامتش ورد موی تب تیز زود
رد پیری رکها و نبض امست و در صفراوی تب و تیز و فزا
شاو پیخوابی و ازردی قارورده و در بلغمی کرانی و قلت ادرار و در
سوداوی رقت بول بیقیه چون کرده ورم کند بناشی غمناک
کارت چه بود برسم اهل اریک کرمانده خون بود و کرخلط اکر
ازویه متن خویش بایدست کردن یاکه قرحه الکلیه یعنی ریش کرده
علامتش خروج ریم و خون فطور قشور طمر در بویست بقیه
ای انکه ریش کرده باشی دلتنک و در بول توتیا بود طعمی زنک
تا چنک تنت بصحت آهنک یکچند مده رشته اکر از چنک ورم المثانه
یعنی آماس مثانه علامتش در جمیع اقسام عسر مویست و در دمو
ی تب دایمی و در دعانه و در صفراوی تب تیز و هذیان و در د
زیاد بر وجهی که کوی سوزن میزنند بقیه ای از ورم مثانه ارعابین
وبال بر عارضه عسر بول آمده دال کر نیست بغیر خون و صفرا

ورم الاس

ورم الکلیه

ورم مثانه

دنبال مرض سوریک

شیش اخراج مواد کن بفصد و اسهال حقا المنا یعنی سنک مثانه
علامتش ظهور ریکهای سپید یا خاکستر رنک رنک در پوست
باقیه از سنک مثانه است چو بدکرد و حال بردم المت کند بجان
استقبال از بهر علاج این مرض نزد حکیم نبود بجز ایهور را
شبه و مثال طریق اختیار کردن بجز ایهور آنست که تخم کرفس
و بسبل از هریک مثقال بجوشانند و صاف کنند و نیم مثقال ثلم الو
یا صمغ عربی در آب آن حل کرده و بقند سپید شیرین کرده سر دانک
بجز ایهور و سوده اضافه نمایند و نیم کرم بیاشامند و غذا نخود آب
کنند فرقه الثانیه یعنی ریش مثانه علامتش خروج ریم و خون و سوزا
نک و بد بوی بوست باقیه از ریش مثانه است چه کرد و حاصل
دردی که علاج آن نماید مشکل چو یاک شود مثانه ارنده
بده دار شربت ریواج سفوف مدمل صفت صفوف مدمل مغز تخم بادزنک
و مغز تخم خربوزه از هریک دو مثقال کل ارمنی و کیته اون سته
و شلم آلو و تخم خرفه و طباشیر از هریک نیم مثقال ریوند چینی یکمثقال
همه را کوفته و بیخته هر روز دو مثقال در ده مثقال شربت ریواج

ریش مثانه

فرق بجز ایهود

دفع بادمشانه

حل کرده میل کند و شربت ریواج را مثل شربت انار که صفاتش
در علاج عطش تجربه یافت بسازند دفع المشانه یعنی بادمشانه علا
منش در دوعسر بول و عدم کرانیت باعث چون در دشانه شد
زفضلت حاصل شد میکدم مشو از طریق حکمت غافل باماده اصول
روغن بادانجیر دارکش که خداوند شفای عاجل صفت الادویه
در علاج ریح الکلیه کذشت صفت ردع نفر بیدانجیر بیدانجیر را کوفته
در آب جوشانند تا روغن خود را باز دهد بقاشق آنرا کرفته
آنرا از روی آب بردارند دفع المشانه یعنی که شانه علا منش
خاریدن شانه و بدبوی بول و سوزانکست باعلیای از خرب
شانه کردیده ملول باید سخن مرا بجان کرده قبول
میخور لبن الاتان دادم که شود ملول تو از علاج مقرون
بحصول لبن الاتان شیر خرالست خلع المشانه یعنی از جای
رفتن شانه علا منش عسر بوست بعد از وقوع سقطه
یا ضربه بر پشت باعیاید چو شانه تو از خلع خلعین لمانزدیک
مجرب که کند دفع علل خاکستر حلقوم خروسیست چون دهند

خلع المشانه

دفع کسالت بدنه

باخراج فضول پس باید که مبادرت کند بحسب آن مروقیکه بافراط
انجامد وچون ضعف شود و ذلک از جمله انواع ریاضت
اوضام واقسام آن بسیار است خشن ذالمس وصلب و
لین وکثیر وقلیل خشن فضلات را تحلیل دهد و رنگ و روی را
سرخ کرداند و بدبوئی را بدبوئی کند بجذب دم بسوی والمس رنگ
روی را سرخ کرداند و بدبوئی را بدبوئی نماید بجذب دم بسوی
خارج کمتر از خشن و صلب اعضا را محکم کرداند و فضلات را
تحلیل دهد و این بستکند عضو را و تحلیل ندهد مگر اندکی
کثیر فضلات را تحلیل دهد و قلیل تحلیل ندهد قلیل
ممتنع و باید که ریاضت و لک استعداد و دلک استرداد
واقع شود و دلک استعداد آن باشد که از دلک لین
بتدریج بصلب آیند و دلک استرداد آنکه از صلب
بلین آیند چون ازین سخن ضرور حرکت و کف نفس بنسبت
حرکت نفس لازم است و حرکت روح یا بدبوی خارج
دفعه چنانکه در غضب یا قلیلا چنانکه در فرح یا بدبوی

دفع کسالات مدن

داخل وعضو یا خانکه در فرع یا قلیلاً قلیلاً چنانکه در رعم یا بوی داخل وخارج
چنانکه در رخلت وایضاً لازم حرکت نفس یا سکونت یا بحرکت الیه وبروت
ما و بحرکت عنه وافراط حرکت نفس مهلک است وافراط سکون نفس
مبرد ومیلد پنجم ارسته ضروریه یوم ونظر یوم در حلال اعتدال مبرد است
بکلال ویوم زیاد مفصد یوم ومرضی قوای نفسیه ومدت صفت
طول است وچون عادت شود جایز نیست ترک آن مگر بتدریج وبسیار
مفرط مضعف دماغ ومسبب هضم بتحلیل قوی ومجوع بتحلیل مادیست
ونفاس موجب بحر طبیعت وفساد غذاست ششم ارسته ضروریه
استفراغ احتباس یست وافراط استفراغ بالذات یجفف
ومبرد ومبدست لزجته اکثار رطوبات وارواح درو بالعرض
ممکنست که سخن ومرطب بود چنانکه خلط خارج یا در ریا بس شد
ونزدیک خروج آن حرارت ورطوبت لیبب زوال ضد
که برودت ویبوست است ولازم افراط احتباس یبوست
وعفونت وسخوت شهوت وثقل بدن والله اعلم خاتمه
این محقر که با فایده عمده افاق راجه خاص چه عام فیک

59

درسنه ۱۲۳۳ در رسید وصل چاره سمت ختم صورت اتمام یافت الکتاب سنه ۱۲۳۳

در دفن ظهر فرصت یافت

بسم الله الرحمن الرحیم

نسخه علاحده از کتاب طب

که در فن طب است این نظمها

بدان چونکه گفتی سپاس درود

زد ریای حکمت دریده بها

فواید شدش نام هر حرف از وست

بطنز چان کن ازان یم ثمر

که از ارجمندی یم ایدر نهم

کنز اتمام این نسخه دلفریب

فواید رسانم بخلق خدا

غرض از طب چیز آمده است دله

بشنو از یوسفی بسمع رضا

خط صحت یکی ازان بسته

دیگری دفع علت مرضا

یاد گیر از من اینکه میخوای

گر کنی در علاج نشود نما

بدان که علت بدن از یکی از چهار خلط بدن
یکی بلغم است یکی صفرا یکی سودا یکی خون

علامت

خلط چهارست وزان یکی خونست ٥ که بود کرتم سبل نامواه
بلغمت آن دگر که آب صفت ٥ سردی ترشیش بود سپاه
همت آن دیگری که چون آتش ٥ گرم خشکست نام آن صفراه
چهارمی هست سرد خشک چو خاک ٥ گفته اند اهل حکمتش سوداه

وله

افضل خلطهاست خلط بلغم که ازو هست بعضی از اعضا
نشئه بیشتر تغذیه هم ازوست وز اخلاط هست بلغم راست
همگردد ازو بخار لطیف که بود مایه حیات شریف
وله

بول چون برخ از خونست ٥ وربود زرد باشد از صفراه
در سفیده است بیشتر بلغم ٥ در سیاهست هست از سوداه

وله

دع سرعت انزال

گر بر انگیزد ترا باید فتوری چند روزه ٥ به که از لحم کبوتر زنخودان سیر خورده
در فتد بسرعت انزال کار تست بهر آن ٥ باید هر روز خوردن دانه از برزغشاه
غسل کهلان چو کسی را از آب سرده ٥ افکند از رنج علت در بلاه

DR. CARO 19 ISTANBUL MIKABIAN

دع حول طفلها

60

کو بمیش هر بچرا که بشنوی ٥ صاحب آنرا بدان روز کام اعتلاه
وله

زردی میل آرد بشت اشتران ٥ نیز دوا دهم چو بیرون راه

دع حیض اسهال

حیض را بند است بیماری عجب ٥ چون بود خلط سیاه اندر طحال
وله

زنجبیل خورده ام روز اگر بهار فیراطی ٥ شود از ضعف خلاصی دهد از خون سیاه

کبر بیرمرغ خاکی سوزی ٥ پس بسائی ازبرای حیض او بر فرجت
فشانیش چو سه روزه ٥ اورد در سم فرجت راه

دع قی

بلغم صفرا دفع خشه ٥ ولهایضا
جوشانده تخم کشنیز با شکر بلغم تلخ را کند پرهیز

برشاسیل چو سنخ جبه ٥ بگذارند با آب جزماه
دو سه روزی گذرد چونکه بران ٥ نزدانا شوالبته چواه

دع جرب

آب سفرزه را چهل مثقال ٥ وله
که جرب را بود مفید بوده ٥ فوبا از و خارش اعضاه

دفع درد دندان

مست ریحان بدل سیکو بوده ۵ بزر دبرکس مقوی معده
دیده لزروی منفعت اشرش ۵ هرکه برداء کرده طلاء

دفع درد سر

خوردن سکنجبین مضیر بود
سودمند آید ازبهر این منفعت

دفع بهق

استشمام آدمیرا چنین نفوذ آدمی ۵ با کلاب آنکه خمیر شال نفوذ طلاء
در سر را نفع افتد صرع را باشد مفید ۵ ریشه بنفشه در مضاف راه

دفع درد سر

ولم

بوا کیر در گلاب با دهن نفوذ
از شراب سطوحودس از خوردن کن

دفع درد سر از صفرا

خوردن سکنجبین مضیر بود

ولم

هرکه خولنجان بکیدرم از سکنجبین ۵ پاک سازد فضول معده راه
ببرد لرزش قولنج دردسر ۵ صرع درد سر واستسقا راه

دفع درد سر

ولم

بوا کیر در گلاب با دهن نفوذ
از شراب سطوحودس از خوردن کن

سنون بیخ دندان

وکر شوی لرزش مردش کند در زیر خود ۵ ببر و انگیز در زور قوتش را
صدف ساخته سازی چه سنون ۵ پاک سازد فوض سنخ دندان را
وربچشم اکنیش دفع کنده ریش چشم غلظ اجفان ترا

فوت بوست

ولم

اگر بوی کل با آب بر کل بکار
کر مورا کیه در یکدم فوت ۵ دهد مورا

دفع کرم دندان

ولم ایضا

کرم از دندان کن بود در یک نفس
کرم خوش نافع بود او را مگس

دفع خوره

کرد مالخولیا را مشک سود ۵ نکته از زنی که خوشتر باشد از زور خوشاب
محترز باش از غذاهای کهر انگیز و بخار ۵ شب ببر بیدار کمکس در بود خواب

دفع ابله فرمت

ولم

در ربیع خوشاب ۵ نفوذ بیک معالج بیجر شاب

قوت شهوت

ولم

یکدرم هرکه هر صباح خورد ۵ همین سعد را بشربت بیب
شهوتش انچنان قوی کردد ۵ که ز جانش برد قرار شکیب

دفع کلف صورت

ولم ایضا

کر پریش کنی ازدم کاوز فضله را در سر
بنشوی روی خود باک نوشی از آن آب کلف را ببری

دفع سرفه

خوزون چرخ چنگست از بهر سعال ۵ از بهر لرزه فرخه شش نافغت ۵
زهر کژدم را کند بی شبهه دفع ۵ وز بهی پرزخمش انهم داغ تفت ۵

فوت شده

معده که مر اغیری که قوت میدهد ۵ آب بیجوسماق تمر هندی بهست ۵

که مر آنچه ازوی معده سرد و مکث در وی معده ۵
نشیند مر ازو فضله ی خنوده مصطکیست ۵

مکعد دا آلهٔ پرورده ۵ دفع سودا کند در بدنش ۵
هر که هر روز خورد وقت صباح ۵ خلط فاسد شده آید بصلاح ۵

دفع داع کلف

ایدا ختنی طفل ماهه

صفه تال غم گلوش دفع السکش ۵
قوت ازوی بقوی ارد ول ۵

کف دریا بموم روغن گل ۵ ببر داز رخ تو داع کلف ۵
چون بمالی زتن بر برشن ببرد ۵ رنگ صافی کند نمش ببرده ۵

بنشه در لیشاف اگر با شکر طبرزد نفعه ۵
دافعی در دروس نی فی الزمان ۵
نیم مثقاف اگر بنوشند با شیر تازه بی غش ۵
خلط ابخه که تنفس را کند رنج ۵ بسیند بنشه در لیشاف ۵

دفع خون رعاف

62

بس کنه کرم و نگاه دارش ۵ بچه مردرا بیکدار زده ۵

کچ که از لبه که چون بر سر ۵ خون بینی بهاله زمان بند ده ۵

ایدا ختنی بچه مرفعه

شب پرندا خط لیکن در کست ۵ خوافرا ببر از زود طلع آنده
شود چه اویش اکو کهنه زود کرده ۵ بسوزد از یک آنها به دی آف نه

دفع عاشیه خشم

رنجش سرفه

سپرتان از نبات سه نیکست ۵ بر دنب را عطش را هم انشاند
نشاند خلط صفرا در سینه ۵ کند نرم طبیعتا ببرند

افزودن منی

که صحبت کنی انها ربه هیزه ۵ بصحت که تنت را کار باشده
که پرهیز تو در هنگام صحت ۵ چو تا پرهیز بیمار باشده ۵

دفع فالج ولقوه

وله با شاهد سرو قد گلرخ صحبت چو با عتدال باشد
الحال بد مباشرش راه در سر تیز کمال باشد

دفع زهر

وله رنجیل بنود شش ریشه بنود کهنه هم جدید بوده
باد های غلیظ را شکنده فالج ولقوه را مفید بوده هر که
هر روزه بخود و بصباح ۵ قوت باد بر مبر دبوده

دفع درد چشم

وله در بیاض بیضه مرغ اندرون ارسپرورنده
چون کشد درد چشم را نافع بوده ورنا پرورده
اش زغبت نمایید یکدرم ۵ مرده صفرا و خلط خام را دا
نع بوده ۵ وله ارسر دانش حجامت کرکنند بر ساق پاه
ریخ صرع وعلت سرسام را درمان بوده بر کسی سر هم صداع

حجامت ساق رفع علت سرسام

63

دفع درد چشم

در د چشم کهش را سود مند آید و لیکن مورث شلل نبود

وله

کرکند او را از خصیص خسته بعده
هر که عارض شد تبت لعبش پس از قطع خصیص تمام
چون کند اخراج سودا مغتش پیدا شده

دفع نب سرد

وله

لورز دارش خ از عوان چال ۵
پس از نیکو نمودن بیراه لعبش
کرکشد و مه را بر ابر وه
موی ابروی او سیاه شده

فوت کرده

اندازی باز
در غذای خویش اگر هر روز
که بوقت بعد از نیز را پاک کنده
آب کرد ش را مفید آید بردارد از کوش ۵ طبع را هم نرم دارد دائما ۵

در علاج ترهل و سقوط

پیدا کند و له میخورند شراب زرک که از وی منفعت
دفع زجر علت و ابهاء دهش کند و قوت لهد حل جگر
کرم معده را و صفرا فزونش ند دفع عطش کند صوار فلفل
چو مرجاج خورند و کربو ضعف باه نفع کند و معده را پاک نفع
از بلغم دله و درم و دست و پاسے و دفع کند

دفع نقرس

پنج مثقال زنا چون طبخ یابد آب آن و بلغم و صفرا
و سودا از آزتی پرون کند و به کند نقرس برد
رد و مفاصل را بهبست مرد از اینها نکرار کرد در حکمت هم
چون کند و له خوردن ماهی که باشد شوره سنبه از بنفشه
خطمی ساده کند و ربود تازه فربهی آرد و
قوة باه را زیاده کند و هر کس علاج موی سفید بس بود بوی

دفع مرض صرع

و له
کوه زنی با بیاکو بیخی از هر و کند و
ارکان و اقلیم و وزن و
سفید بود نیم کند و
صرع را نافع آید و باید و حیض ایشان کاهی سود کند و
دارچینی بناسته چو جوزی و سرفه کهنه دفع خواهد کرد و

دفع سیاه کردن

دفع سرفه کهنه

64

دفع حکه

حکه از هر نشان و همه را زور دفع خواهد کرد و جماع بسیار کند
ممنوع باشد و نکرد و کف ایشان هر دو شیاره

جماع کردن بازن حایض

و له
پیکار زنهار زن حایض دار که
چیز و حایض بود کل لایعقل
پس اگر در قبل از زنگی
بریزد و شراب ارغوانی و
کلش را غچه سا نوچهره کلناره و
و له
قلب و کبد و ماغ و جیغه و
گر مرتبه زرد و کف آری و کشیش بهار

دفع همه بیماریها

بیرون آوردن پیکان

خار اگر آید بیرون از انموضع ۵ نرسانند بدان جنبش از آنجا
بر خار زیر اگر گذاری تیز ۵ دفع کرد و زخم زند بیاره

بیرون آوردن خار

ولد
از زنها مغز کنند و بر سر جای معلق ۵
سپس گذارند بر سر جای بیرون آرد بزودی ۵

دفع خار زیر

ولد
ورم مثری را دهد تحلیل ۵ چون بشمند آرایش نماید بزودی ۵

دفع داء الثعلب

ولد
بنا شد عیز چار امراض را کند
کند زدو عیل را چار رخ ۵ ولد شنو از نرگوش هوش مرچار

دفع سقیطن خنب

ولد
یعنی خلقت یکی پیکر بود ۵ عدد بیست شد دلران گاه معرکه
بیارد چهل در ترکیب بیاید ۵ ولد
سقوچون خشک بکش بیامیزه ۵ یکی کشر ورید چون بنگام
نبات سعد پس بکش نگهدار ۵ سفید برابر دار خشم بیاره

ولد
نبات قرنفل کلوخ کرد بهم ۵ کبوتر بخورد بهر جای افتاده
کبوتر با شد از نهاد بشکند ۵ ولد شنو از نرگوش هوش مرچار
بیاید چون شنوی بود دو کتره ۵ ابر روزه ورمی چند بود بسته

ضعف نمده

مرغ با ترب کبوتر با پیازه ۵ ولد کلنه با انگور با انگبر و شیره

دفع ضرب بلی ورطب

ولد
ناخن پیل را بسوزان بر آتش کبوتر با نکه ۵
از نیم ساعت چون شود بیرون ۵

ولد
حال با کبور بلغم و سودا ۵ ببرد ضعف و بدهد قوت تن ۵
کرد و از وی خوان نان خشته ۵ بدن و معده و دماغ جگره

دفع هم سودا

ولد
قارچ شاخ اعضا و پیکان کبوتر با نکه ۵
قارچ این نوع شتر عیت یابد ۵ دفع خارش اعضا

ولد
اشه چون بود و اقع حدره ۵ تشویش
چاکورا بسوزن از آن ۵ کنر برای علاج این
خشک را روز بهر پیش دکره ۵ سفوف داور بحرب و تره

قوت دماغ

ولد
دماغ شکوفه شود قوی ۵ بچوبم قالی از مشک رغبت کنی
او چون شنوی بود دو کتره ۵ ابر روزه ورمی چند بود بسته

دفع مرض صداع و عسر خ

برهذ زبعد شقیقیات ٥ از بهت صداع صرع سدره

بیم دارع ثرا دفع کنده

جکر زیه بلص وع دهن وله

بخ دفع از ان ثر کیا بهتره

چیرک کوشش چودهی طفل راه مثره زیبق راچو کنی چون خمیر خشن

کریه کمتر کند ان بط طفل دکره

دکر ان مثره نبید و کندش بخور و بجوش صبر چند روز کنی این عمل مکرره

وله

بهی خیون اور اسیو و رز و کمثه

اجیار بشنبه عجن عجنه و در دین خوردن

وله

زایل کند تشنج صرع سدر ببرده سبل الطیب معده را بیکت

نیک بشد سپرزرا و جکره

دفع تولیج و ردت

منفعت جکر خ

دفع کریه طفل

دفع مرض صرع عسر

و سرینی

در تفاصل

جراحت سر

66

ذکره قطره آمدن بول

دافع شود ازره مدادا بجل بقیطر البول یعنی قطره قطره آمدن

بول چون از سردی مثانه نه باشد علامتش بیاض بول و متقرز

شدن از چیزهای سرد و نفع یافتن از چیزهای کرمیت ربا ع

ای کشته کرفتار بتقطر البول ما را اندیشه این مرض دلت

اندر حول مینویسد ربه علاج اطریفل را در شام صحر یا زمیدا

راین قول مراد باطریفل اطریفل کبیر است و کیفیت سا

خاتش آنست که پوست هلیله کابلی و هلیله سیاه و پوست هلیله

و انکه فلفل و دار فلفل از هریک سی درم زنجبیل و بوزیدان

و بیتر بارو و شکاج هندی و شقاقل مصری و تودری از دو کلکون

و بهمن سرخ و سفید و س العصافر درخشخاش از هریک

ده درم همه را کوفته و بخته بروغن بارام که صفتش در قابض

کذشت جرب کنند و به چندان عسل کف کرفته بسرشند شر

بتی از یک مثقال تا دو مثقال متناول نمایند و عزالکباب

خورند حبس البول یعنی بند شدن بول چون از سردی مزاج

بود علامتش عدم تشنکی و دیر حبتن نبض و سپید طبول است

دفع تقطیر البول

دفع شاش بند

دفع مرض کورنک

برای هر کس که رخبس بول کرده زلیل بر سو مزاج المرد اباید
چو دلیل بولش بلکشاراید از راه علاج کربوره ازمنی نهد
از اجلیل و الکربوره میسر نشود نمک شاپور یرا بصورت خمیر
سنجوترا شیده در اجلیل یعنی سوراخ ذکر زاشند یا دودانگ
حلبیتث راکه انکوزه کویند در نیم پیاله شربت حل کرده نیم کرم
رغبت نمایند و تابناف در آب نیم کرم زمان زمان بزیارو
قضیب وخفیه ریزند و غذا آب مرغ جوان باب نخود نیم
کوفته و شیرهٔ مغز کاچیره کشند و هرگاه که بول تقاضا کند سر پای
خیزند تا بکت دا آید مرتة البول یعنی سوزاک خواه سبب کثرت
صفرا بود و خواه غیر آن ربیعیه آنرا که رسد زبخ سوزاک الم
پسند المی از سبب آن هر دم باید که خورد شیرهٔ خرفه و قند
هر روز زقرص کاکنج یکدرم هفت قرص کا مغز تخم خیارین
و مغز بادام مغشر و رب سوس و نشاسته و صمغ عربی و کتیرا
و خون سیاوشان و کندر دکریا و کاکنج که انرا عروسک در سپرده
کویند از هریک ده درم تخم کرفس دو درم افسنتین یکدرم همه را

لوقنه

67

دفع مرض کورنک

کوفته و بخته باب بادیان سرشته قرصها کنند و هر روز دو درم
در نیم پیاله شیره خرفه کرده متقاقند سفید شربتی کرده باشد
حل کرده میل فرمایند و غذا ماش مغشر و الکر او شیز نرتشیره
خشخاش خورند سبب بول یعنی بی اختیار آمدن بول چون
از سردی مثانه بود علامتش عدم تشنج و خروج بول بی سو
زشش است ربیعیه در سلسلة البول زکند رد دو درم زعفران
برابر مش نه افزون و نه کم کما یدو بقدر سوده اش میل کنند
آسوده شوی رمی بصحت از غم البولة الزلیعنی بی اختیار
آمدن بول در خواب چون باز سستی غلبه شانه بواسطه غلبه
رطوبت بود علامتش سردی زبار و پرنک قاروره است
ربیعیه در خواب کنی چون بول آن به که مدام پرهیز کنی تو کمتر
میل طعام شوز بهر مداد اخوری از بوشعشا رنکی دم صبح و دانک
دیکر در شام صفت برسنتاد در علاج ریم تحریر یافت زیرا که عبارت
از عطش مفرط و آب خوردن دایمی و خروجش در آندک زمان
بی انکه متغیر کردد ربیعیه سوده بی علاج سرفی دام کرآمده

بی اختیار آمدن بول در قراشی

ریم و چرک زکر

علاج بول الدم

بعلم حکمت عالم کفر مای که صاحب زیابیطش را باقلیه گردد هند
رب محرم گفت یعنی غوره متر شش و شیرین را افشرده صاف
کنند و بجوشانند تا غلیظ شود بول الدم یعنی آمدن خون بطریق
بول چون از ضعف جاذبه [illegible] جگر باشد علامتش مایل
بودن بول برقتست رباعیه باشد چون ضعف جاذبه کثرت بول الدم
ضعف تواز آن زیاده گردد هر دم گر شربت زرک آب
خرغوله خوری میدان که بزودی این مرض گردد کم صفت
در کدر علاج اسهال کورشد علاج امراضی که حادث بمرد ان ضعف
الباه یعنی نقصان قدرت بر صحبت چون از سردی آلات منی
بود علامتش دشواری خروج منی است رباعیه باشی چون
ضعف باه دلخته مدام کارت نرسد بوقت صحبت بتمام
هرگاه که خواطرت رکند سوی طعام مغز سر عصفور خود
وبیض حمام عصفور نجشک است وبیض حمام یعنی
بیضه کبوتر کثر طعام یعنی بسیار رالتزال در خواب تولد این
مرض از ابخار منی است رباعیه در کثرت احتلام چون ای پور عام

بذیره

بازیره و زنجبیل خور فرخ حمام از یابس چار میل مکن هرگز مدام
ورزیار در طیب مخز رمانش مدام صفرخ حمام کبد تر بچر است
ویابس چار مثال زنجبیل وبار در طیب نظایر خرفه که انزا
علت مشایخ گویند علامتش حلمه وراحت یافتن از جماع داد
نست رباعیه ای علت اسهال از خصالت معلومش محمود بود
علاج ای مذموم گر یکدو سر بار جت صبرت بدهند موجب شود
صحت وعلت معدوم صفت صبر سقوطری یکدرم ترید
وجبت النیل وانیسون از هریک نیم درم همه را بکوبند وبیزند دو
نیم درم عاقرقرحا بموبینه بپزند کذرانیده اضافه نمایند وباب
کرفس یا بادیان خمیر کنند وحبها ساخته فرو برند وعدا آب
نخود نیم کوفته ومرغ بریان وماهش مقشر واسفناج کنند
غذا یطبیعی علتی که چون صاحبش مجامعت کند غایتش برفت
انزال وحدوث این علت از سستی عضلات مقعد و
کثرت تلذذ ست رباعیه هر کس که از و غذا یطر کرد و مفهوم
بر لوح بیان کنم علاجش مرقوم ملکسور کنه چو مازو یش

نرم شدن اصبل و رم الحقنه

بهر شیاف مرنوع شود علت صحت مفهوم صفت شیاف مذکور مازوی سبز که سوراخ نداشته باشد بقدر حاجت بگیرند ولوفه وپخته بشربت حب آلاسل که صفتش در علاج قولنج گذشت بسرشتند و شافها ساخته صبح شام بردارند وغذا آبش سماق خورند قتق که به بادفتح مشهور است باغیه بر صاحب قتق نزد عقلت حرام اقبال بمرخیات حتی الیمکن تا علت مذکور زایل نشود باید پرهیز نماید وقت قیام مرخی چیز را گویند که عضو را بحرارت ورطوبت نرم کرده اند چون آب کرم ورم الحقنه یعنی آماس خصیه علامتش در موی سرخی آماس است ودر صفر اوی زردی آن باغیه در حصیه صفرا چون عباره گفت ورم باید که خوری منبع آن مسهل هم بسیاری خون اگر بود موجب آن فصد ارطلب کن که کند خورند کم فی حصه القضیب یعنی ریشی ذکر باغیه از قرحه کسیر که بوذ گردید الم گوز انگبر بود صناف زاد صناف ورم قرحه کند رمک وسرکه وموم وزرد وغن گل بجب زمال مرهم صفت مرهم مذکور موم کم کافوری یکمثقال ونیم در هفت مثقال

نرم کردن ورم اصبل

روغن گل که حفتش در قرحه الحق دانسته شد و سه مثقال آب سرکه حل کنند وحب السرمان یعنی دانه انار بریان کرده و مرتک یعنی مرداسنگ از هریک چهار مثقال کوفته بیخته اضافه نمایند وصلایه کنند تا مرهم شود معظمات یعنی چیزها ی که ذکر را بزرگ کرداند باغیه چون رفت منهی بزرگ کرار از بهر عظیم کرد و عظمش بدبد پا رنج والم در رفت نشود بهر ملاسچوی علق را وخراطین ال یم طریق طلا کردن خرد بزرگ آن است که رفت را بقدر حاجت بگیرند وبکار دکرم کرده بر روی کرباس آب نرسیده شکر سایند ونیم گرم طلا کنند وبگذارند که سرد شود وبجبد پس بغسف بردارند وباز گرم طلا کنند هر روزه نوبت طلا کنند وبردارند تا وقتی که عظیم بدا کند وطریق طلا کردن علق کرز لو وشلوک نیشکر کوبند وخراطین گرگری سرخ دراریست ودر میان گل میانند بگیرند وآب پاک بشویند ودر سایه خشک

69

طمث حیض

ساعته بکوبند و ببرند و بروغن کنجد سرشته صبح شام
طلا کنند تا وقتی که عظیم پیدا کند علاج امراض مخاصیت
برنان کثرت الطمث یعنی بسیار آمدن حیض
چون از علیه خون بود علامتش سرخی چشم و پری رگهای
است و چون از رقت خون باشد سرعت خروج سوم و مایل
بودن وی بزردی

اما علاج

اگر از غلبت خون بود فصد و رشد بدهند
اگر از معاطش کردن بود حقنه سپس و روغن بنفشه
چه سپند بستان و شدی بستان و معقط چه زیرا که
که ماده را غلیظ کرداند چون هر بسته کوشت کاو اجتماسی
الطمث یعنی بسته شدن حیض چون افراط سمن بود
علامتش وجود سبب است و چون از سنده باشد بیاس
هم در علاج حلت مجرب و آزموده راقم حروف است از گفته
حکیم رحیم اللهی شیخ مشتاق خطیبانا را گرفته خوب بکوبند

و بپزند

بستن خون حیض

و بپزند و آنقدر حنا که هر دو سه بست را کافی تمیز نموده اخراج
مذکور را داخل غاینده و بر هر دو بست به بندند بفرمان حق
تعالی خون باز ایستد و از آن عیبه نجات یابد بلغم بود علامتش لهاق
اعضا و دیر جنبش نبض و پر ناقاروره ربعیه چون حیض نشود بسته
زافراط سمن ما باید که کنی بجوع تنزیل بدن صارنبذ البربور با
تفتیحش میده زمفتحات در سرو علن ما سمن فربهی است و تنزیل لاغر
کردانیدن و مفتح چیز یزا گویند که همه را دفع کند که سبب سده نشده
چون کرفس و کاسنی انتق یعنی پرده در فرج حادث گردد
و مانع جماع شود ربا عیه هر که زرنیخ ناتوان کرد زن مردش
نتواند که شود ضربت زن. میدان که علاج آن نزد یک حکیم
ممکن بشود هیچ بغیر از اهن نتوا آرتیعنی پیش آمدن نهدان
علامتش درد عظیم در غانه و معقد و بهنگاه و پشت و از بون
اعضاست ربا عیه هر زن که نتوا رحمش کشت عیان باشد
چو رطوبت رحم باعث آن که از بهر ازاله اش بروزی دو سه باری

میکن قیاش زغالیه غالیه دان صنف البر رخفقا سر مرقوم شد ربا

70

دفع مرض سوزش

که صاحبش مشابه زن حامله بود علامتش انتفاع بقشر رمان و ما
لیدن است ربا عیه از بار غلیظ اگر زجا گشت عیان بشنو سخن
که سود بینی نه زیان کردست دهد که در کتب ما اصول بلنی
از فوارهٔ مرض را پایان صفت الا در علاج ربع المثانه دانسته شد

حابس زهدان

اخلاق الرحم که چون صرع بهر چند وقت عارض شود واز
وی بخودی دست دهد چون از حبس منی باشد علامتش راحت
یافتن از میلان رطوبت رحم در وقت ظهور علت و فرق میان
این علت و صرع آنست که در آین علت عقل بکلی زایل نشود
ربا عیه زن را چو شد از حبس منی در زهدان ۵ ربطی که زخود
رود بهر چند از آن ۵ او را ز پی جامع در بستر و کاه ۵ مردی باید قوی
و پر زور و جوان ۵ نفخه رحم یعنی باد زهدان علامتش درد زیر ناف
و متفرق شدن از جزهای باد انگیز چون باقلا و لوبیا و نقع یا فتن از
خیزهای باد شکن چون بادیان و انیسون ربا عیه از باد رحم مضطرب گردد
زن زآن ۵ نشان که ز کرد باد نسرین و سمن ۵ باید که بشکل غنچه نیز متیب
کند شیرزنی که بود چون بادیان باد شکن صفت پیرزنی که باد رحم را شکن

بادیان

دفع باد رحم

بادیان و انیسون و تخم کرفس و سداب و صعتر با سویه کرفته بخته
بعسل بسرشند و پیرزنان فته یک یکبار ابرداند حلهٔ رحم یعنی خا
رید ن زهدان چون از صفرا بود علامتش کرمی رحم با سایر علا
مت علبهٔ صفرا است ربا عیه هر کس را بسار لے صفرا در تن خام
ورحم زن سنکر قوت زن و انکاه بقدر قوتش مسهل داده تا باز
دهد دلش بصوت زخرب بوسه صمغ که دانه چند بر کناره زهواء
باعیه کرد چه بوا سیر رحم عارض زن ۵ در دم با فصد او
طلب کن رک زن ۵ و انکه ز پی دهد دیان رحمش ۵ میکش زلبوب
خوخ و مشمش روغن دهن بضم دال بی نقطه لیدن روغنت
ولبوب جمع لب و لب مغز و خوخ شفتالو و مشمش زردالو
تشقق رحم یعنی شق شدن زهدان علامتش درد دای
وبخود آلوده شدن زکر در وقت بجامعت با عیه زن را ببر حم شقاق
کرد در چو عیان ۵ بیند الی که در نیاید ببیان ۵ سودش دارد ملین
از راه رود ۵ لیکن نرسد زقابضش غرزبان ۵ صمغ ملینی که شقاق
رحم را سود مند بود بنفشه و تخم خطمی و تخم خبازی از هر یک سه درم

tarikhema.ir

DR. OARO
19 ISFAHAN 35
MINASIAN

سپستاسی عدد دو بیضه را در یک پیاله آب جوشانیده تا ماه
بنصف رسد پس صاف کنند و بده مثقال شربتچینی بیفزند
شیرین کرده نیم گرم بیاشامند و غذا الکراو الشعاج بیابند
کیمان بابسته کنند قرحه رحم یعنی ریش زهدان علامتش
درد و خروج ریم و زرداست بلعیه از ریش رحم زیاده آید
نفعان از آن پیش که از شش روز تاب و توان چون معالجه
شد از مدة پیش فرزجه سازند از کندره کلنار و فشور الوما
صوت فرزجه همکو کندر دیانی دو مثقال کلنار و فشور الوما آن یعنی
نار پوست از هر یک نیم مثقال همه را بکوبند و بپزند و با آب سرشته
فرزجه سازند و در میان پشم بچیده در فرج نهند و رحم
آکرچه یعنی اماس سمن زهدان علامتش در جمیع اقسام عبر بول
است و در رموی تب و سرفی قارورة و در صفرا بتب
تیز و شدة درد و در بلغم نزمی اماس و در سوداوی محکمی آن
بلعیه اماس رحم اگر از خون گشتن عیان ۶ وقد صافی بحال زمان
نافع دان و آن لحظه که خلط دیگر آید ببیش ۵ نافع باشد اگر می دانی

آن ۵ صافی رک کلمه آست از جانب اندرون ۴ بیشارحه
بدارد می که چون زن بعد از طهر بردارد آن سمن کرد بلعیه
کر انفجه بعد از طهر بردارد زن ۵ و انکاه رسد بمرد بروجه چون
بون در ریش زن رحم دره یابد آب بنود عجبی که زن شود ابستن
انفجه مکبر همزه و فتح قاپیزند مایه است و طریق بردختن انست
که در سایه خشک ساخته بکویند و بپیزند و بعسل سرشته فرزجه
کنند و بعد از انکه از حیض پاک شده باشند بردارند بیالا دار
وی که چون بخزبوزن دهند اورا بهر کز فرزند شود بلعیه
در منع قبول جبل یک نکته زمن بشنو که نکوتر است از زر عدن
هر زن که بروش فیل و شهلاش بهند هر کز نشود زمنع
کل آب تن یکی رشیخ رای بنقطه سر کین است ذکر او ۵
کر خرج را تنک و خشو کرداند ما یکر سوده بزر و رد بردارد
ازان ۵ چون غنچه شود دو برکه ش تنک دهن ۵ و رسنبل سوده
را در و دخل دهند ۵ خوشبوی شود چه نافه مشک ختن ۵ طریق
استعمال ادویه مذکوره انست که بزر الورد یعنی تخم کل سرخ دام

فرزجات
شش

فصل صدم در کوفتگی و ضربه نمودن و انگشت پایین را
بگلاب یا با آب تر کردن و بدان آلوده ساخته در زخم
نهند و اکثر به آب داده پرزن او رند علامت آنکه
فرزند در رحم مادر پسر است یا دختر رباعیه

73

جیه چنانکه صاحبش را عک خوانند چون از رطوبت مزاقه
سست کننده بود علامتش کراهت اوضاع و سردی مزاج
رباعیه

وجع درد مفاصل

درخطوط دکر باعضای عارضه است باموی سر شقیقه قاریقون
غاریقون طریق اختیار کردن در وجع المفاصل باد سخواه موذی بود وخواه
مرکب آنست که غای ها خاصه بخشقاش کل بنفشه فریای دل خشخاش
وبیرسیاوشان وبادیان وتخم کاس یکوفته ازهریک مثقال
سعدبخان یکوفته یکمثقال ونیم سپستان سی عدد انوری بجا را بخشد وهمه را
درمیکاسه آب جوشانند تا به پنجه آید صاف کنند وشش تره شیرشت
دراب آن حل کنند وصاف بخشقه ویکمثقال قاریقون سپند بمویه
شیر کلدانیده اضافه نمایند ویکدرم بیاشامند وغذا آب کشنیز
پیم کوفته ومرغ جوان ومماش مقشر وکشنیز تر کنند وقابع
الود که نیفه در وسردن جهت ازخون بود علامتش کرمی مرض
درد وسرخی چشم دردی باسایر علامات غلبه خون

وجع درد سر

ازدردسرون کرا کاریم زنالیم

ازراه مالیدن ازدردسرون بود ازخون

منفصانه درآماس کشنیز رحم ذات الجنب هم درعلاج ازخون
وجع الود چون ازبلغم باشد علامتش سردی بلس وکرانه سرون

ذریله

در مرض عرق النساء

74

[illegible] شدن درد در شب و گشتن در روز یا سایر علامات

علیه بعضی باعیه ای گفته زلبث تر او در سرون حالت شده

از درد سرون دیگر گون نافع بود از بهر تو اطریفل خورد هر که به

در تقویت از غاریقون صفت اطریفل در خیالات گذشت

و کیفیت تقویتش بغاریقون آنست که چون متقال از آن بامتقال غاریقون

بموضیه پنیر لکدر انیده آمیزند و علوک ساده فرو برند و قدر اکنون آب جوشانند

عرق النسا یعنی درد کی که از آنجا رگ بکوک گوید و قیرین نیز خوانند

[illegible] باعیه

[illegible] از عرق النسا [illegible]

[illegible] علامت مرض

نقرس

نقرس دردی بود که در بند های انگشت پای و حدوث

اینوض بیشتر از ماده صافیه رقیقه بود

[illegible] ربا بجیه

[illegible] شکم [illegible]

[illegible] شکم [illegible] از طبری و بیمارستان

[illegible] مرده صعوه و بیخ فوفل

دواء الفیل یعنی نیچه سماپی که ساق های بزرگ کرده علاجش

علامت داء الفیل

در یعنی سودا وی چراحت است و در یعنی عدم آن

رباعیه

[illegible]

[illegible]

[illegible]

وخطمی وبزرقطونا وتخم خیارین وخربق سفید از هر یک سه مثقال عناب
وسپستان از هر یک بیست عدد و مغز تخم کاهو سیکوفته دو درم
همه را در یک کاسه آب جوشانیده تا نصف رسد صاف کنند
وقره قروت بقدر نیم پاو مثقال دو آب حل کنند
وصاف نموده ده مثقال روغن کاو اضافه نموده نیم گرم حقنه
کنند وغذا ماش مقشر دا کرده کدو وکشنیز تر با آب نمرندی
خورند بعد دو روز اگر باز اعراض بمسهل حاجت شود صفت مسهلی
که در تب نیز با یک لنجر آن نافعترین مسهلات است تمر
هندی سی مثقال بنفشه ده مثقال عناب بیست عدد سنبل
آب کدو آنقدر صاف کنند پنجمثقال شیرخشت و ده مثقال
طوس عدد آب آن حل کنند وصاف نموده بیکمثقال روغن بادام
که صفتش در تعطیر البول گذشت ضم ساخته میل کنند واگر غیر
خالص باشد علامتش آنست که نوبتش از حوالی ساعت یکی ور
کنند پنجمثقال ثنای مکی را جوشانیده وصاف نموده اضافه نمایند
وغذا آب کدو بکوفته ومرغ جوان وماش مقشر وکشنیز تر خورند

76

فی التبقیم یعنی تبی که از بلغم باشد خواه لازم ولتقع یعنی
دائمی وخواه نایبه ومواظبه یعنی هر روز علامتش سبزی نبض
وسپرکه فاروره وکراهت اعضا وقلت تشنگی وکثرت خواب
ریاحی از تب بلغمی دولت گشته عنین گردیده غنچگان
عذره قرین نافع بود سنگبین بسایه کرمین کنی شربته
افسنتین صفت شربت افسنتین چهار درم تخم کرفس سه درم
سلیخه بیکوفته دو درم همه را در یک پاو آب جوشانند
تا به پنجه آید صاف کنند وبهر مقدار مثقال قند سفید صاف کنند
امیزند وبجوشانند تا بقوام آید واز این شربت در صباح پنجمثقال
واز شربت سنگبین که مشروب کذشت پنجمثقال در صفت
قاشق آب حل کنند میل نمایند وغذا آب کدو بیکوفته وماش
مقشر وزنجبیل وفلفل واسفناج کنند واگر خوف ضعف بشود مرغ جوان
اضافه نمایند وبعد لنجر نمودن مسهل مناسب چند صفت مهیا
که حبی بلغم را نافع بود بنویسد حبی که خاصه پنجمثقال اسفناج نیم کوفته
وتخم کاسنی نیم کوفته وهر سیاوشان وبادیان وتخم کرفس از یک

دفع نسب سبوداوی

مثقال زرک سه مثقال سپستان سر عدد همه را یکجا آب جوشانند تا بیم آن صاف کنند تربخین و شکر سرخ دمنوس از هر یک مثقال در آب آن حل کرده صاف نموده دیم مثقال عاریقون بموینه بیز کوزانیده و یکمثقال روغن بادام که صفتش در رغبت مذکور شد هم زاخته بیاشامند حتی سودا که لغتی که از سودا باشد خواه ربع لازم یعنی دایمی خانه دهد یکروز در روز نیم کرد و خواه غبزان آن نوبت خمس که سه روز یکبار در روز چهارم کرد و از نوبت سدس که چهار روز یکبار در روز پنجم کرد و از نوبت سبع که هفت روز یکبار در روز ششم کرد و در جمیع انها علامتش محکمی نبض و تیرگی بول و کرانا اعضا و فکر فاسد است

سودا وی که سبب [illegible] زرک

در صفت کحل بنفشه [illegible]

هر روز یکبار تا [illegible]

صفت شربت مذکور کاو زبان گوگرد بنفشه گود انزرک بنجمثقال در یک پیاله و نیم آب جوشانند تا به نیم پیاله آید صاف کنند و به نصف مثقال قند سفید صاف نموده امیزند و بخورند

تا نجوام مرصاح یک قاشق در نصف قاشق آب حل کرده و دو مثقال تخم ریحان و قدری گلاب بهم ساخته میل فرمایند و باید دانست که ماده حمی سودا وی اگر سودا وی دمنوی بود فصل باید کرد و اگر صفراوی یا غیزان بود مسهلی که مناسب آن باشد باید داد و صفت

مسهل که حمی سودا وی امید بود خواه ان سودا محترق از صفرا بود خواه غیزان سنای مکی خاصه نخثقال بفلیج بمکوفته و کاو زبان و پرسیاوشان و بادیان و شاهتره و تخم کاسنی بمکوفته از هر یک دو مثقال عناب بست عدد انگوری بکاراده علف همه را در یک کاسه آب جوشانند تا به نیم آب صاف کنند و چهار مثقال سیرشخت زده مثقال مغز فلوس را در آب آن حل کرده و صاف نموده دیم مثقال در آب آن حل کرده و صاف نموده دیم مثقال عاریقون بموینه بیز کوزانیده و یکمثقال روغن بادام که صفتش در رغبت مذکور شد اضافه نموده بیاشامند و بعد از آن شوربا و مرغ جوان و ماش مقشر و دار چین و السفیدج کنند

نوب دوم بخوراند

صفت دیگر مسهل که مشتمل بر ادویه باشد

بخورد و دیم از آب سکنجبین صفراوی یا بادرنگ یا

دیگر مسهل سبوداوی

mandegar.tarikhema.org
pdf.tarikhema.org
tarikhema.org
tarikhema.ir

دفع لرزه حکایت جوز شد

بلرزند کندر کافور باد دفع کند

سوزش لعینه ۵

کرباسه کنیده ۵ مروح تخم خرفه ۵

دفع دق و سل

حتی دق حتی تب دق علامتش تب نرم رایحی و محکمی

و بادیکی نبض و بریکی قاروره و بیرا قرو ختن زیاده بغذا

غذا غذالت

رایحیه

اثر اگر کفل رود بهوش تاب لوزان ۵

بمدد زیا علاج آن نان نوزان ۵

صفت قرص کافور

قرص کافور کافور ۱ درم مغز تخم خربوزه و مغز تخم بهی از هر

مغز تخم کدو مغز تخم خیار و مغز تخم خربوزه و مغز تخم بهی از هر

یکپنج درم کل سرخ و رب سوس و طباشیر از هر یک سه

درم صمغ عربی و صندل سفید شسته از هر یک دو درم با

دیبان و کافور از هر یک درمی همه را بکوبند و بیزند و

بلعاب اسپغول سرشته قرصها کنند و هر صباح یک

مثقال در نیم پیاله شیر تازه که بدوشند سفید شیرین کرده

باشند حل کرده بیاشامند علاج امراض که بظاهر پدید آید

رایحیه از اقالیها و جوشها و هر آن عضوت چو رم کند

دفع اماس و جوشها

بیان دوم فلغمونی

چه پشت و پهلو چه دست و چه پا و چه بناگوش و چه سر کرماده افزون

بود رکود بکند و رخلط بگیرد بود بیش بسهل چرفلغمونی

اثر اگر کود و علامتش بیش بود

رایحیه

صفت شراب سکنجبین در صداع صفراوی و اسهال صفراوی

یعنی سرخ باد علامتش سرخی بود و بچوں انگشت بروی زند

ماپل شود بزودی و چوں بردارند باد سرخ شود

صفت شربت سکنجبین درجمی بلغمی مذکور شد

و کیفیت کرفتن آب کدو آنست که کدو را در خمر کرفته و در زیر آ

تش بدیزند و سپروں او رند و آبی که داشته باشد بکرند

درم یکی یعنی آماش اگر باد بود علامتش انتفاخ

دفع ورم پنجر

بگیرند تجربه شده است خیلی مجرب
گلاب اعلا ۲ فنجان
معجونه جهار عدد
ایارج فلکی سوخته نیم گرم
گلاب ربیخته باشند اوقت
دارند بر علقوم بمالند
دفعه رفع خواهد شد
بعون الله تعالی

ورم رطوبی یعنی ورمی که از رطوبات بلغمیه پیدا شود باروغن خروع ریخته باشیه ریحی چه بود ورم رطوبی زیاده
مده کردن نشود با آنکه باو کرده میشود ملطف ورد
۸۲ تحلیل خاکستر کرم کرده برو بر رطوبی
چنرا گویند که اطوس را رقیق گرداند چون روغن
ورم رطوبی یعنی اماسی بزم تولد این علت از بلغم

[illegible] خانه
[illegible] که [illegible] نطرون
[illegible] چون باورم [illegible] نبود که [illegible] نه
[illegible] بزوران [illegible] گلاب طلا کنند [illegible]
[illegible] مزوج [illegible] بعد [illegible]

کیفیت طلا کردن یعنی بوده ارمنی
بیخ منقای بکوبند و بیزند و بده و چندان آب سرکه
و آب مورد یا آب دولانه و قدری عسل سرشته نیم
کرم طلا کنند خنازیر که اماسی باشد خورد و محکم بر رنگ
اعفا و بگذارند چسفیده و حدوث این مرض
از امتلا و قصور هضم است رباعیه هر کس که گرفتار

خنازیر

وجع ورم خنازیر

خنازیر پرسنده نور مانده این مرض بتقدیر پرسنده بچون کرده خمار
فلفل و مرخطمی و رفت کارش بره و بند پرسنده دست خمار مذکور
فلفل دو مثقال کل خطمی یک مثقال بکوبند و بیزند و رفت
ورم بلغمی را رند و بهم را بهم سرشته نمی و سازند علوکه اماسی بود
بشکل خنازیر اما بگوشت چسبیده نباشد و کاه باشد که مقدار خربوزه
شود و تولد این علت از بلغم غلیظ است رباعیه هر خسته و ما که
سلعه پیدا کرده ۵ درد اپیره خسته دلان جا کرده چون او و یه معفنه
کرده طلا آورده بکف آنچه تمنا کرده ذکر او و یه معفنه وصف
طلا کردن آنکه آب نارسیده و فوفل میس از هر یک دو مثقال
از بیخ و بوده ارمنی از هر یک [illegible] د و بریزند و بده مثقال
روغن کل که مغتش در وجع البطن معلوم شد سرشته نیم کرم
طلا کنند عنکه اماسی بود شبیه سلعه اما از مقدار قندقی
زیاده نشود رباعیه عده که بود سلعه در شکل شبیه چون ای
رض کس شود به جاهل به فقیر باید که بما او به نیدا سرب
بر موضع آن بقول بقول اهل تنبه تر تا که اماس بود کرد

سلعه
ورم اماسی
شبیه نصف خربزه
شبیه هم خصیه

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.org
tarikhema.ir

دفع مرض جذام

Dr. CARO
19 ISFAHAN 35
MINASIAN

[illegible]

فایده شفیه دفع دی از تندیست جذام که آنرا سرطان جمیع ا
علامتش سرخ تنک مایل بسیاهی و تیرگی و شک و
نفسی و کرختگی آواز و بسیاری عطسه و پشته شدن
منفذ بینی و طهر غدد و دیگر اعفالت

[illegible]

صفت
طبخ افتیمون سنائی مکی خاصه هفت درم پوست
هلیله کابلی پنجدرم بسفایج نیم کرنه و بنفشه و بادیان

مرض جذام گوید

و بهر سیاوشان و تخم کاسنی نیم کوفته از هر یک سه درم عناب
دسپستان بیست عدد انجاری پنج عدد و همه را در یک کاسه آب
چوشانند تا بنیمه آید صاف کنند و پنجدرم افتیمون در خرقه
کرده در آب آن بمالند تا مزه خود را باز دهد پس بیست مثقال
سرنجبین سفید ده مثقال مغز فلوس در آب آن حل کرده
و صافنموده یک مثقال روغن بادام که خشش در سی سو داوین
مرقوم شد اضافه نمایند و نیم گرم رغبت فرمایند و غذا آب تخود
نیم کوفته و کوشت ماکیان فربه و دارچینی و اسفناج کند جزره
چه [illegible] یعنی آتشک علامتش آنست که پوست را بگزد و بسوزاند
و اندکی بگوشت فرو رود و چون [illegible] و داغهای سیاه بماند

[illegible]

دفع مرض آتشک

دفع مرض نملره

[illegible]

نملره یعنی جوشترهای ریزه که بخارش و سوختش بود و حدوث
این علت از صفرای مصرف لطیفت ربایحم ای تن زبرد زغلبات صفرا

دفع مرض سل

جوشش سرده +

نوشانیم دهند از آن آفوده صفرا جوشش کند بیرون کنند بعسل خورانند
سودت کند شوی از آن آگهه لفاظ که جوشش بود هر آب شیه
بابنه که از سوختن آتش حادث کرده و تولد این مرض از تصعد مایه
و محتبس شدن وی در مکت جلد است ر باعیه

کردد چو زفاظ مثلث دانفه
رکزن کنما نرمال کوی آنگهه
پیلک زلکناف نیک بکنی ریزه
آنگهه

سرشوی که آنرا دلم کویند چون از غلبه خون بود علامتش سرخی
رنکست باعیه ای کشته دل تو از دلم درد آده ۱۰ از زرده کیت از دم
طغیان کهه ۱۰ پاک جوشیدن ترا بناله رکه خورد
ملتین خوانم صفت ملتین سرخی و جمیع مرضهای دموی را
نافع بود عناب و سپستان از هر یک پنجاه علاه تمر هندی
و آلوی بخارا از هر یک ده مثقال عنب الثعلب و تخم کاسنی
بیم کوفته و کل بنفشه دریایی از هر یک سه درم همه را در یک پیاله
و نیم آب جوشانیده به نیم پیاله آید صاف کنند و بخورند

دفع مرض شرب

ملهم طیف

از نقص رطوبت باعث بقیای آنکه کرفتار غم از قتضای
از غم ساعر مدام رواست می صحت طلبی طاکن لذیذ نیق
تا کی بمرض روی ره ناکامی صفت طلبای مذکور نیق نیفه
سیماب سه مثقال خای سفه ور روغن زیت یا روغن کاو
از هر یک پنجمثقال روغن کهه پیه بز که تا بسته باشد
ده مثقال نصه را بهم آمیخته کف مال کنند تا سیماب بشود شب
در اعضا مالند و احتیاط کنند که بزیر بغل و کشاد ران و پس کوشش
نرسد و صباح بحمام روند کثرت العرق ر باعیه

ای کثرت عرق
حادث
عرق شد
الم مالی

صنان یعنی بوی بغل و حدوثش از نقص خلطیت که در
حرارت قلبیت ر باعیه شنو ز من انکه از جان بتابه
مهمل خوراب برک و سیب آبی ۲ با برنک تو تیا چا میز و بمال
باشد که از بیمرض خلاصی یابه ۱۰ حرقة الثعلب یعنی سوختن

دفع سرطنج آتش

عضو از آتش ساعیه از آتش اگر دست تو سوزد در پاره
در عضو دیگر بگیر و کافور بسای و آمیز بسرکه و بر جای سازد
خشک و دانگاه زمان زمان طلا میفرماید

داء الثعلبه که ریختن موی و پاشیدن قشرهای رقیق بود

داء الثعلب که ریختن موی تند پس علامت تدریک
زرد موی و صفرادی سرفی و زردی موضع علتست
در بلغمی و سوداوی سفیدی و تیرگی آن ساعیه

بالشه چون داء الثعلب در حدوث داء الثعلب استدعاء
پاچورد در حدوث بیدا پیدا کرده
شعیر طبیعی که عبارت از سفید شدن
موی در جوانیست چون از خشکی باشد علامتش بسیار تحلیل
بلاد خشکی دان و لاغری بدنست ساعیه هر که که طبیعی
شب کسی و در راه جو اکوش بود دست رسی و چون
غیر مرطبات رغبت نکنند و در مدت اندکی به نفع برسی

مرطب چیزیرا گویند که رطوبت از وی تولد کند چون انگبین و خربزه

اف اط جعود شعر که سیاهی در هم رفتن موی بود چون موی
زنگیان اگر از گرمی و خشکی بود علامتش نفع یا قلت چیزهای گیرد
و در چون فرفه و کاهو و متضرر شدن از چیزهای گرم و خشک
چون زنجبیل و علت ساعیه

از آنجا که بعد جعودت شعر سیاهی
سر و در شش از علاج نفع
زرد موی مذکور شد شقق
صفت روغن بادام در قوم السوداوی
الشعیر شق شدن موی چون از خشکی مزاج باشد
علامتش عدم رطوبت بدنی و خشکی دانست ساعیه

بالشکوفه ساعیه
هزال مفرط یعنی بسیار لاغری خواه بیش کم چون
باشد و خواه غیره ساعیه ای گشته چنان لاغریت پیدا

در راه مداوا کنی اجباری ۷ باید که بصحبت گذرد عمر ولی
با کثرت صحبت نباشد کاری ۷ افراط مکن نیفزاید یاری

فربهی تولد این مرض از کثرت رطوبت باعیه از کثرت
فربهی ترا بیماری ۷ خود را زره علاج کن غمخواری ۷ چون عیش

در هیچ مرض مناسب نبوده باید ز تو جام را حظ بپرداری ۷
علاج گزیدن جانور لدغ العقرب ۷ لدغ العقرب یعنی گزیدن مار و باعیه

گفتار شنو چو لقمه چیده است ۷ از حاصل و علم صاحبی دیده است
زان کز تو گزیده است مار ۷ یا عقرب کرده است نیش کار ۷

لدغ العقرب یعنی گزیدن کردم رعیه ۷ هر که نه
عقرب اگر بچیری ۷ زخمی که دهد کند از عیش بری ۷

چون تو بهبود نپذیری ۷ نمک شمیار ۷ طلاکه زه
بمقصود بری ۷ اشاره بآنکه خوردن کرفس عقرب گزیده را

معالجست باعیه ای آنکه بشیوه خر دره بردی ۷ گویم تو
کز برزکی و کز خوردی ۷ عقرب چه تر کز بهر نگ که هست

83

هشدار که کز کرفس خر زی مردی ۷ نمشاید تعلیف گزیدن دعیت
انواع عیش مصریست که مثابه مکسی بود که کرد شمع و چراغ گردد

سفوف دارویی سود را کویند که کف نفذ یا شربتی از شربتها آنچنان
میل کند لسع الزنبور یعنی گزیدن کامیز از جمله خواص وی آنست
که چون بر مهتر مگه نشیند و بگزد آن نا ز اهمار روز هلاک گردد

عض کلب یعنی گزیدن سگ
علامتش آنست که احمر العین و لعاب از دهانش رقتی گیرد و سر در پیش
افکند و دمش در میان هر دو پا فرو در زمین کشد و در رفتن مثل
مستان بود و بهر چه رسد حمله کند و او از کند و سکان از وی گریزند

مثل دیوانگی و دوست داشتن بهمانی و گریزان بودن از دشمنانی و مرتبه آن
از هر چه بپذیرد خاصه از آب ساعتیه [illegible]

[illegible] از نبه طلب [illegible]
[illegible] علاج کسی که او را زهر داده باشند زهر سه نوع معدنی و نباتی و حیوانی
معدنی چون سیماب و سم الفار و مردار سنگ و زنگار و زاج و اهک
و زمه بور و نباتی چون بیش و عاقر قرحا و بیش و افیون و شیرنگ
و حیوانی چون زرایح و زهره اعنی و زهره پلنگ و گرگ دم و گوزن
و چنگل شیر

نسخه بسم الله الرحمن الرحیم گ بگیر از طلب
که جز دعای او نگوید روز شنبه جز رضای او نجوید روز یکشنبه
با دو تا پر باشد خرم میگردن ۵ دولت اقبال او هر دم فزون
بر دلش هرگز غبار غم مباد ۵ یک سر مو از سر او کم مباد
مقدمه بباید دانست که غرض از طلب و امر است

یکی حفظ صحت و دیگری ازاله مرض حفظ صحت از ازاله مرض اسهل و اهم است
برای آنکه علاج را طبیب حاذق میباید که بر تشخیص و معالجه او اعتماد باشد و طبیب
حاذق نادر می باشد و اگر طبیب حاذق پیدا شود میباید مرض از اول امر معلوم
که معالجه پذیر باشد و اگر معالجه پذیر باشد میباید که اسباب معالجه
مهیا باشد و زمان معالجه بگذرد و اگر اسباب معالجه مهیا باشد شاید
که مریض اطاعت طبیب و اگر مریض اطاعت طبیب کند شاید که قوت طبیعی
مریض وفا کند بزمان معالجه و اگر قوت مریض وفا کند معالجه را نشود اثر
ضرر حواله از جهته تحلیل حرارت غریزی و غیره و بدن بماند و الذا اسیدام
فرموده اند که الاحتماء افضل من الدواء پس بر کس واجب و لازم است
که حفظ صحت کند حفظ تصرف در شش جزئیه کرده و که از آنها ستة ضروریه
گویند [illegible] ستة ضروریه [illegible] بدان وجه
ان ان بان از برای تعدیل روح بکشاق و اخراج فضلات شش برد
نفس و ماکولات که هوای مذکور صاف و معتدل بود و محل نباشد و از انکار
نیتان و انکار خبثه و نباتات زوبه و نتن جیفه و دخان و غبار و امثال اینها
حافظ و محدث صحت باشد و چون متغیر شود حکم او و محدث مرض و موجب عسر

tarikhema.ir

از اله ان نکرده و تغیرات هوا یا طبیعیه است یا غیر طبیعیه و غیر طبیعیه یا مضاد
طبیعت یا غیر مضاد و تغیرات طبیعیه مثیرات فضلیه است و مراد
بتغیرات فضلیه تغیراتیست که حاصل شود در هوا بسبب اشعه مضاعفه
و لابد است از تعریف فضول بحسب اصطلاح اطبا پس گوییم ربیع زمانیست
ابتدای آن زمانیست که پیدا شود در درختان و نبات و اشجار رونق و تازگی
باشد در و پوشش معتدله از جهت برودت و بتر و یخ معتدله
از جهت حرارت و خریف زمان مقابل ربیعست و صیف
جمیع زمان حاره و شتا جمیع زمان بارده و نزدیک است که
ربع پیش ابتدای آن اول حمل یا پیش بعد از بقیه تا نصف شهر
باشد و خریف مقابل آن و صیف و شتا آنچه بینهماست
پس هر یک از ربیع و خریف اقرب بود از هر یک از صیف
و شتا و هر فصلی مورث امراضست که مناسب آن فصلست
و مزیل مضار آن مثلا فصل حار رطب مورث مرض
حار و رطبیت و مزیل مرض بارد یابس و فصل بارد رطب
مورث مرض بارد و رطبت و مزیل مرض حار و یابس و تغیرات

غیر طبیعیه

غیر طبیعیه که مضاد طبیعت نیست از اسباب سماویه
می باشد و از اسباب ارضیه می باشد اما اسباب سماویه
چون مجتمع شدن شمس از ورای که عبارتست
از کواکب کبیره کثیرة الضوء چون مشتری و زهره
و شعری و قلب الاسد و غیره در درجه یا دقیقه که شمس
در آنست چه اجتماع انها با شمس موجب زیادة حرارت
هوا میگردد اگر مقارنت باشد و اما اسباب ارضیه چون اختلاف
مساکن از جهت عرض یا مجاورت بحار یا جبال یا از
جهت وضع با تنوع تراب و عرض مقدار تعدیت
از خط استوا که در غایت اعتدالست و اقلیم ثانی
و ثالث مفرط الحرارتست و سادس و سابع مفرط
البرودت و رابع از این جهت انزدیکست باعتدال
و مجاورت بحر مرطب هوا است و بلد بحری که در میان
یا کنار دریا بود مرطبی است و در کر حر و سردی معتدل
از جهت عمیان هوا و بر مؤثر باین معنی

بتخن نمی شود از محسن در صیف دبته آد نمی شود از نبرد
در شتا بواسطه غلیظ هوا در طوبت مکر اندک وجبل شمالی
مسخن است از جهت منع او هبوب ریاح شمالیه پارده
راو حبس او ریاح حاره جنوب را و عکس شمس بر بلد
و جنوب بر دست از جهت منع او هبوب ریاح جنوبیه
راو حبس او ریاح شمالیه را عدم عکس شعاع شمس بر بلد
و مغرب افضل است از شرق از جهت سرد متقل شدن اهل بلد
از بهر دلیل سوی شمس قویه دفعه واز جهت منع
او ریاح مشرقیه را که افضل است از مغربیه از جهته
هبوب مشرقیه اول نهار بمقاصبت حرکت شمس
و هبوب مغربیه آخر نهار بمقاصد حرکت او بلد
مرتفع اصح است و تراب کریتیه مخلف و مسخن
و محرق و مرت و تراب سرتیه یعنی زمین اب خیز
که ایشی نه جاری بود و در صرفها جمع شود مرطب و مفضی است

وجبا

86

وجبا متوسط اندانست و هوای بارد و مجود اصح و محسن اوست
و محدث زکام و سرفه و صرع و رعشه و هوای حار مرض و ضعف
و مکدر حواس و مثقل و ماغ و موالد ضنات و حیات در ردست
و تغیرات غیر طبعه که مضاد طبقت چون وبا که کنایت
از عفونت هوا عفونتی که بیرون رود با آن عفونت
از اصلاح جوهر روح و سایر چیزی که منوط است
از وجود تعدیل بدن و غیره دوم از سته ضروریه اکول
و مشروب و حفظ صحت بماکول و مشروب چنان توان
کرد که آن غذا از بزمان گندم پاک خمیری که در تنور
بخته باشد و بر بره و بخود و گوشت گوسفند یکساله
و بر غاله و بیهو و کبک و دراج و دزده بخم بنفشه و از
میوه ابر خربوزه شیرین آبدار و انگور نارکه رسیده و لیت
خوشبوی سفرجل و امرود ناشپاتی و انار و انجیر بیدانه
افتضا نمایند و التفات نکنند بغذاهای روای
چون خشخاش و کاهو و غیر مکرا زیرا که تعدیل

رغبت کردن غذا بیمار

مزاج یا ماکول وطعام نخورند مگر وقتیکه اشتهای صادق پیدا شود
وعلامتش که بعید العهد باستعمال غذا و معده از آروغی که مخمر بوی طعام سابق بطعم آن نخورد وقرقرهٔ باشد وعلامت رغبت نکردن
آنکه برخلاف این بروی باید که بموز رغبت طعام باو کس نکنند
وخود را از او خلاص نگهدارند که در ادخال ضرر بیرست
وضرر تکثیر الوان که چند نوع غذا در یکوقت خوردن والی لزمان
اکل که مدت زمان اکل دراز در از کردانیدنست نزدیکست
بضرر ادخال وحکما گفته اند که بهترین نوبتها در طعام خوردن
آنست که در دو روز سه نوبته اختیار کنند یکروز صباح وآخر
روز وروز دیگر نماز پیشین واین مختار شیخست وبعضی
گفته اند که در شبانه روزی دو نوبت چنانچه فاصله میان خو
غذا از شش ساعت کمتر نباشد وبعضی گفته اند که در شبانه
روزی یکنوبته و پیش بعضی این سلامتست وباید که غذای لذیذ
اختیار کنند بشرط عدم اکثار و مداومت نکنند بر تفه
یعنی بیمزه که رغبت طعام راست وقط کردانند وکمابیش آرد

87

پرهیز کردن مریض در مرض ابتدا عذیه

در مرض یعنی پرستش که مریض را لاغر و پیر کرداند و بیرحلو یعنی شیرین
که اشتها را بیفزود و تسمین بدن کند و بر مالیخولیا نیفزاید که بدنرا
خشک و لاغر نماید و دفع کند مضرت حلو را ای مریض و حامض را
بجلو و تفه را بملح و مالح را بتفه و پرهیز نکنند در حین صحت که
پرهیز کردن صحت چون ناپرهیزی بیمار است در حین
مرض و مراعات در وقت اکل و غیرها واجب دانند و گویند
که عادت اثنان آن است که عادت کنند اسراف را غوایه
رویه را باید که مزور نشوند بآن و بتدریج ترک کنند و باید که روی
مبرد قامع بود و صفراوی بر دو مرطب و بلغمی منخ ملطف
و سوداوی منخ مرطب و گفته اند مجربان از جمیع میان
شیرهای ترشی و شیرینی و قیچی و سیر و مرغ و ترب و کبر و بیخ
و پیاز و پودینه و بابونه و جعفرات و خربزه و عسل و انگور
و کله و انار و عدس و سرکه و برنج و گفته اند از جمیع میان آب
چاه و آب انهار و افضل انها آب انهار راست و بهترین
آبها از آب انهار راست که این صفت داشته باشد

بیان بدرجه اینهاست

اول جاری باشد بر خاک پاک یا بر سنگ دوم محدد
بود نسوب اسفل سیم تعید المنبع باشد چهارم خفیف انوران
بود پنجم بسیار باشد ششم سرین بود هفتم تیز رو باشد
هشتم از جنوب بشمال رود یا از مغرب بمشرق رود و آب چشمه
خارا از غلظ شنیت از برای آنکه از آن آب زاید که
بمطف آید دورتر است و آب کاریز از آب آزاد است
و آب از آب کاریز و آب رژه آب از آب چاه زاید
که آب را بعد از شروع غذا در عضم خورند و مدت آنرا اطبا
تخمین کرده اند و بر بالای میوه خاصه خربزه و در عقب مسکرات
و بعد از حمام رغبت ننمایند و در میان طعام آب نخورند
مگر کسانی که معده ایشان گرم باشد و علامت گرمی
معده آنست که از آب خوردن در میان طعام رغبت
قوی کردد و در عضم نقصان واقع نشود چهارم از سنه ضروریه
۲ حرکت و سکونه بدنیست و چون حرکت بدنی باعتدال
باشد بدن را قابل غذا سازد و بجهته ازاله رطوبات

بیان از سنه ضروریه

مرضیه تقویت مفاصل را دفع رطوبات کند و آنچه کهرا از رحم
امراض عارضیه و اکثر مراجیه و سکون اعوانست بر عضم و حرکت بر اگذار
دوم ریاضت که عبارتست از حرکت بدنی بعد از انحدار
غذا و کمال عضم اوست و علامتش اشتیاق طبیعت بسوی غذای
دیگر و غیر آنست و مدت کنذا حرارت شیره بر ریاضت مدلله
و اصغر او بر منغط و هر عضوی که ریاضت او بسیار شود و قوی
کرده خصوصا بر نوع آن ریاضت مثلا اگر بسیار شود ریاضت
در حمل اثقال قوی شود بر حمل اثقال و هر عضوی را ریاضت خاص
است ریاضت صدا قراءتست پس باید که ابتدا کرده شود
از خفیه بجهریه بتدریج از برای آنکه نفس قوی دفعتا
و متعب است و ریاضت سمع سماع نغمات لذیذه از حاد
یا ثقیله یا مختلطه بهما و ریاضت بصر قراءت خط دقیق و
مواضع بعیده حضر صامتیزه و بکار متدل چه روح بقاط
منقبض میکردد پس مجتمع میشود حرارت مکاثف و متوصر میکردد
پس بیرون می آید چیزی که در دست از فضلات بدموع

در کوب جنبل چون باعتدال بود ریاضت جمیع بدنست و تکمیل
او اکثر اوقات از تسمین دفع است و قهقهین را به تکمیل لقاحی
امراض و همچنین ریاضت جمیع بدنست تی و اراج و همهود قیاسی
ادق عدا لو مضطجعا و ترنج ملیت و راج جمیع ارجوحه مرادق
مهد که کاز کوبند و همچنین ریاضت جمیع بدنست طی و خیل اما
از ریاضت قویه است که تکمیل و تسمین او بسیار است
و ریاضت بدن دلغش است لعب بصولجان و برابر است
آنکه آنکره صیفرا باشد یا کبیر جهته آنکه بدن را ریاضت ظاهر است
اما جهته آنکه نفس را ریاضت ابرتست که لازم اوست فرح
بنبه و حزن بانقوها رود و اطلاق ریاضت بر فعل نفس نوعی
تجوز نمیست از برای آنکه ریاضت مخصوصست بحرکت بدنی
چنانکه قبلا معلوم شد و از قبیل ریاضت بدن دلغش است
سابقه بکنبل و رکوب بعینه ریاضت جمیع بدن و محرک اخلاط
لطیفه و غلیظه و قلع امراض مزمنه چون جذام و استسقا و متوی
مبده است و چون از وضع ثانی و قی و اقیئو دلغ تمام دهد

بیان امراض مزمنه

متعاقب تر بچنین سعید در آب آن حل کنند و صاف نموده بیاشامند
باید شد و غذا عدس مقشر و اکرا و باشد کشنیز تر و قتی
ممزوج مذوی کنند و بعد از فصد و تلیین طبیعت هر شب آب لیمو یا سیب
عوزه یا سرکه بست متعاقب به نبخ متعاقب او غرغر کل که صفتش بدرج
اظهر معلوم شد یا بروغن بنفشه و قدری گلاب آمیخته نرم گرم بمالند و
صاح بحمام روند حصف نیم جوشهای سرخ ریزه که عضو را
بگزد و خانکه گوئی سوزن میزند و حدوث این از بخاری
غلظ نیز است با عقیص و سنبل و سعد و نبخ و
آب آنرا که حصف در آن جوشانیده باشند و بکاهند
و بآن سر را بشویند و خارش آن را ساکن گرداند

علاج مرض حصف

نبات اللیل یعنی جوشهای سرخ و که با خارش بسیار و بهای
سر و بواسطه بسته شدن مسام عارض شود با عقیص
چون عارضه نبات لیلت ناکاه آید بطبیعو داروی
مسهل خواهد و آنکه بگلاب و سرکه و روغن گل و مبال و قتی
با قاپیکه و کاه صعتر تلیت ادویه مذکوره را در آب قلیا نرده مقال

علاج نبات اللیل

دفع مرض سعفه

کتاب مجتمعات رونغی کل که صفتش از سلسله مذکور شد ده مثقال آب سرکه

دفع مرض سعفه — قدری صبر را بهم آمیخته بمالند سعفه یعنی جوشی که گاهی در سر و از وی ریم ظاهر شود بشکل عسل و گاه باشد که رقیق تر بود و گاه بود که خشک باشد و مستمر را که از وی ریم رقیق ظاهر شود شریخ گویند

علاج مرض بثنیه

ارغنت کلفه آب چوشانده صاحبقرانه

سعیه

میل حلفوم شود زاک کشان ده — امید بهجت تو مهل تا نرود ماه

بسرکه مقاوس زر بریم و گاه ده

صفت ضماد مذکور آن سیاه و مثقال آن شش مجتمعات بکوبند

بریزند با جبر که سرشته آکند جا بخیه که جنس سعفه است

وانرا پشته چوزده و گاه خوانند سیاعتیه گاه ده

نسخه دیگر اجوه عرض آبدین ورق بیاراده

نسخه دیگر شنجرف والمنت با بان ورق بیاراده

نسخه دیگر سرشته خمی حمار و بیخه گاه ده

صفت ضماد مذکور آنش ده مثقال از هر صفت مثقال آنکه

حل کنه مجتمعات صبر سقوطری سعه اضافه نمایند و ضماد کنند

فرنگیه یعنی آبله فرنگ علامتش چوشش اعضا و درد بدنست

90

دفع مرض آبله فرنگ

سباعتیه در آبله فرنگ ایصاحب جاده بهر دغم عدو قوت

خورد از رگاه ده قی مکین واز اطعمه در صحت دیگور غمخور

جز طعام پگاه هم در علاج آبله فرنگ سباعتیه

ای زانو زنگ حال آبله

دانسته شده از دواج خصی گاه ده

در هر دو سه ماه فصد کن کامین علت ده

از فصد نقوص دفع بود دانوه فرنگ سباعتیه

سم در علاج آبله فرنگ سباعتیه

در روشنی حب ده

در دفع فرنگ سباعتیه

علاج آبله فرنگ

صفت مجتمعات مثقال چهار مثقال هلیله زرد سه مثقال کرفه

وانچه سیماب نخست مثقال قند سیاه پانزده مثقال لادن سه

در روغن گاو لذ مرکب شش مثقال هم را بهم آمیزند و کف مال

کنند تا سیماب کشته شود پس چهار قسم بخش سازند هر روز چه

بخش را معلوم که یک بخش صباح و یک بخش آخر روز فرو برند

فایده خط کش طلای

زراوند ۲۰ — کوکرد ۲۰ — فرار ۲۰ — عقاب ۲۰ — سرالفار ۲۰ — دیگ ۲۰

این نسخ اجزاء او

کوبیده و شسته بآب خیسانده و شسته و

در سایه خشک کرده در روی

آتش گذارد و باروغن از

این اجزاء بیرون آید

بعد از آن بردارد و از

همین روغن بر زهره

آب شده یا آنکه زهره

در روی آتش سرخ کرده

همین روغن ۹ قدری

بر آن زهره سرخ شده

مالیده در حال

شم س اعال ا

شفه عرب ا

زراوند ۲۰ — کوکرد ۲۰ — فرار ۲۰ — عقاب ۲۰ — سرالفار ۲۰ — دیگ ۲۰

اصل نقاعیده دیگ

زراوند ۲۰ — کوکرد ۲۰ — فرار ۲۰ — عقاب ۲۰ — سرالفار ۲۰ — دیگ ۲۰

برداب ۲۰ — برین روش ۲۰

این ۳ اجزاء ۹

عمل نماید

در میان زرف سفالین

یا چنین رخنه و علاقه

زرف یا استکان چنین

یا فنجانی که از کل باشد سرنگون

نمایند که اجزاء مذکوره ۹

در میان آن فنجان در زرف

بر زرد و کنار فنجان سرنگون

شده ۹ با چیزی بر میان

آن زرف قایم بچسپانند

چنانچه آب از کنار

فنجان به اندرون

زرف بر اجزاء

از آنجمله

احوذرا با عتدال هوشند و تا وقتی که صحت یابد غذای شیر برنج

با نمک بقصد سعید سعه یا نبات سعه و نان مایه دار با نمک

یا چغندر و یا بزغاله با نمک خوردن صفت سفوف سیماب

هلیله سنکی و بوست هلیله زرد و پوست هلیله کابلی و بوست هلیله

اهلیله سنکی هر یک جزو معادل کوفته و بیخته سیماب صفت معادل شکر

بشانزده همه بهم آمیزند و کف مال کنند تا سیماب بکشته شود پس جهار

حصه شکر قند کنند

معادل هر روز صبح قدر یکقسم صبح و یکقسم را شام کفه زنند

و تدریجا کلاب از عقب آن بیاشامند و خود را با عتدال هوشند

و تا وقتی که صحت حاصل شود غذای مذکور خورند صفت

دوکردن چوبه یعنی سیماب شش مثقال بخش کند با عتدال

بپوشند و هر روز یک بخش را در ظرف آهنین بکفه در زیر دا

خود کنند خود را با عتدال هوشند و پیش از خود کردن یا چه

کباب بر گرد کریان و کردن چوبه چند تا خود روز کریان

بماغ نزدود و قوت پنبای را حضر نرسانند تا وقتیکه صحت

حاصل شود غذای مذکوره خورند هم در علاج آبله فرنگ

فوقه الذکر نرهو بدازان
آب در میان زراوند زنجبه
و زراوند سو با میان فنجان
شده وصل شده در میر آتش
کذارد یا آب زراوند بقوام
آید خوب بجوشد بدازان
زراوند سو بکذارد آرد آب
جوشیده سو بماند ازرد دعلاجه
هم آب سرد بران زراوند
بریزد باز بیهم در روی
آتش کذارد تا که آب دوبت
بجوشند باز بهم آب جوشیده سو
بماند ازرد دعلاجه آب سرد
بران زراوند بکذارد تا
۱۲ بار بریه میان
میان آب سو بجوشاند
دیا بماند ازرد بدازان
زراوند سو

حب کنجده صفت حبی است که بسرشت باشد در سایه خشک
ساخته دیخته وصلایه کنند تا مرهم شود واکر خشکهای سفید انکه
بشکل کریون بر است یا پای یا عضوی دیکر پید است قلفل سیاه را
در آب جوشانیده عضو را ناوف به بخار رانج دارند تا آب
آنرا البته کهنه خلاص کند تو با یعنی کریون چون از ماده رقیق بود
علامتش لخلخور زرد است رباعیه

ای از قبل تو
ازدل وجان خادمکن آزرده
ارباع اصل سال مدت داده
صفت خمار مذکور خردل غنچه بکوبند وبیزند وبکوبند
وبا سرکه سرشته خمار سازند واین ضماد را وقتی باید کرد
که کریون غیر نیفه که بکوشت زورخه باشد واحتیاج
بان بود که جراحت کند اما هرکاه که غیر نباشد کوکرد زرد
کوفته دیخته وسیماب بکر بسیس حوند کذرانیده از هر یک
حرمنقار روغن کاو خالص ورونغنی کهنه وسیم نیز که لب آب
شسته باشند از هر یک غنچه نیم ابهم امیخته نک مال کنند

تا بجا

دکفته
از آن ضماد
92
از زراوند سو ترشه در زنجبه
بعد از آن سرخ نخه بعد از آن
در آتش سرخ نخه بعد از آن
زراوند سو ترشه در زنجبه
بعد از آن سیاه نخه بعد از آن
قدری از بیخ روغن بران
بزنند در حال بسوزد
شفه کل باید زراوند عیق
بطور مرهم باشد
بطور مرهم نیز
در این عمل چیابیدن
فنجان برزراوند شوراب
وعلاجه همین نخ افزاید
در میان شفه زنجبه
دشفه سو در دست کرفته
در روی آتش شفه سو

ماند از زراوند سو
ماند از زراوند سو
ماند از زراوند سو

DR. CABO
19 ISFAHAN
MINASIAN

سرشته صحت بپرهیز کن از موالدات صفرا چون شهد شراب
حلو مغز پسته هم در علاج خارش اعضا بپرهیز صحت
که ایکه در نیز لکه خاریدن اعضاست تر ایکه وکه از مهل بدرد
و حمام زین ورطه بری بی سب صحت ره جو بعد از ار تکاب مهل
هر شب آب لیمو یا آب غوره یا سرکه با روغن گل یا کنجد و مقدری گلاب بر
وجهی که بدیشر مذکور شد آشامیده چم کرم بمالند و صبح بحمام روند اول
یعنی از نخ تولد این علت از مالیخولیا بلغمی یا سوداوی یا مرکب از بعلت
از علت تولد این علت

داری چه فایده دارد اگر چه علت
دارد اخریفی یعنی کرد مه وان ورم بود نرم و نیک بناخن که
مایل باشد بسرخی ورد عظم کنند رعایت در کل زمانات
بدین کنم قاعدة کر بهر شفا بود تر امایده، یک رک مهل خورده
میب زطلا، از سر که وافیون که بری فایده، و مل که بدبل
مشهور است بدترین انواعش آن بود که عور پشت داشته

باشد ناچیه و بغل اکرت غنچه صفت نکشاده و دلگشا تو زنگین
نشاده و تصمید کن کر از خرد دل انگیز مویز کز قیه مرض رهی شدی ازاده
صفت ظاهر مذکور انجیر تر یا خشک جوشانیده علف مهر اشده داده علف
دانه بیرون کهنه هفت مثقال بکوبند نام چو مریم شود خرد دل
کوفته و پخته اخاذ نمایند و بنم کرم خاد کنند خرما گرامایس
باشد کرم و داخل موضر بود که مواد بخار بلغم پخته نامایند

[illegible] ۵ م

[illegible] ۵ م

[illegible] ۵ م

صفت ظاهر مذکور انجیر تر یا خشک جوشانیده
مهر اشده بقدر حاجت بگیرند و بکوبند ناچیه مرهم
شود نم کرم ضمادت کنند دنبله که آماس کنند شبه بخراج
الا انکه کرم نباشد رباعیه با تنی زد پیله چون بدرد افتاده
از درد غمان صبر از کف داده تقصیر کنی از پوره و فاعون

[illegible] ۵ م

[illegible] ۵ م

[illegible] ۵ م

برگ بزرگ بنفشه برگ خرفه هر یک
مقدار مساوی بسفیده هم مرغ یک
تمام بزن چند دقیقه مالیده دوسه
زعفت سفید یک ماعت بخوابان
دوباره مانند مرغ بپزند و غذا
باب گوشت مرغ حرفه پسندد
تحریر است انتهای
دعا دوا

دوم شنبور لیسه

یعنی عکس نوشته ده مثقال کوفته و پخته بیست سر که باعیه آبی دیده درشت
ورپه وانداره اجزای عمت راشده چون شیراز هکر مرکب دارچینی
مهل کردی و کردی بتوعهد مدرستی تازه و بعد از ارکتاب دارچینی
مهل و فصد اکر علامت زیاد و تا خون نبوده باشد و اطیل
تلطیف غذا کرده براب بخوابنیم کوفته و ماشی مقشر و سیر سبز
ریزه کرده یا خشک کرفته بروغن کاو اختصار نمایند و اب
ارهاکه سه روز در ظرفی کذاشته باشند تا اجزای ارضی آن
بته نشسته باشد خورند و پیه بز چهار مثقال سیر سبز شسته
یا خشک یکمثقال جدا جدا کوفته بهم آمیزند و صلایه کرده بر موضع
جراحت نهند تا جراحت را بیشتر از انکه رشته بتمام بیرون
آید نکذارد که درهم آمیزد صبح و شام روغن کاو را که سیر سبز زیاده
کرده یا خشک کوفته در دو سه جوش داده بر عضو مالوف
مالند تا وقتیکه رشته فربه کردد و بابندک مدتی بمشقت و دردی

دوم مرغی حدرس

دوم آبیه بچه کان

بیرون آید حدرس یعنی آبیه بچکان علامتش تب لرزه می دارد
پشت وار جادر امدن در خوابیدن باعیه

در بیان سرخجه

ای از جدری دوره جان فرسای ۵ یا ماش عدس آمه
آنکه مایل آنی از شربت عناب ۵ شود بهبود ت
با آب کلاب رغبت از فرمای صفت شربت عناب
در سرسام گذشت حصبه یعنی سرخ فچه علامتش تب دایم
دیدی نفس واندوه واضطراب وبیخوابی وتشنگی است

معالجه

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دفع مرض بهق و برص

باستوه بکوبند و بیزند و با آب کشک جو سرشته هر شب طلا کنند
و صباح بحمام روند بهق که سفیدی یا سیاهی نود بر ظاهر جلد
و گاه باشد که در گوشت نفوذ کرده باشد علامتش آن بود
که چون سوزن بموضعش زنند خون بیرون آید

رباعیه

گردد چو بهق بدید دعائی بنویس
بنویس بزعفران و زیره بر کاغذ
بنویس بزعفران و زیره بر کاغذ
بنویس بزعفران و زیره بر کاغذ

دفع برص

برص نیز از بهق فارق است و کیفیت گرفتش
آنست که کمیز زهر بلور و بیم من شوره را بکوبند و بقرع
و انبیق وقایه بکشند چنانکه گیاه گیرند برص که سفیدی
یا سیاهی که از ظاهر جلد در گذشت نفوذ کند و با گوشت
رسیده باشد علامتش خلاف علامت بهق است

رباعیه

ای آنکه بدفع برص افزون کوشی
در صیف و زمان مدبار دیگر نوشی
این عارضه فاحش را اگر چاره کنی
بیدی بکنی و صاحب گنج شوی

ممتحن فی

یعنی چهار پاکیزه

DE CARO 19 ISFAHAN 35 MINASIAN

دفع صعب الفرح و کرم دراز

ولـه

با بهر جرب کشند در چشم کرد و حواسه روز را نیکوتر تا

ولـه

باعث نشئی کند دفع نزار
ارزن زاوه طویل ازینک دم

ولـه

خیف را بیخ بیرون اولو
آنرا ذرق کرم دارد

ولـه

هر که را کرمی جگر باشد
پس بامنر با شراب زرشک

ولـه

کو طلب آب بهستان افروزه
وانکهی میل میکنش هر روز

دفع ضیق النفس

ولـه

در سبوی نو کل حکمتاسم حرکوره سبونو کش پس چونو که رم
نافع افتد زبهر ضیق نفس چون در و سرکه
زکرص ارزهر چه نسرد محتر زباشش و انکه زیبی
طلا طلب کن خطمی و کل سفید خشخاش برورم چون
سهی افکنده کاوه که کند نفع نه بنه خوردش نافع افتد
چو خارش زای موضعیرا که کنز و زنبورش کل سنبد

در قوت جماع توان

چو سایه مرد وانگه باتب پشت خود سازد ضمیر نشش
بزن هرگه دهد زن بی‌تردد ز فرط خوستی کرد و اسیرش

در باب لذت جماع

ماض حضه مرغ آشه ماده
زخیص پیوان بروی مرغوش

صاح عاض حضه مخفف
ثنب

زن چو ماند دار چینی در قبل
از سحر که تا بوقت خفتنش
چون رسد نزدیک او مرد از جماع
لذت یابد که توان گفتنش

فصل نسخه‌ها و ادویه جماع

چون خورد با شکر شیر خاصی
سیر را چون پزی و میل کنه
سرفه کهنه را ببرد و نافع
صدره را تقویت بشارد و نافع

ورجوری بر فشار خام بود
کرمهای دراز را دافع

آنکه بیم به تنگنای جبان
که شفا یابد تجامع مکن

که تبش مانده ضداع
که مضراست در صداع جماع

روز شب مکدران به بیداری
زهر فراغ را انکه بخواب مدام شود

خواب میکن کهی
سیب بو الحضم و

ضعف دماغ را زن دهد چون پرورش کرد بس راه
در طبیخ دعود سنبل سعد و مشک بس کذارد دماغ
در فرج خویش ساز دش تنگ و معطر کرم و خشک

بسمان و بکوب با عسلش دوسه شب ساز و میل کن
فی الحال بایش در آفتاب کرم و به باین قدرت ذوالجلال
ولا فضال بکدرم عود و مثل آن سنبل مشک دانا و سعد
یک مثقال ساز معجون بشهد و میلش کن کز بر دارد جهل
تو بج و ملال کمر پشت را دهد قوت بکند دفع سرعت
انزال صمغ عربی سه فه نیکست برای دافع
انزال آواز کز مه را کشاید نیکست ارزبود حمثقال

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

وجع درد شکم

حصن دوم

برای نون مداومت به کند ۵ درشکم بود را دهد تحلیل ۵ کند ادرا
زبول وحیض عرق ۵ برد انیس دست وپا زعیل ۵

وجع درد حکه

وله

کسره را کو در جگر باشد ۵ بلکشاید بامرت جلیل ۵
عالمگیر پیدا کرد که ۵ زمغز نشنه براه تا ئیل ۵
زنیفهر حرمرص که گفته شد زود ۵ بود چون معده بی خواب گردن
صحت یابد علیل بی قیل ۵ که یابد در بدن روح توکیل ۵

وله

چوروحت رسید ان تحلیل آنچنان خوش ۵
پرورش عالب آنچنان خوش ۵
زیرا بحث بثبت ضرورت ۵
زیرا بحث بثبت تقدیم ۵

وله

بمیثه انکه زتشویش مره صفرا ۵ بود دبجانب گرمی صفت مایل ۵
زکر بخانه حمام محترز بپیش ۵ که بیجای شوی نا که ازطپدن بمیرد ۵

منافع برسنوک

وله

لسه درم ازنقل تقل کاه ۵ بستان زبوک بخور نعنا ۵
بخور مقارن کیکم کشت ۵ دیده رابر وشنی آید حاصل
ازپرسنوک خرزی گفتی ۵ تحشی ۵ دیده رابر وشنی آید حاصل

وجع شهوت زنان

وله

خون او راچو بیاشامد زن ۵ شهوت زن همه گردد زایل ۵
خود زن آب در چهار محل ۵ مزد ار باب حکمت حرام ۵

وله

بعد هر میوه وبعد جماع ۵
بعد داروی کار وبعد طعام ۵

اوی را شوی بوسه بر لب ۵ ماند اوراشتا قی قائم ۵

وله

به که رغبت کند طعام ورود ۵ سوی حمام بعد هضم طعام ۵
حسن که کاهو خوانیش هرکس خورده ۵ آب کردش دهد نفع تمام ۵

وجع احتلام

وله

کوتاه دل بیکنش نکاوکاه ۵
همچو پسا را فتد اورا احتلام ۵

نیکبخت بیند وجواب آید ۵ سعدرا بکند موافق والسلام ۵

وله

در پرچه بکه خورند ارزیوند ۵ پاک نوبدک ازبلغم خام ۵
ببرد ضعف دل ونفخ جگر ۵ ورم کلید ودر احشام ۵

غلبه را شاید

ورم کلیه

وجع نفث الدم
وشاق

وله

بکوبد نشادر وفتیق وفوفل ۵
لسوده نیم بیک بیدمشک ۵

یکدرم از زعفران هرکه خورد هر صباح ۵
معده وجگر قوت غم نبرد از دل تمام ۵

ولـه

سدة کشاید دهد قوت پشتکر ۵ درد دل ومعده را یکبود والسلام ۵
خوردن خشخاش ارد خواب آرد ۵ رقتش کن ای زبید آرام یقتم ۵
سرعت انزال اگر دارد عدد ۵
سرعت انزال را نافع عظیم ۵
دفع درد کمر کند بتمام ۵ ولـه
ببر درد دست پارسام ۵ عضو دموی سه جنس آمد ۵
کویم بتوزان یکایک بود لحم ۵

ولـه

بگس دکر که مانده غ تشنج ۵
قوت دهد بعضو کند قطع نزف دم ۵
دافع بود زکام وسعال ورعاف را ۵
نافع بود جراحت تنش را بسینم ۵

ولـه

کشنیز بود مقوی دل ۵ دریخ سدر مفید باشد ۵
خون بند ودرد سر کند کم ۵ تشویش هوا را برد هم ۵

ولـه

ولـه

اکر از دی بیاشامد مدجکر را ۵ آب هرانه سرده زایل
دهد قوت رطوبت را برد هم ۵ عرقت بند وسکم را رام ۵

ولـه

ولـه

ولـه

ولـه

دفع اسهال قدیم

بگیرم ذرنب اگر کوبه صاح ٥ ولد
نوت حل بخشد ارد آرنج ٥
پس خورد بشربت باه درم ٥ با دیم بشکند بند شکم ٥

صفت شربت عیده و جدید ٥ ولد
نوت بخشد بگرده و ثت ٥
اهل قدیم را کند کم ٥

اگر کفجد شود مراوز ملیت ٥
کند به شب رنج سرفه ات کم ٥

دفع سنجوف
زیاد رب سنجوف
و تخم رضب

من از زاید لهوت ولد
لوشد چرز کم توان گفت تلخ ٥
ایا رکین و خیکان لدود ٥
درکند دعقربت بقول حکیم ٥
جرم از ایکر کن مرهم ٥
کوبه کفه آبی زنه بهار ٥
بی کلیه اوزنه بیل ٥
چون تصرف کند در معده ٥
کند اسهال اورد بعسم ٥

ولد
پیچ نقوس بنیس تو روان ٥
کمدوران صفت به بند دخنه ٥
ولذ ریق فارغت کند زالم ٥

ولد
دانگ از زعفران نه بیش ٥
بیرد از مفاصل الم ٥

دفع ضیق النفس

شیخ از برای ضیق نفس نیک آمده و زبهر جب بود بے نظیر ٥
رغبت کنی چو یکدرم ازوی خاصیت ٥ کمتر رسد ز زخم ریندانه الم ٥

دفع جرب چشم

حنای سوده را با سرکه بیرون کند ٥ ولد
سه درم صبر زرد و نصف بنات ٥
سای پر نگاه دار ان نیم ٥

که بر دیده کشی کند ز چشم ٥
جرب چشم خارشش راهم ٥

فرزند بگیرد از زیرا ٥
فتیله از وچکم ٥

فارغ کند ت زدرد و کینه ولد
تشویش سپرز را کند کم ٥

شود حوضه چو کنه سرکه با شبه و صفرا ٥
نشه ندبر و تشنگ را زمردم ٥

برای بقول حون خلد روزه ٥
لکنه کهور و کرباث ابزار ٥

بروزد درخت چو اگهد آید ٥
بوی خوش هچو غوغه ات زدهان ٥

از دردکش خلص دهد دریکی دم ٥
لکنه بل حوم موضع زخم ٥

ولد
فرح ارد تر او در خاطره ٥
غم نماند سوی خوشی خندان ٥

بدل معده جگر بسته ۵ اشتها آورد دهد یاری ۵
نفع سپرونت لذت طعام ۵ هضم را کرد مت تمام ۵

ولـه

جزو عسلی آدمی رنگ ۵ در صد دارم چون عود دیگ ۵
دریا شد جان مرکبدان ۵ محفوظ دان به تر دو موظ ۵

برنشیم بکیدرم هر کس که هر روزه ۵ یا میزد بیت مدلک سه ۵
لکند مقراض باشد هر آجذاب ۵ وزخ تجدد شود خوشی و خذاب ۵

ولـه

توت خشک نهصد گرم ۵ طبرزد کن شربت هم ۵
رقیق با طلا میک شربتان ۵ بهم امیز از بهر مداوا ۵
طلا میب زبر امای استان ۵ اگر بیکان بماند در تنی کس ۵
چو انگبی از بدن باشد چه بیکان ۵

ولـه

توت خشک صد و پنجاه گرم ۵ بسایند نرم نرم ۵
بیامیزند با سکر سفید ۵ بخورند هر صباح ۵
بسی بیماری ها را کند دفع ۵ بسی دردها را کند رفع ۵

ولـه

توت خشک صد گرم ۵ بسایند نرم نرم ۵
بیامیزند با سکر سفید ۵ بخورند هر صباح ۵
بسی بیماری ها را کند دفع ۵ بسی دردها را کند رفع ۵

ولـه

توت خشک صد گرم ۵ بسایند نرم نرم ۵
بیامیزند با سکر سفید ۵ بخورند هر صباح ۵
بسی بیماری ها را کند دفع ۵ بسی دردها را کند رفع ۵

پنج مایه و کوشش اگر خوری بشراب ۵ بود معید پادزهر جمله جانوران ۵
وگر سرکه خوری صرف بود نافع ۵ شود علاج سدر را دوا در زمان ۵

ولـه

سی گرمیم از تردگر تخم ۵ وگر لطف میل اینه کرم نقره ۵
بکوبم ریز ریز رفیقان ۵ رفع ایمنی بی رنگه امان ۵

ولـه

در صباح کفه زنبی بکیدرم بنقند ۵ قوت دهد معده بدل نیز بیماران ۵
در ده درم شوع که واکمس خوری ۵ صفرا و بلغم ارکند دفع بی خان ۵

ولـه

سرکه باشد شوع و فلفل و زنجبیل ۵ هر یک از هر یک بسنجد بیست و پنج ۵
بسایند نرم نرم و بیامیزند ۵ بخورند هر صباح ۵
بسی بیماری ها را کند دفع ۵ بسی دردها را کند رفع ۵

ولـه

تخم ریواج اگنی چون میل ۵ وریجا سا برابر تخم کنجد ۵
بیخ امهال را بود درمان ۵ جوب حکه را مجرب دان ۵

ولـه

آب آمی قوت ناب را کل کوز ۵ مسه اکی قوت ناب را کل کوز ۵
قوت الاصل و ضعف خلط را ۵ کرکش الکوزه را در چشم خویش ۵
سود و درد اکگار را و لبان ۵ بیضه را نافی بود بیضه کرم ۵
کم رسد از خوردن خوردن زیان ۵

قوت معده

دفع تنگ نفس

دفع اکله

دفع خوردن زهر

از گیاه استخوان اسکنه باشد
زهره سولوان زده
در آب ریخته و آب
در دیگ کهنه
جوش دهد بعد از آن
برنج آورده قدری
سرد نموده در حلق
آب ریخته
داستخوان رب
تا سه شب روز
۲ بار بدهد هر بار
یک مثقال نیم

ولـه

در خوردنش کرده چون یکدانگ وزن ۵ بار دیگر با به یکدانگ اندر زمان ۵
دفع بر زهری کند آبو نفور ۵ بول اندر حیض راهم یکان ۵

ولـه

گوگرد از ضد سم منع آن ۵ شیر و از زیل و سیر و زوفا و زنی ۵

ولـه

از گیر و دانه ات علاجی کند ۵ تا نشود از زهر و یمان ۵
گر مها در از را بکند ۵ چشم ناف را شعد درمان ۵
گر بد شواریت شود انگیز ۵ خار دش از تو شود آسان ۵

ولـه

در با یکدرم فرخ کنی از زند ۵ خاصیت اغا بدت گفته زنان ۵

ولـه

زن اگر دشوار زاید زهر شش ۵ مال در فرجی که زاید در زمان ۵
شیخ را گر کنی مفعول ۵ پس بیامیزش بشیر زنان ۵

ولـه

ببر دسر فرامتی نش لکن ۵ گردنت را تر دو لب در آن ۵

۱۱ درم

فوت و بر دهان

ولـه

دو درم گر خوری بجو بوا شود بوی خوش عیان زدهن ۵
جگر معده را دهد قوت ۵ ینگ باشد ز بهر دردمان ۵

ولـه

استخوانها اورد سبک او را ۵ فوت خوان ۵

ولـه

زهره سنگ پشت را بجو خوری ۵

ولـه

گرم سرخی که خراطین گویند ۵ نرم سازی و بدهن کنجد ۵
خشک سازی چو پس شتن آن ۵ بهتی برزو گرم مرد جوان ۵

ولـه

وگر گرم دراز جو رد باشد ۵ گر زن ایدا ز دوش نفع آن ۵
گشد نگذارد اثر راز ایشان ۵ وانکه صلایه کرده بپرسی گفتی سون و

ولـه

چار مثقال گل ارمنی ۵ زن ایدا ز زنده گور زود حیض جون ۵

ولـه

ملیشا میل کند هر گرمی ۵ که بود در شش از دو سیرون ۵

برزن شدن ذکر

سعیدی و ندان

دفع درد سر و درکلی و کمر

DR. DARO 13 ISFAHAN 05 MINASIAN

دفع درد دندان

برشکم چون بنی خنطل راه ۵ ۵ ۵

ولہ

در حذر باشد ت مبند ضرر ٥ سنگ بجام چنانکہ میدانے ٥
در کنی نرم در کشش بتراب ٥ سمت کردہ ہا کہ میدانے ٥

ولہ ایضاً

در دلیکہ اجزا نکی یا کرتہ اش ٥ نفع بود چوب راکلف دوطلا کنہ ٥
بہ بایست بود چو رضوا یا کرتہ اش ٥ نوتیا بایست چوب راکلف دوطلا کنہ ٥

ولہ

مغز خشش راکہ تازہ بود ٥ پر صدف نہ کہ بود انمزد ٥
بر کف ہی مرد کرد بے ٥ سر برارد عصاے او بے ٥

ولہ

سیب چوزنجبیل ٥ سیب ہای زنجبیل ٥

ولہ

چون بگیرش نیم مثقال از خاہ ٥ ناخوش گرد بشدت از درد ٥
پس بقندش کہ شیرین در دہد ٥ باخوش کہ مبدل باخوشے ٥

ولہ

بیکی انگشتی کرد ٥ بیت مصری واہا و نہ ٥
زیادہ دیدہ است دارد کس نشنا ٥ ولہ
کبوتر را چو سر پا پر سبز نے ٥ کبوبے بپرزی سبے ٥

104

ولہ

تشنے در دیدہ بشکر رکند دفع ٥ رود خلعت فزاید روشنای ٥
بہار نرگس از جوشد فزایش ٥ بیاش مرشہد آید قراقی ٥

ولہ

زعراندش بفزاید رسند چون ٥ بود فزاید اخبار سے چون اخبار ٥

ولہ

ولہ

کہ این نسخہ بعد تو کردم رقم ٥ زندیہ ماکول و مشروبہم ٥
در اندم کہ نسخہ منظرم شدہ ٥ ماکول و مشروبے سوم شدہ ٥

خدایا بمحمد و مرتضیٰ ٥ کنز بن ظان بہر کس نصیبے رسان ٥

خوردن غذا در زمان صاحب مرض شخص

ز حکمت اگر بیع دارد حضره عنم خویش خود تا نیابی خطره
هیکن غذا آنقدر اختیاره که در معده وقتی که گیرد قراره

چو از نخوردنت رغبت کشد پس نخواهی از آن لذت آنگه مزه
بپایدت خوردن آزمایش وگر رغبت صادق آید ترا
که ضعفت مضاعف شود پس گمان غذا خواستن لایق آید ترا

وله

چو میل اشتهاء غبت شد قوت بنوشیدن شوربا در آن لایقت
وله

روایات خوانی تو مشغول نبوده چو اوقیه چوج آن شغول
وله

وز آن جمله زرداب جلشوده الا آنکه خوهی غذا آنقدره
تو انایت زود باطل شوده که از وی بود نفع بفزود ضره

غذا را بوقت اکل حافظ شوی که از اکل آن خسته و کرفه نبوی
غذای که چیزیست از آن کن حذره وگرنه رسد معده را آن ضرر
مخور چون هوا گرم باشد غذاه که با لغب بی حرارت تباه

D. OARD 19 ISFAHAN 35 MINASIAN

که باطن شود گرم چون ظاهرت دبستانی آید ز آن آخرت
که حرارت چو بسیار گشت همی بدت زایل و بیمار گشت

وله

مدار ابرودت جوعا رض شود که گردد در رودت تخلخل آنچه بار دیده
مخور را بچه بغض بار دیده که گردد در رودت تخلخل آنچه بار دیده

مرارت شود از تو نشان پذیره بروزی چو خوزگردی ای مکابد آیت
بنشان معضم آنی افزا سیره که بکبار خیری خوزی یا بحار

چو خوزی بکغذای غلیظ الس وگرنه ورا ش بزیج دهنده
غذا را لطیف از ط بخوزن غذا نگذشته زمده تر آن
غذا را بتجیت خوزانجنان که در یکزمان فارغ آیی از آن

وله

بتجیت اوان خوردن حذره غذای که نارس بعده آید
وله

کسی کو ز روی آیین بخ آید غذای لطیف اختیاره
کمی کو جز غذای لطیف اختیاره میسر گردت نیشود زینهاره

طعامی که لذیذ طبع غلیظ بوده کباب اگشته یا بریان نکوده
نباید تناول نمودن مدام که ساقط کند رغبت را تمام

در دفع عدای شور مطرب

ز چیزی که شور است افزون رخنده مکنی کرنه دشمنی جان خفته
که ناگه شود زار و لاغر تنت و شود تیره هم دیده روشنت

ولم

زنافنج حکمت عنان برتاب
مخور هر چه شیرین بود بی حساب

که گردد عوارت ازین حاصلت
بکاهد ز تو قوت و از دولت

چو خوردی ز چیزی که بیطعم بود و در شور چیزی خوری زان بپرهیز
بشور از هش میباید نمود و شادل کنی چون زبه طعم

وله

وگر خورده گردد زتو شاد دل
وگر خورده آنرا شیرینی بود

سه نی از آن لطف رغبت نماند
شش از شیرینی بود

مخور سرکه را بر مخ ای فقیر
بصفرا نماند ترا میل رطب

که ناگه بقبض لغ گهی اسیر
شادل کنی تخم مرغ ار به رطب

ولم

بران کی که از عقل دارد دلی
بلم رطب جوزات خوردن خلی

مخور شیرا خه با بیدگر
که خواند در سیدن زا آفه ضرر

مخور هیضه مرغ مسم با هنر

106

ز محنت مدانم چه سان برخوری
که انگور کلته بهم جز ورسی

وله

مخور خربزه بر شیره جایی
مخور خربزه گر خوری با پنیر

مخور خربزه گر خوری با پنیر
مخور خربزه گر خوری با پنیر

هان از خوردن مرد با بودینه
مشو خربزه براه سفر ملتزم

در و نیز زنها رسد سودنه
شادل مکنی شیر ماهی بسم

ولم

چو خوردی غذا و زمانی گذشت
همی بایدت ماء لیات گشت

سر انگشتان خربزه را صواب
بدرمیان غذا میل آب

ورت معده گرمست باشد تراه میان غذا آب خوردن رواه
بتشریف صحبت چو دارد تو داد حکما ربری سکبری خورزاد

تیریاکا ماهی
مخور حرام
اورد

مخور آب کم صبوری نما ۵ کزین شیوه حالت بدی زاید ت
بدانش تر اگر محیطت رای ۵ مر صفهای مجد بدید آید ت

ولم

کشد تا تو آذر فزون از حباب ۵ | بتت چند راکش ند بدق نرم ۵
هر انگه که در شب کنی میل آب ۵ | اگر حوکنی خوردن آب کم ۵

ولم

زاشجار آب رطوبت بقد ۵ | بیا به که شورات پیرو هم
بطرف ایجمنیان فرو شوی دست ۵ | بیا به سخن ها بیای تحتم

اگر عاقل از حود را نگاه ۵ که این هر حوخاله از غلط نیفتد
هم از آب چشمه هم از آبگاه ۵ تمتع را بجز عین علت نیند

ولم

مکن جمع با بیم و با آب حوی ۵ دلت راز دانش کا کرت بوی ۵

ولم

رسانم بسمع شریفت عفی ۵ که حرات تشنگان طاقت
رو از آب گاریز پا هیز کن ۵ ز راحت رسد بیش آنه

ولم

در از آب انهار ران آبرا ۵ که موجود در وچیزی
طلب در رسی احباب را ۵ بکوتر بعد نزد اهل

ولم

علم الله نوشی بگیرد قرار ۵ وبم از نیندی بیمار
فراوان بود تخم رنج مهدان ۵ شش انکه شیرین
که یابد ز نایشر مضرت جوان ۵ چو لعل بتان دلکشی

از اینکونه آبی کرا فتد بدرد ۵ تراحافظ و محدث صحت است ۵

چو می داخل جنس مشروب شود ۵ ذکر لبش یکی شبهه واجب نبود ۵

منسوب بدی می کنه ایشان را حاجت

شارع محمد علیه السلام نیست

چرا از انکه نفع از قلیتش بوده ۵ قلیتش بسی مقتضی بوده

زاندازه چون خورده بیشتر شود ۵ عافای باطن بسا ندرزد

کوتاه زمان دور نگردد ۵ تا نشنوی از زبان ما مدام ۵

فوائد کثیره بر او مترتب

عقل پایان کار

ندانم که چون آرم اضرعجا ۵ بر اتمام این نامه شکر خدای ۵

خدای که لطف و کرم آن اوست ۵ غذای دل و جانم از خوان اوست

لطیف

کریم

برآورد از لطف خود حاجتم ۵ عطا کرد پیوسته نعمتم

زغمهای او بی سامان من ۵ خدای ره او دل و جان من

مناجات

108

در طلب عشق و محبت

نامه تمام طرف ۵ ای خدا تا بکی جوهمه لان ۵

باشم لذا زمرده فسرده دلان ۵ حکم از فسردگی خجسته بدر ۵

حال ازین غصه ام دگرگونست ۵ بی غم عشق باشم افسرده ۵

ماند ۵ حیران نه مرده نه زنده ۵

محبت عشق

یارب از افسردگی این دل بگیر ۵ سوز عشقی در دلم یکدم بگیر ۵

تا شرار عشق جانسوزی شود ۵ حاصل از پیغمبر تبه شده ۵

شرر عشق خود بدلم فکنده ۵ دل ز بیم هریم سیاه شده ۵

طلسم مهر فتان بدآب کلم ۵

الله محبت عشق

مهر خود وارد در دماغ مرا ۵ سوز خود بخشد چون چراغ مرا

در درون آتشی چون چراغ ۵

کنم چراغ خود فروزان ۵ ره کل آتشین بآب آخوذم ۵

همو آتش ببر قرار از ۵ عشق خفه برآید از ۵ زانش

غم زسان بمصعوم ۵ بنولد بسوز چون مهم دارد

دفع همّ و اندوه

سینه از آتش غم افروز شمع سان سوز و گریه ام اموز
نغمه غم زن که سمع دلگیر ۵ شعله شوق ساز شمع ضمیر

دفع همّ و اندوه

سنگ خارا شود ز گریه نرم ۵ کوه گردد ز ناله کاه ربا
جوهر آب گردد از تف غم ۵ آب گردد ز آتش دل سنگ

دفع همّ و اندوه

از فغان شد خجل عمو لاله داغ
علاجش منت جز خنده مکن ۵ بگفتم با تو اینک اسکار اد
کسی طعم دانش تلخ باشد ۵ تو آن تلخی بدان جز عین صفرا

دفع همّ و اندوه

همی جویا بسر شربتی خوانواد ۵ و گر با شد دوا نوشش بسر شود ۵
اگر خواهد خلاص از مرز فنا ۵ ز بیم و ان اگر باشش تو دانا ۵

109

دفع همّ و اندوه

اگر می زنگ کن علاجش ۵ وگر خوش بود طعم دانش ۵
اگر بهتر شود با بند از ما ۵ بدان کا حفاظ کشتی است پیدا ۵

دفع همّ و اندوه

در اول فکر کند آخر زمان ۵
کند فکر تبدیل بی عداوه ۵

دفع غضب و شهوت و حسد و بخل و حرص و کبر و عجب و ریا و سمعه و خودبینی و امثال آن

سیخ رکن الدین میفرماید که هر کس این ایه را بر زبان گوید
در برده دهد تا بجوزد ان بهره هر گز نگریزد و صاحب یابد فحوای
قیامت لذت بندی بشکت دهنوکاو مع بسم الله

یا ایها الذین امنوا اصبروا و صابروا
و رابطوا لعلکم تفلحون ۵

دفع رمد و درد چشم

اگر چشم خروس بر دل زدن نهند که خشه باشد رمد کهنه
در حواب بگوید و چون سبد لد شود انچه نکه بشنیده نداند
که چه نکته و اگر زهره اهی در چشم کشد اب زفان چشم باز دارد
و اگر خونش در طعام کند و بخورد کرمها در میان ان ۵
خدا وت بهد اشود اگر کرمان ناشتا چنو در دمنی مالند

فی الحث بشهوت

مارمیرد اگر کسی شتا خیو حضرا بزرن مالد شهوتش بحرکت آید
واگر زن بر مرد مالد همان عمل کند واگر بکوزه نو که بت ندوایین
آیه را هفت بار بخواند و در هر مرتبه که خواند بروی دمد و خیو خود را
در آن افکند پس بر آنکس که مطلوب بشی بدهد بقرار کهف آیت

زینّ للناس حبّ الشهوات من النساء و
البنین والقناطیر المقنطرة من الذهب و
الفضّة والخیل المسوّمة والانعام والحرث
از جالینوس مرویست که هر کس موی مرد در نیز اخی خفه
خود کند حفظش زیاده شود واگر زن انگوان آدمی را
در خیر خود خفه کند بارحمل آسان نهند اگر کسی موی سر زنان
بسوزد و بر بخور بنشاند بامهزد بر قیض مالد قوت تمام
یابد اگر کسی ناف کهک با خود دارد قوی و ایمن شود
اگر گوشتهای وحشی دریکروز بخورد نور را دفع کند
و درد دندان را ببرد مندلیه اگر کسی مویز طایف با نشاسته
بخورد هرگز درد سیر نشود و بغم را ببرد و خوارا بیفزاید
وحفظ را نیکو بود اگر کسی سوزه در خانه خود کند

زیاد شدن شهوت زنان

دفع درد سیر

110

چندان برمند اگر کسی پوست خرد رکهردان طفل بند
و در خواب نترسد اگر موش ها بگیرند و دم او را ببرید
در خانه نخواهد کنند موشان همه بگریزند اگر زنی دندان
لوک که با اول افتاد بکند بخود دارد حامله نگردد
اگر کسی پشت درم کند و پشت درم روغن گل هم بخورد
بواسیر را دفع کند اگر کسی کشنیز را با روغن گز بریان
کند بخورد و درد معده را ببرد و اگر کسی کشنیز ها بکوبند
و اماس بندند ساکن شود و اگر کسی داغ آبله
داشته باشد کشنیز با گلاب در چشم کند دفع شود
و اگر کسی تخم سداب و برگ انجیر را و برگ انیزد
با هم بخورد زهر بروی کار نکند و اگر کسی شاخهای
سداب بخورد و درد معده اش ساکن شود و اگر
کسی سداب در بینی چکاند درد شقیقه را ببرد
و اگر کسی حیضه اماسی کند زهره گاو با لدسود
دهد جالنوس گوید که هر کسی چندان سگ بغل

دفع درد معده

دفع درد شقیقه

دفع حمل

دفع سعدیه

کفش مالد هرگز سگ هروی آواز نکند اگر کسی آدرچشم سفیدی باد بوست تخم
مرغ باسگر بکوبد همچو سرمه درچشم کشد سفیدیرا ببرد اگرچه سفیدی کهنه باشد اگر کسی
دانهٔ گوشرا نقوید کند سیماهر مینرا راست اندازد اگر کسی تخم خلبه با برگ به بکوبند
وبخورد استسقا رافع کند اگر کسی پاره مغز بادام وقدری کندر بخورد و باطلا بادام بکوبد
وباب مویز بیامیزد دوشب بروی بمالد روز نشوید رویش چنین آینه روشن
شود اگر کسی زهره بزرا درچشم کشد سبکی وریم ببرد اگر کسی هر خرماده را
درخانه پنهان کند مار درآنخانه نباشد درخواب رود و هرگز بیدار نشود اگر کسی
چشم کفتار بردزد درچشم کشد درشب بهزار روز نبیند اگر زهره گوشرا
بخورد هرگز ناشنوا نگردد اگر کسی گوش خرگوش دمنه بهوش خورد و چنین سرکه
کندر طلوش آید اگر کسی خایهٔ کوسله را خشک کرده بخورد شهوتش بفزاید
واگر زنبار اچه درشیر گوسفند بپزد اورا دردکند و حیض باز آید
اگر کسی چنگ مهدهد بخورد اورا بسوزاند و بخورد هر زنی که مهدهد اگر کسی
خنزر مهدهد درچشم کشد سفیدی چشم زایل برد و اگر کسی زبان مهدهد ببرد و
بندد بر خصم ظفر یابد و اگر کسی تاج مهدهد بسر خود بدارد هرگز دردسر
نشود اگر کسی دل مهدهد را بخورد هرچه درخواب خواهد ببیند اگر کسی

زهره

دفع جماع

زهر مغز شترگرد رپنی چکانند موی سر و ریش سپید سیاه شود اگر کسی گنجشکرا
بگیرد دو پر بالش را کنده از خانه زنبوران بپاویزند تا نگیرند بیش از شاه اورا بکشد
وبار دوغ بکنجد ببرمالد کند چنانکه در روغن مغز کل کرد دلنگاه آنرا دوغ باز آورد شسته
کند و پیش از جماع قدری بردگرماکند هرچند که جماع کند قدرت داشته باشد
واگر روغن زرد بنه آنرا بنرشت بدا اگر کسی زهره گرگ را در روغن گل بکند از دو آن
روغن بنام هرکه بر قضیب مالد آنشخص شفته و بیقرار گردد اگر کسی چشم راست
گرگ را با خود دارد در هیچ کس نگرد اگر کسی خون خرگوش را با روغن چنبد مرد
وزن گوشش چکاند نشنوا گردد اگر کسی مغز گوش را بخورد از بدان دست و
پائین سطبر شود اگر کسی مغز سر کبوتر را بر قضیب مالد سخت گردد اگر کسی
مغز سر زاغ را ببرد کوالدوزن مباشرت کند آنرا بغراز و با دیگری نیامزد
واگر پوست قضاورا مورالک کند و رد کوشش دور دبدان را نفع دهد
اگر کسی بنکنار سه دانه را سه روز با روغن کنجشک بخورد اگر تمام گشته
اگر کسی کشنیز با سرکه بخورد زردی روی را ببرد اگر کسی برگ خرسره کوبد با روغن
در حمام بمالد کوفتی که در بدن باشد ببرد بطریقی که اگر کسی زهره ماکیان سیاه را
با مرد ار سنگ بر قضیب مالد و ببرزند که صحبت دارند آن زن کسی دیگر را

دفع دردسر

دفع جماع

دفع ذکر کوچک

دفع ارقان

اوراق نوشته شده

داخل بکله بیاره ۵ کلدم

قرص با کلپ آکرفته

اوزن ۲ دفعه بخورد

آب لیمو

۳ بخورد

نه نماید و نخوابد اگر کسی خشت مشترک را بمدت روز بکوبد و بعد تا بخورد و در حمام

خواب بکند و اگر سنگ مثانه داشته باشد بیکو شود و اگر کسی سلاب در بوراخ

مورچه بمالد همه بمیرند اگر کسی فتیله تاج خروس ببرد کرم مالد و با مرد صحبت دارد

غیر از زوجه دیگر به انخواهد اگر کسی را درد کردن بسته کردن کوزه را خشک کند

و بخوبی بیکو شود اگر کسی پی سگم داشته بسته سوره تبت را بخواند و بدهد بیاشامد

بخورد شفا یابد اگر کسی دگر کوزه را بخواند در بطلوع فجر بود اگر کسی مغز سر شتر را با آب

کشنیز در چشم کند روشنی افزاید اگر کسی لوف شتر را با سرکه در چشم کند

روشنی افزاید اگر زخم شتر خشک کند و سوخته خاکستر تنها در آب کند و با پارچه

لتوید چرک پاره بیرد اگر کسی لوکت گفتار بخورد کوفتر را ببرد اگر کسی لوکت

ثقل را بمروع دهد بیکو شود اگر زهره خرسی را با عسل آمیخته در چشم کشند

روشنی افزاید اگر کسی استخوان خوکا بسوزند و بهم سوزانند بشود و اگر کسی

لوکنت حرف را پیاپی بنویسند شب هر یکی را دفع کند والله اعلم چنین گوید

محمد بن زکریا طبیب که وقتی از اوقات در مجلس ابو القاسم بن عبد الله

حاضر بودم که او را خبر شد که بعضی از مغلطات طبی میگذاشت و در خدمت

او جماعتی که دعوی طب میکردند حاضر بودند هر کسی مقدار آنچه علم او بدان رسیده

بود

112

بود تکلم نمود تا آنکه بعضی گفتند که علل رزاجع فضلات بمرور ایام حادث میشود

و آنچه بمرور حادث شود ممکن نیست که در زمان وسعت واحد برطرف شود

بلکه میباید مثل همان ایام ایام بران بگذرد تا بهبودی شود و جماعتی متطببین

حاضر بودند قبول این معنی نمودند هر یک از ایشان اراده داشت

و تردد بسیار بر سر مریض و گرفتن خبر از مریض پس من عرض کردم

که بعضی از علامت که در ایام معدوده حاصل میشود در ساعت واحدی

بری میگردد و حصات را طب از نیشتر تیز میکند و باد و زیر الماس نمود

گفتند که من تالیف کتابی تمام مشتمل بر سد باب جمیع علل که در ساعت

زایل کرد و من قبول کردم بمنزل خود رفتم و شروع در نوشتن این

کتاب نمودم و بعد از اتمام آنرا بدان عالم نام کردم و این کتاب

در صفت طب ملکه دستوریست در طب و چون داب من

در تصنیف و تالیف آنست که علل را از سر تا قدم تمام شمرده

علاج کنم لیکن هر علت را استعداد آن نیست که در ساعت واحد

بری شود پس انگیخته ذکر کردم بعض از اعضا را و باز ذکر کردم بعضی را

که بعد از مدتی و جایز است که مرض از دو ساعت واحد بگذرد

و الله الموفق للصواب

فصل در درد سر

آب سیب سفید دوغ

سرفه آب

آب عسل دوغ

فواغ دوغ

حاشیه هم دوغ فواغ

نوشته اند مجرب است

ملیله ازدانه

مثقال ازرق

ساوه

نخود جو با زرد هر روز

عدد عدد با آب نبات

بیع نماید طبع نرم

نگاه دارد و خشک و

بر طرف سازد و

آرد

اگر درد سر هرگاه که پیش سر باشد و نزدیک پیشانی از زیادتی خون بود و سبب آن آنست که عروق نرم از غلبهٔ خون که پر شده کشیده میشود و بدرد میآید علامت سرخی رنگ و گرانی چشم و روی و شیرینی دهن علاج آن بیرون کردن خونست فصد فعال اگر مریض بزرگ باشد یا بحجامت اگر طفل باشد یا حامله که در ساعت کمی میشود بوسیدن افیون مصری و آب او بر شقیقه مالیدن و در بینی چکانیدن با پت دانهٔ عناب را گرفته آن میدان پانج مثقال شربت عناب اگر مریض بزرگ باشد و اگر کودک باشد سه مثقال و نوشیدن و آن میدان یک طل آبی که عدس در میان او جوشیده باشد یا ده مثقال کشنیز خشک را کوفته سفوف ساخته بتناول فرمایند که در ساعت درد ساکن شود هرگاه درد در چاره از معده برخاسته در عروق سر پیچیده میشود علامت آن زردی رنگ و تلخی دهان و حرارت

فصل در درد سر

ملخص آنست علاج آنست که صرفه کنانرا بروغن گل و سرکه تر کرده بر سر بگذارد و مکرر درد ساکن میشود یا نخ مثقال از ربوب ترش مثل نموده با رب ریاسی یا رب سماق یا رب انار و اگر رب نیابند انار دانه تناول نمایند و بزرگ و کوچک مریض منوط بر حدت طبیعت است و در حبات مریض را بروغن بنفشه بادام و نمک بمالند هرگاه درد سر در آخر سر باشد از زیادتی بلغم است نشانهٔ آن سختی در سر است با حرارت و سرخی چشم و سنگینی سر و خواب بسیار و کدورت حواس و رطوبت سوراخ بینی و درمان علاج آنست که تخم بانج مثقال مسکنجبین یا ده مثقال با آب رب و لبو بخورند تا از بلغم که در معده بشد بیرون آید و باید که قی باب کند که در ساعت درد ساکن میشود فی هذا العنب برانکه تخمه شدن چشم کاه از تردد در آفتاب میباشد علاج آنست که طعام بلغم مثل آشی او بو بخورند بهلیله کابلی

113

عدد عدد با خرزه ندان

سماق سرکه ندان

بهی آب نبات ندان

نخم را نیکو سازد

انبه عدد عدد با نجو

تخم سپندانه

نخم سپیدار

ساوه با کلاب

بجوشاند نخورد

دفع شود هیل کلاب

بجوش زد بخورد با

نبات نافع

در رکام

نماید که در ساعت درد ساکن میشود و کسی که خواهد هیچان
چشم او در ساعت ساکن باید که اندک آب پاک بقایت
گرم کرده همان قدر آب سرد داخل کرده متعلل
نماید و بیاشامد در ساعت درد ساکن میشود فی الاز

کام علاج رکام که اصعب امراض است علاج آنست
که آب سپار گرم بر سر ریزند که بمجرد رسیدن حرارت
بدماغ رکام برطرف میشود و باید که بعد از آن از هوا
ملاحظه تمام کند و رکام و نزله دو علتند که هر که سر
بگذارد از انکه نزله نماند لیکن آنچه از دماغ
بحلق می آید آنرا مخصوص باسم نزله کرده اند و اکثر
ازراه بینی می آید بسم زکام خوانند و این مشهور است
و بعضی اینها را هم نزله می گویند و اکثر مقدم را عضای رو
می ریزد مثل اینکه رفیق بخندد و منع نشیدن بوی
بخندد آنرا زکام گویند فی وجع الاسنان علاج درد دندان
آنست که دو دانه مویز سرخ را در پنبه بپیچد و تر کند و در میان

وجع درد دندان

سنگ کوفته بر بالای دندان گذارند که در زمان درد
ساکن می شود یا بوزن قیراطی کرکن چهار چوات از شکر
عسل که انرا بیارسه مثقال کویند بپیرازی شکر ک
کوهی مانند در پنبه بپیچد و بالای دندان گذارند که در ساعت
ساکن شود و غیر اینها مثل قطران و آن روغنیست که از
درخت عرعر گیرند صفة غالیه آنست بزر و مغز و نصف
جزو عنبر و قدری کافور درهم صلایه نموده روغن بان
جمع نمایند و داغ کردن تسکین وجع در ساعة می کند
و طریق داغ کردن آنست که میخ دندانی باریک و سوزن
جوال روزیر اگرم کرده در آن پنبه کنند و هم بدندان
بگیرند تا حرارت بمحل دیگر نرسد و سوزن گرم
کرده را بدندان گذارند فی قلع الاسنان اگر کسی خواهد که
دندان بی درد کنده شود باید که عاصفر قرحا در سرکه انگوری
یکماه بگذارند تا نرم شود و مثل خمیر گردد بر هر دندان که خواهد
گذارد در ساعت کنده شود و یا توت شامی که آن توت

وجع دردندان

وجع دردندان

سیاهت درجای کرده درآب بهند بسته بسوزانگاه
بالای دندان گذارند کرده سعد الخیری بکاه یکی را بوی
دهن باشد حب مشک سخته در دهان گیرد و آب
آنرا تناول نماید برطرف سودا مانه کپ حب را استاد
بیان نموده از نسخه یوسفی نوشته شد صفت نسخه
حب المسک کیابه وسنبل وبوست ترنج وخولنجان
از هریک مثقالی قرنفل وسعد وقرفه از هریک نیم مثقال
زنجبیل یکمثقال ونیم مشک سه دانگ هم سوکوفته وبخته
بهمت آب بهل وبخ مثقال کلاب که مثقال
صمغ عربی را درآن حل کرده باشند بسرشند وجهاکند
بمقدار نخودی

وجع سکته

فی نزع النفس در لغت افشارنست در
اصطلاح اطبا سده ایست غیر تامه در دماغ
که تشنج میکند باین سده جمیع اعصاب لیه انقباض
دماغ ومنع میکند مصروع را از حس وحرکت واین سده
در غیبه اگر تامه باشد سکته حاصل شود واگر غیر تامه باشد

وجع سکته

علاج آنست که افتیمون وعاقرقرحا واسطوخودوس وبسفایج وشقی
مجموع اعضارا مساوی گرفته وبکوبند وبیزند وبموبز طایفه مبلون نموده بمقدار
گردوکانی پیش از نوبت تناول نمایند که در آن هفته به میشود بفرمان خدا تعالی
امید که مومنین را حفظ از این بلیه در امان دارد بمنه وکرمه

وجع الشقیقه

مراد آن دردیست که یکطرف سر بهمرسد علاج او آنست که چوب اشنان را کوبند
وپارچه بر سر انداخته نوعی کنند که چوب بدماغ رسد که در ساعت ساکن شود
واگر درد شقیقه از نفوذ باشد واو مرضیست که کشیده میشود به یکطرف
یکطرف روی بطرف دیگر وآب بینی ونفس از یکطرف برمی آید

وجع سر

ودر اکثر مریض خوب بهم نمی آید ودیگر مریضان هم نمی آید علاج آنست که
یک کف در آب خیسانیده پس ده مثقال از آن نیم کوفته بیک انگشت
ویک دانگ جوشیر داخل نخفه بوزن یکدانگ وجود دانگ در پنج مثقال

وجع الطنین

در روم ساکن شود در لغه آواز مگس را گویند ودر اصطلاح
صوتیست شبیه باواز مگس که مسموع مریض میشود از غیر خارج وجودی نیز
هم هست وفرق میان جودی وطنین آنست که صوت طنین
تیز تر وبار یکتر است وصورت جودی نرم تر وبار یکتر است

وجع آواز گوش
یا طول طنین گوش

علاج او آنست که افیون مصری را آب نموده در گوش چکاند در ساعت

دفع خون رعاف

دردوساکن شود فی الرعاف دوای مخصوص رقتش ازینی است علاج آن زاج سفید را صلایه نموده با آب لیمو در بینی چکانند که در ساعت ساکن میشود یا مجمه با تش و آهن بینی زنند اگر رعاف از جانب راست باشد بر چپ زنند و اگر از جانب چپ باشد بر راست زنند که ادرم

دفع ضعف

ساکن شود فی الحق اضاق آنست که نفس برنیاید یا چیزی حلق فرو نرود و یا صعب باشد علاج آن دشوارتر است اما اگر سبب در حنجره باشد نفس بغون دشوار است و اگر در مجری باشد چیزی فرو بردن دشوارتر است علاج آنست که خردی کلب را در ربت

دفع زلوم در حلق بجمه

توت حل نخم عرعره کنند که در ساعت به شود فی علق الثاب الحلق نیز گوید که در حلق چسبیده باشد علاج آن سر که عرعره کنند یا گلاب یکدرم یکسی که در دهان ماسند یا سرکه انگوری صلایه نموده عرعره نمایند در ساعت خلاص شود فی البواسیر جمع بسوراست دوای آن زیاده از چند است که

دفع خرک همه خرک

برافواه عروق معقد برمی آید علاج آنست که یکدانگ توت سیاه در زیر معقد صحق کنند در دم ساکن شود و اگر یکدیگر دانگ از آن بخنی نخم عدس نایه زود تر وجع را ساکن نماید فی البواسیر دوای آن ریتهای گنه را گویند که همیشه ریم از آن میرفته باشد علاجش آنست که تویای سبز نمدی

در بیان عمل جراحی

دفع جراحت کهنه 116

برآن بیاشند در ساعت چرک قطع میشود فی جراحات علاج جراحت کهنه مشکله که خنی از مدت یکسال یا بیشتر روانه باشد یکدرم روغن کاو که نوبت کهنه باشد چنانچه سر سال بر آن گذشته باشد یا بیشتر ازین سال وفتیله از پنبه کهنه در آن روغن فرو برند و بر آن جراحت گذارند که در دم قطع چرک میکند و تمام ایام در سه روز خوب میشود فی

مفید جهت حس لثه و دندان

جراحات الطری علاج جراحتی که خونی همیشه از آن روان باشد علاجش آنست که صمغ بلوط را بهلیله کابلی بجوشانند و سر مصلایه کنند بران بیاشند یا آب کاهو بران بیزند پس میوه سائیده که از اصل لبن کوبند بآن بیاشند در زمان ساکن شود فی الطریة المقطع علاج عضوی که بران دیگر رسیده بشی از زدن یا اتفاقا از تحت مرتفع است که بگری

خون بند

افتادن از بلندی و کبود شدن عضو مرتفع

افاقی و مرد دمغات و ماس و کل ارمنی اجزامت وی کوفته بیخته و با آب مرد دینر کهنه تر کهنه بر مرغ بران طلا نماید که وجع در دم ساکن میشود

مفید سوختگی آتش

در موضعی که کبوتر شما بشی زود بر طرف میشود فی الحرق الناری سوختگی آتش وجع عظیم حادث شود علاج بگیرد و مردار سنگ اصفهانا و لاک پخته با آب و ورق کلمی فی وقا حلایه کهم از هر یک جزوی تمام وی در موضع جراحت را

روان شدن خون از جراحت

بکل خالص چوب بخمه اجزا بران آمیخته باشند که در دوم در دماسکن شود و تمام خلاص
در کمتر از سه روز شود نخ خوب و المعتبر و ان آمدن مقصد باسب در میباشد

علاج مرض معقد

بایجتبه ست عضله که معقد ناسور نامرکب شد علاج بکیرد است کوشنده
باشاخ او هر یک جزوی بوزیدان و صلایه نموده با پوست بلوط و کلنار
در زاج سفید و مازو و ورق گلسرخ و پوست انار و مویز تر از هر یک جزوی
صلایه بخمه باندک آب بپزند تا قوت آنها برآید مرهم درمیان آن بالند

علاج قولنج

و چون معقد بیرون آید با نان خمیر کهنه باندرون کند در ساعت ثابت
و محکم شود و دیگر بیرون نیاید فی القولنج و آن در دیست مولم و معوج
که دشوار بیشی بسبب او بیرون آمدن آنچه بطبع بیرون آید و کاهی میشود
که بمرتبه کشتن میرسد و اکثر امراض او در اموری قولنج است
بسبب برودت و کثافت او و نوط قولنج از این عدد رعهم برداشته اند
و عمور رعوها شش است اول آنها عشری دوم حاجم سیم
دقاق چهارم اعور پنجم قولون ششم مقیم و او متصل است
بمقعد و رعهم اول را دقاق خوانند و اما رعلیه نیز
و این مجموع به پشت متصل آنها عشری را ازغته

117

که طول او معدار دو الفه انگشت است بگشت صاحب او و این رعوده
متصلست بمعده و دهان این معده انتهای از زیر معده می آید بواسطه
دوم صایم و جهت تسمیه او آنست که او بیشتر اوقات خالی میشود و انتقال در
مکث میکند بجهة آنکه باسار یقا که عرق باریکیست از جگر برآمده و صایم
متصلست و صایم از معده رود بجگر نزدیکتر است و آنچه در رو در می آید جگر زود بگیرد
بر میکیرد و در بره نیز باندک زمانی میریزد و پاک میکند سیم
دقاق و او متصلست بصایم و فایده او آنست که غذا در و مکث کند
و باسار یقا کیلوس غذا جذب بکند چهارم اعور و او متصلست بدقاق
و عور بمعنی راکویند و این رعه جهت یکطرف پیش نیست انبغته بین اثنی
و فایده اش آنست که فضلات را در و جمع شود و هر زمان طبیعت محتاج
آمدن باشد و اگر فضله جمع نباشد خوف قولنج بود ازغته
پراکنده شدن فضله و دشواری دفع از و پنجم قولون و او با عور متصلست
اکثر حدوث قولنج در این رعه واقع میشود و فایده اش آنست که در این رعه
فضله قوام می یابد و غلیظ با رقیق ممزوج میشود ششم مقیم و او متصلست
بقولون و فایده او آنست که انتقال در و جمع شود و بتدریج دفع کند
و طبیعت تمام غذا را از انتقال بکرد ای کاش آمدیم بر سر علل قولنج

در ساعت دفع تولیخ کند

دفع تولیخ

بگیرد شکوفه از مجون مکوکی تناول نماید در دوم اسهال میکند و برطرف میشود و اگر لذتخم خطمی شیاف ساخته مریض از آن بخورد دیر کرد در ساعت تکلیف مشانه و مقعد و اضطراب در اندرون پیدا شود علاج آنست که یکدرم کشنیز خشک و سفرزل بخوران خالص و انار دانه از هر یک نصف درم کزبره کرمانی و کزبره مجوز کوفته در آب چندان بپزند که ادویه مهرا شود نیم رطل از آن آب که عبارت از چهل مثقال است گرفته و بکوفته که عبارت از هفت مثقال و نیمست

دفع دردسکنه

اکاسه داخل نموده بهم میزنند و بیاشامند دردم در ساکن شود

دفع تشنگی

ذ اخلقه مریضیست که طعام در شکم در رنگ مدار نکند پس مختلف دفع نشود یکبار سریع و یکبار بطی و دفع کبد و کاهی قلیست یکبار مبرض و یکبار غیر مبرض علاجش آنست که شکم را بکاهوز و خندل و آب ریحان خماد کند و حوایا شکم را طلا یه کفه یا قرص کند که مضعف در رنگ نباشد

دفع مرض

مضروری در باب خلفه گفته بدمند که در دم ساکن میشود و صفت قرص مذکور مذکور بگیرد کندر و کلنار فارسی از هر یک ده درم مغفل و بنواه و سنبل الطیب و انیسون و کاشم و شونیز از هر یک چو درم کوفته بیخته و با آب قرص ساخته شربتی بمثقال تناول نمایند و الزنجبیل

که در روده

علاج مرض

که در روده علت بهم میرسد که او را از خیره گویند و خیره آنست که بیمار را تقی حاصل میشود و بر قدم میرود و چیزی دفع نمیشود مگر مثل کف بر و هر گاه غرض صاحب را عارض شود علاج بسته مذکور تره تیزک یکمثقال زهره گاو یکدانگ کوفته و بیخته را بغذی که سه شبانه روز بشیر مادر شیر داده باشند که در ساعت صحت می یابد

دفع عرق النساء

خلقه ذهبی عارض شود چه نزا علاج بهتر از مار رسن حل نخفه بدمند که در دم ساکن میشود و در الوق و ان وجعیت که ابتدا میکند از ورک و در کی اکثر اینست بهتر از آن که از جانب خلف عارض شده و نازل میشود تا زانو دگاه مست که بکشتان میرسد سبب کثرت رطوبت غلیظه مادیه و این مرضیست عظیم کثیر الخطر و باین علة خلق کثیر تلف شده اند سبب علت شیوفه ایشان که بیمرض و سزاوار آن بود که در اینکلام مبسوط شود لیکن چنین این مختصر را گنجایش اطناب نیخ باید از انجا میدید علاجش آنست که بگیرد از جوستوطری یکدرم هلیله زرد یکدرم سورنجان مصری درمی اجزا را کوفته و بیخته و حب نماید و تناول کند بیخ و شش طبیعت عمل مینماید و در دم صحت حاصل میشود و قدوه حکما و اطبا محمد بن زکریا میفرماید علاج باین جوامر دیرا مدت یکسال بود که این علت داشت و او را قیام و قعود و حرکت از پهلو بپهلو میسر نبود در وقت پیری شد فی الاغاز و الشباب

دفع عرق النساء

دیع خسکے اعظا

کاهست که مردم را شب راه رفتن با شغلی ممتد کوفتگی اعضا
عارض میشود و اعضا چنان منجمد میگردد که نمیتوان حرکت
که علاج آنست که ناخنهای دست و پا را بهر روغنی که باشد
چرب کنند گرم نماید با تنش که در ساعت ساکن شود
و او را قدرت بر تردد بهتر شود بفرمان خدا یقیم
و نیز نفع اکبر در آب گرم تازه بایستد و آب بر اعضا
ریزد در دم مانند کی بر طرف شود فی حکمة الله تعالی
کاهست که عارض میشود اختلاج اعضا را بجهة تردد
باران در یخبتن آب بسرد خارشی عظیم علاج بگیرد
آب سرد گرم و یک کف نمک بر آن ریزد
و یک ساعت دست و پا را در میان آب نگه دارد

ان شاء الله نافع
می افتد والله اعلم
بالصواب تمت الکتاب
بعون الله الملک الوهاب
فی یوم الاحد خمس عشر
سنه ۱۲۳۳ الله غفر
کاتبه ولوالدیه
عفی عنه

فلفل	سنبل الطیب	جوز بویا	قرنفل	زنجبیل
۴ معاد	۲ معاد	۲ معاد	۲ معاد	۲ معاد
مهلیه	دارفلفل	گل صدبرگ	سیاه دانه	اسکه مقشر
۴ معاد	۴ معاد	۵ معاد	۲ معاد	۲ معاد

DR. CARO
19 ISFAHAN 35
MINASIAN

DR. CARO
19 ISFAHAN
MINASIAN

pdf.tarikhema.org

tarikhema.ir
tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

UCLA

END OF REEL

PLEASE REWIND

UCLA Reprographic Service

tarikhema.ir

tarikhema.org

mandegartarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org